وَلِلّٰهِ مِیْرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِیْرٌ

الملة لله تقدس و تعالی کہ براے نسخہ جناب مستطاب فضائل و مکارم انتساب فرخندہ شیم مانند ماہی حید ایام

و ستودہ سلاسل ... آرای فرخندہ ... مختار الملک شجاع الدولہ امیر اسمعیل خان صاحب بہادر ... جنگ دام اقبالہ

این نسخہ شریفہ مسمی بنام تاریخی

# فتاوی [illegible]

معروف بہ

# [illegible]

از نتائج طبع نکتہ سنج

عمدة العلماء الکرام زبدة الفضلاء العظام کشاف غوامض معقول و منقول حلال دقائق فقہ و اصول ادب

فضل لبیب اکمل مستوجب المدائح والمحامد مولانا مولوی محمد یوسف علی ابو المحامد وصلہ اللہ بما احب باقصی المآرب

در مطبع منشی نولکشور واقع لکھنؤ مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از گزارش سپاس حضرت یزدان و نگارش نعوت وارث هر دو جهان و اهل بیت و اقربا و موالی آن مولای انس و جان
منطبع اذهان اخوان و خلان سمو المکان باد که از دیرباز بعض احباب و دوستان این نامه نگار اذل من الصامت و الجماد
محمد یوسف علی ابو الحامد سندیلی الاصل گوپاموی المولد لکهنوی الموطن مستدعی آن بودند که کتابی در علم
فرائض و مواریث محتوی جمیع مسائل و متضمن اختلافات جماعهٔ اهل سنت و جماعت و شیعهٔ امامیه اثنا عشریه تالیف نمایم
تا معین استخراج مسائل فریقین و مبین احکام مذهبین باشد لکن تشتت خاطر و پریشانی باطن و ظاهر از اجابت مسئول این جماعه
باز میداشت تا آنکه احب الاخلاء اصدق الاحباء جسد ملکات روحانیه روح کمالات جسدانیه مستفیض فیض لم یزلی
حکیم غلام علی رقاه الله تعالی بمعارج مقصده الاقصی و مطالبه العلیا ازین کار معذورم نداشتند بر آنم داشتند که شرحی
وافی به بیانی کافی بر نظم الفرائض منظومهٔ جامع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف که اند از حد بیان اعنی
المرحوم مولوی جعفر علی ساکن کسمندی اغرقه الله فی بحار الرحمة و الغفران مشتمل جمیع مسائل این علم و متضمن نتائج
اختلاف فریقین باختصار کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون نظم فرائض سراجیه ناظم علیه الرحمة را تا بحث رد که کثیر از نصف
کتاب است دست بهم داده بود که بدست برد موکلان اجل نقد حیاتش بتاراج فنا رفت و نظم مذکور مطبوع طبع آن محبت
نواز بود و استبعاد در تکمیلش از حد گذرانیدند و به نظم جدید از سر تا پا راضی نگردیدند ناچار بحکم خیر الناس من ینفع الناس دست بخامه
و قرطاس بردم و آنچه در صحت این فن بود و طبیعت بران مسامحه نمود بصفحهٔ کاغذ سپردم و بر اصل نظم تکمله اش مقدمه و خاتمه
تکثیر اللفوائد افزودم و باسبع ازمنه ختم نمودم و آنرا هدیهٔ جناب فضائل ایاب و تحفهٔ حضرت فواضل مآب چشم و چراغ دودمان
سیادت دل و دماغ خاندان ریاست حائز کمالات بنی نوع انسان حاصر مناقب خارج از حیطهٔ شرح و بیان و نظام
مملکت حیدرآباد ناظم انتظام سلطنت امین البلاد دستور آصف نشان وزیر ارسطو شان مختار الملک شجاع الدوله
میر تراب علی خان صاحب بهادر سالار جنگ ایده الله البریه بادامة ذاته تعالی مدی الایام
واللیالی گردانیدم بیت یک نگاهش بر آن رهین قبول * نور بخشد بدیدهٔ مامول

مقدمه از حضرت ختم المرسلین سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین ماثور ست که تعلّموا الفرائض و علّموها الناس فانها نصف العلم پس دانستن این علم از واجبات و فرائض عملیست که از ان مصرف ترکهٔ میت دانسته می شود و این را علم مواریث نیز گویند و مواریث جمع میراث ست یعنی حقی که منتقل شود از میت بدیگری و فرائض جمع فریضه ست و آن عبارت از حصهٔ ایست که در کتاب و سنت برای ورثهٔ معین گشته و موضوع این علم ترکهٔ میت است بوجه صرف در مصارفش و غرض ازان عصمت از خطا در تقسیم ترکه است فها انا اشرع فی شرح الکتاب والله الموفق للصواب والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میکنم بنام خدا | کو بود بی شریک و بی همتا
نقش بند طراز کون و مکان | چهره پرداز پیکر دو جهان

نقش بند و چهره پرداز بمعنی نقاش و مصور ست و طراز بکسر طای مهمله بمعنی نقش و نگار *

اوست موجود و ما همه معدوم | عقل از فهم کنه او محروم
خرد نکته سنج اهل خرد | خجل از فهم ذات او سرمد

اوست محیی ممیت دوار نعیم | غیر او نیست مالک عالم
نعت صلوات خدای عز و جل | بر نبی محمد مرسل *

اضافت نبی بسوی محمد اضافت مبدل منه بسوی بدل ست و مرسل اگرچه بظاهر صفت محمد ست لکن در حقیقت صفت نبیست سید کائنات و سرور دین * سرفراز کش آسمان و زمین * زبده بضم زای معجمه بمعنی خلاصه و سرفراز کسی بودن بمعنی مطیع و منقاد او شدن ست شعر گو هر وجود باد * نقش ایجاد را نمود باد * با در هر دو جا سببیه ست و نمود بمعنی ظهور ست شعر خوشترین نامها بود نامش * واجب لا امتثال احکامش * رحمت حق که نیست پایانش * باد دائم بر آل و یارانش مناجات شعر عفو از جرم خود پشیمانم * آتش حسرت ست در جانم * آتش در جان کسی بودن عبارت از بیقراری است ای از حسرت اینکه چرا از گناه تجنب نکردیم بیقرارم شعر مهالبس بجرمها دارم * منتظر خود به پشت پا دارم * نظر بر پشت پا داشتن کنایه از شرمندگی ست که شرمنده چشم خود بلند نمیکند شعر منم و گریه در دل شبها * منم و سیل اشک و یاربها * منم و روز و شب دعا کردن * از معاصی خدا خدا کردن * واو درین اشعار برای مصاحبت و ملازمت ست ای منم مصاحب و ملازم گریه و منم ملازم سیل اشک و ملازم گفتار یارب و منم ملازم دعا کردن در روز و شب و خدا خدا کردن کنایه از توبه کردن و خنده کردن است شعر الهی بحال من نظری * وه باه و فغان من اثری * یعنی خدایا بر حال من نظر رحمت فرمای و در آه و فغان من اثری بخش که خرمن گناهان مرا سوخته بر باد دهد شعر جز در تو مرا پناهی نیست * جز بسوی تو هیچ راهی نیست * سر تمنای لطف سرشاری * آمده بر درت گنهکاری * سرشار اینجا بمعنی بسیار ست و یا در وی زائد ست و یای گنهگاری تنکیری ست برای تحقیر شعر ای خداوند کارساز جهان * بی نصیبش ز لطف خویش مکن *

بیان مصرف مال متروکه هر که میرد بعین مالش اگر * حق غیر ست نیست مال دگر * اول ازین حق ادا کن

پس ازان * صرف دفن و ادای وام بدان * یعنی هر کس که بمیرد و مالی گذارد باید دید که در عین آن مال
حق دیگری هم متعلق ست یا نه اگر حق دیگری متعلق باشد و میت سوای آن مال مشغول بحق الغیر چیزی فارغ از حقوق
بجز نگذاشته مثلاً میت زیوری گذاشت که نزد دیگری رهن است پس حق مرتهن دران متعلق است یا خانه گذاشت
که خریده بود و چیزی از قیمتش بیائعش نرسیده پس حق بائع دران خانه متعلق ست یا غلامی گذاشت که در حالت حیاتش جنایتی کرده
بود که دیت آن جنایت هنوز ادا نشده پس حق مجنی علیه دران عبد متعلق ست در هیچ صورت ازان متروکه ابتداء
باداء این حقوق کنند و از ما بقی تجهیز و تکفین میت علی نهج الشریعة بپردازند و اگر مالی بلا شرکت دیگری گذاشته
اولاً از اموال صرف دفن و کفن بکما هو المسنون صرف نمایند و بعد این مصارف هرچه باقی ماند ازان ادای قرضیکه
ذمهٔ میت باشد نمایند باتفاق فریقین * لکن وصیت ز ثلث یک باقی * جاری ولیس بوارثان بدهی * سه یک
مراد از ثلث ست و فک اضافتش بسوی باقی بجبر مستحسن پس تبدیلش بابن بضرورت شعر انسب * لکن وصیت
ز ثلث باقی آن * نافذ و پس بوارثان برسان * و لفظ ثلث بضم لام و سکون آن هر دو صحیح است * یعنی بعد ادای دیون
از ثلث ترکهٔ باقیه وصیت میت جاری کنند خواه آن ثلث مکتفی بانفاذ وصیت باشد یا نه و اگر ازان ثلث
بعد ادای وصیت چیزی فاضل برآید آنرا شامل هر دو ثلث ما بقی نمایند و بعد اجرای وصیت بقیه مال را
بوارثان میت دهند باتفاق فریقین بیان اسباب ارث و موانع آن * سه سبب است نزد هر عالم
نسب و ولاء و نکاح و رحم * یعنی اسباب ارث که بجهت آن یکی مر دیگری را وارث میشود چهار اند یکی ولاد
بالکسر بمعنی زادن و مراد ازان درینجا قرابت نسبی ست هرجا که ولاد متحقق شود ارث هم ثابت خواهد شد و این
شامل ست ابوین و اولاد و اجداد و اعمام و عمات و اخوه و اخوات را دوم ولا بالکسر اینجا بمعنی یاری
کردن و آزاد کردن ست پس ولاء العتاقه و ولاء الموالات را شامل خواهد بود و مقرله بالنسب هم درین
داخل ست سوم نکاح و آن ظاهر ست چهارم رحم بفتح رای و کسر حای مهملتین بمعنی خویشی ست
و آن عبارت از قرابتی ست که فرضیت و عصوبت ازان متحقق نشود مثل اولاد دختر و اجداد فاسده
و اخوال و خالات و تفصیل اینهمه در محل خود مذکور خواهد شد * مانع ارث نیز چار شمار * قتل و رق و اختلاف
دین و دیار * یعنی اموریکه شخص را از وارث گردیدن مانع میشوند مانند موجبات ارث چهار اند یکی قتل
یعنی اگر کسی مورث خود را بکشد بوجهی که ازان قتل بر قاتل قصاص یا کفاره واجب شود آن شخص از ترکهٔ
مقتول محروم خواهد ماند و اینصورت در قتل عمد و شبه عمد یا قتل خطا و جاری مجری خطا متحقق میشود پس
قتل بالتسبیب و قتل بوجه قصاص و حد و مدافعه و قتل بحالت جنون و بزمان صبا مانع ارث نیست و کشتن
پدر پسر را اگرچه موجب قصاص و کفاره نیست لکن مانع ارث ست و نزد اثنا عشریه قتل عمد مانع ارث ست

بالاتفاق و در شبه عمد اختلاف ست و باقی اقسام مانع نیستند دوم رق یعنی غلامی خواه کامل باشد مثل قن یعنی غلام خالص یا ناقص مانند مکاتب و مدبر و ام ولد پس نه غلام وارث حر میشود و نه بالعکس و معتق البعض نزد امام ابوحنیفه رحمه الله در حکم مملوک ست و نزد صاحبین حکم حر دارد و همچنین ست نزد امامیه سوم اختلاف دین یعنی کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس وارث نمی شود و نزد امامیه مسلم از کافر وارث میشود نه بر عکس و باتفاق سنی و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسیکه از اسلام برگشته ست وارث میشود نه بر عکس و نزد اهل سنت در فرق اسلامیه باوجود اختلاف مذاهب باهم توارث متحقق ست و امامیه خروج و نصب و غلو را از موانع ارث نوشته اند و در توارث کفار باهم نزاعی نیست و بعضی علما بدان رفته اند که میان یهود و نصاری توارث ست و میان انها و مجوس توارث نیست و قس علیه عبدة الاوثان و در زمان اعتبار این موانع ثلثه مذکوره اختلاف ست اهل سنت وجود سن هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و امامیه هنگام تقسیم ترکه اعتبار کنند پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترکه قاتل از قتل بری شد یا غلامیکه استحقاق وراثت دارد آزاد گردید یا کافریکه وارث تواند شد اسلام آورد نزد امامیه میراث خواهد بخلاف اهل سنت چهارم اختلاف دیار یعنی اختلاف حکومت و این بر دو قسم ست یکی اختلاف حقیقی دار اسلاماً و کفراً چنانچه دار الحرب و دار الاسلام مثلاً کافر حربی در دار الحرب ست و ذمی از اقربایش در دار الاسلام ست پس یکی از دیگری ارث نخواهد شد دوم اختلاف حکمی دار همچو مستامن و ذمی که اگرچه هر دو در دار الاسلام اند لکن حکم هر یکی مختلف ست که مستامن در شمار اهل حرب ست که بجا بدار حرب تواند رفت و همیشه مقیم دار الاسلام نتواند ماند بخلاف ذمی و اختلاف دار در حق کفار مانع ارث ست نه در حق مسلمین چنانچه اهل بغی و ارباب عدل اگرچه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری وارث تواند شد و نزد شافعیه و امامیه اختلاف دیار مانع ارث نیست پنجم از موانع ارث ابهام وقت موت ست چنانکه چند اشخاص که باهم متوارث اند بمیرند و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود مثلاً در دریا غرق شوند یا در آتش بسوزند پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد بلکه مال هر یکی بوارثان زنده او خواهد رسید ناظم علیه الرحمه این مانع پنجم را نظم نکرده زیرا که در اکثر کتب این فن برای بیان آن در آخر کتاب فصلی جدا گانه منعقد ست تعداد و رثه مستحق ده کس اند بالترتیب * ارث را نزد هر قسیم و لیب یعنی مستحق میراث ده فرقه اند بترتیب تقدیم و تاخیر که در اشعار آینده مذکور میشود * اولاً اهل فرض و بعد از ان * نسبی از ذوی العصبیة و الذ یعنی از ترکه میت بعد تقدیم ما یتقدم علی الارث اولاً اهل فرض را حصه دهند بعد از ان عصبات نسبی را و فرض در لغت بمعنی عطای مرسوم ست و در اصطلاح فن سهم مقدر ست و اهل فرض کسانی از ورثه هستند که برای آنها

سهمی معین از سهام سته که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس ست بکتاب و سنت و اجماع امت
ثابت شده باشد و عصبه در لغت بمعنی پی و بمعنی اقربای پدری ست و در اصطلاح این علم عبارت از وارثی ست
که هرچه از اهل فرض باقی ماند همه اش بوی رسد و اگر بدون اصحاب فرض باشد تمام را ببرد و علمای
امامیه عصوبت را از اسباب ارث نشمرده اند بلکه نسب و قرابت را از موجبات ارث دانند و عصبهٔ نسبی و
ذو رحم هر دو را اهل قرابت و ذو رحم میگویند و نزد شان درین فن سبب ارث دو گونه است یکی نسب و درآن
داخل اند اصول و فروع میت و فروع اصول او و فروع فروع دیگری سبب و آن دو قسم ست نکاح و ولا
سببی و بعد ازو که نام او بگذشت مولی العتاقه ای خونخو× یعنی بعد عصبات نسبی مرتبهٔ عصبهٔ سببی ست و آن عبارت
از مولی العتاقه است که معتق بکسر تا باشد یعنی آزاد کننده مرد باشد یا زن در صورت فقدان عصبهٔ نسبی وارث
ترکهٔ معتق بالفتح میشود و نزد امامیه با وجود اقربای نسبی مولی العتاقه مستحق میراث نیست ۱۵ عصبات ذکور
او پس از ان بهر دو بدو الفرض از نسب پیدا ان × لفظ پس از ان در مصرع اول یا متعلق بعصبات ذکور یا
یا متعلق بهر دو و ناظم رحمه الله همین یک لفظ برای هر دو کافی شمرده میگوید که در صورت نبودن مولی العتاقه
بعصبات نسبیهٔ ذکور مولی العتاقه برسند و عصبات نسبیهٔ اناث و ذوی الفروض و ذوی الارحام
مولی العتاقه را درین نصیبی نیست و مختار امامیه هم همین ست لکن فرق آنست که نزد ایشان بصورت
انوثت آزاد کننده ولای او به برادران و اجداد و اعمام او و اولاد آنها منتقل میشود و بدیگران نمیرسد و اگر
عصبات ذکور مولی العتاقه هم معدوم باشند پس ترکهٔ میت را بر ذوی الفروض نسبیهٔ میت رد نمایند
و برای ذوی الفروض سببیه یعنی زوج و زوجه رد نیست و چون نزد امامیه اهل قرابت نسبی عصبه باشند
یا ذو الرحم مقدم اند بر مولی الموالات رد مؤخر از ذوی الارحام خواهد بود و رد بر زوج بصورت انعدام ورثهٔ
نسبی متفق علیه این قوم است و در رد بر زوجه اختلاف کرده اند و مختار عدم رد بر اوست ۱۱ ذو رحم هست بعد
از ان مولی ×× از موالات نزد هر دو انا × یعنی اگر کسی از عصبات و اهل فرایض سوای احد الزوجین نباشد
ذو رحم وارث میشود و ذوی الارحام نزد علمای فرایض کسانی هستند که با میت قرابت دارند لکن عصبه و اهل
فرض نیستند و نزد امامیه اینها در زمرهٔ اقربا بر وارثان سببی تقدم دارند و در صورت انعدام ذوی الارحام مولی
الموالات وارث هست و عقد موالات عبارت ست ازینکه شخصی مجهول النسب با کسی بگوید که تو مولای منی
اگر جنایتی از من سر بزند متحمل غرامت آن باشی و بعد مرگ من مال مرا بگیری و آنکس گوید قبول کردم پس
قبول کننده را مولی الموالات گویند و اگر این قبول کننده هم مجهول النسب باشد و باگویند مثل همچنین عقد
بندد موالات از جانبین متحقق شود و هر یکی مرد دیگری را مولی الموالات باشد و هر واحد آخر را وارث تواند

ونزد امام شافعی ولاء الموالات را اعتباری نیست ومذهب امامیه درین مسئله مثل حنفیه است وعلمای ایشان
این ولا را بولاء ضمان جریره تعبیر میکنند و بعد ازینها مقر له ایمان به بالنسب بر دیگر باین عنوان که بدیگر
شود نه بر ین اقرار نسبش ثابت ومقرای یار مرد بر قول خویش وهم ظاهر نشد او را تکذیب اصلی
یعنی بعد مولی الموالات مقر له بالنسب علی الغیر وارث ست ای شخصیکه اقرار کرده شده برای نسب
بر دیگری باین طریق که ازین اقرارش نسب مقر له بآن غیر ثابت نشود ومقر یعنی اقرار کننده بر این اقرار خود
بمرد و مکذبی او را ظاهر نشد یعنی کسی آن اقرار کننده را تکذیب ننمود پوشیده نماند که مقر له شبیه مشروط است اول
اینکه اقرار نسبش بر غیر باشد نه بر خود مثلاً شخصی مجهول النسب را کسی بگوید که این برادر من ست یا عم من ست
پس اقرار نسبش بر پدر یا جد خود کرد و اگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این پسر من ست نسبش باقرار مقر ثابت
خواهد شد و داخل ورثه نسبیه خواهد گردید دوم آنکه این اقرار نسب مقر له بغیر ثابت نشود مثلاً بر بینا قرار
اب وجد تصدیق وی ننمایند و اگر از بینه یا تصدیق نسبش ثابت شود وی وارث بوراثت نسبی خواهد شد سوم آنکه
مقر بر اقرار خود بمیرد چه اگر از اقرار برگردد وراثت بنوعی ثابت نخواهد شد و شرط چهارم آنست که اقرار
نسبش بر دیگر بکه از اقربای نسبی مقر باشد نماید لکن این شرط را ذکر نکرده که بتامل در وجه وراثت
مقر له باین شرط توان رسید و مقر له باین شرایط از ان وارث میشود که مقر بوجه ادعای قرابتش بخود
مستحق مال خودش گردانیده و نزد اثنا عشریه بعد ولاء ضمان جریره یعنی ولای موالات آخرین مراتب
ارث ولاء امامت است که در صورت وجود امام و نبودن وارثی تمام ترکه میت بامام معصوم بشیعه خواهد رسید
و در صورت بودن شوهر و زوجه از زمره ورثه بعد ادای حقش باقی مال بامام زمان میرسد و بر تقدیر غیبت
امام اختلاف است که برای امام امانت دارند یا بر فقرا قسمت نمایند پس ادای وصیتی ست که آن
به زیاده شد از ثلث ایمان یعنی بعد ازان از مال متروک ادای وصیتی که زاید بر ثلث مال است سد اند
واز بعض کتب امامیه مستنبط می شود که اجرای وصیت زاید بر ثلث ترکه مقدم بر ارث امام ست و بعد ازینها
بنه بیت المال مال متروک ای خجسته خصال بیت المال آنست که حکام عادل جایی مقرر میکنند
تا مال لاوارث را انجا ذخیره نهند و رفع حوایج محتاجان ازان نمایند و نزد امامیه چون خاتمه مراتب ارث ولا
الامامة ست بیت المال سلاطین را از مال متروک نصیبی نیست در بیان ورثه نسبی که اهل
فرض وعصبه و ذو رحم اند اهل فرض از سه قسم وارث دان عصبه
ذو رحم بود پس ازان یعنی وارثان قرابت نسبی سه قسم اند ازان سه قسم یکی اهل فرض
دوم عصبات سوم ذو رحم اند حالا تعریف این هر سه قسم میکند و میگوید

[illegible]

اهل فرض آنکه کرد شرع متین × سهم خاص از برای او تعیین ٭ یعنی اهل فرض کسی است که در شرع متین از
کتاب و سنت و اجماع امت سهمی خاص از سهام ستة که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس باشد از
برای او تعیین یافته و نزد امامیه ورای این سهام ستة سدس الثلث و ثلث الثلث هم از فرائض ست
کل بفقدان اهل فرض رسان × عصبه را وگرنه باقی شان ٭ یعنی عصبه آنست که در صورت فقدان اهل فرض
کل ترکه و با وجود آنها بقیه اش باو برسد و این مصطلح اهل سنت ست نه ارباب تشیع که عصبت را نزد آنها
دخلی در توریث نیست بلکه قرابت را بجای عصوبت گیرند غیر ازین سرد و از قرابتیان ٭ ای خردمند ذو رحم میدان
یعنی اهل قرابت که سوای اهل فرض و عصبات اند آنها را ذو رحم میگویند و ذوی الارحام را علمای امامیه
داخل اقربای نسبی کرده اند و اطلاق ذو رحم نزد ایشان سوای اصحاب فرض بر همه اقربای نسبی است
تعداد اهل فرض ٭ اهل فرض ای یگانه دوران × منحصر در دوازده کس دان × اب و جد زوج اخ
لام مادر جده و زوجه بنت و بنت پسر ٭ اخت عینی و مادری پدری ٭ همه از اهل فرض برشمری ٭ یعنی اهل
فرض که برای آنها سهمی در شرع متین معین شده از دوازده کس بیش نیستند چهار از مردان که پدر و جد و شوهر
و برادر اخیافی است و هشت از زنان که مادر و جده و زوجه و دختر و دختر پسر و خواهر اعیانیه و خواهر علاتیه و خواهر
اخیافیه است و نزد امامیه اهل فرض نوزده نفر اند که برای سهولت حفظ چنین در سلک نظم کشیدم ٭ است
در مذهب امامیه × نوزده ذو فرض و حق نامیه × اب و ام بنت و مطلقا خواهر ٭ اخ و جد جده از سوی مادر
زوج و زن عم و عمه اخیافی × هر یک از خال و خاله اصناف ٭ بدین تفصیل هشت از رجال اول اب که از طبقه
اولی و فرضش با ولد میت سدس ست ثانی جد مادری که فریضه اش با برادر و جد پدری میت ثلث باشد ثالث
اخ اخیافی که حظ یکی سدس و حظ زاید از یک ثلث بود و این دو از طبقه ثانیه اند رابع عم اخیافی با عم علاتی سهم یکی سدس سهم
زاید از یک ثلث ست خامس خال عینی سادس خال علاتی که حصه هر یکی ازین دو اگر با عم باشد یک ثلث
ست سابع خال اخیافی که نصیبش تنها با عم یک ثلث و با خال علاتی یا خال وحدت سدس است و بصورت زیادت
ثلث الثلث تعین یافته و این چهار از طبقه ثالثه اند ثامن زوج که با هر طبقه سهیم ست با ولد میت نصیبش ربع و بدون
ولد نصف ست و یازده از نسا اول ام که با ولد میت حق وی سدس ست و بدون ثلث دوم بنت که بدون ابن اگر واحده باشد
مستحقه نصف ست و اگر زایده بود مستحقه ثلثان و این دو از طبقه اولی اند سوم اخت اعیانیه چهارم اخت علاتیه که هر یکی از انها
اگر واحده بدون جد پدری و اخ عینی یا علاتی باشد استحقاق نصف و اگر زایده بدون انها بود استحقاق ثلثین دارد
پنجم اخت اخیافیه که واحده را سدس و زائده را ثلث میرسد ششم جده مادری که با اخوة و اجداد پدری ثلث برایش قرار
یافته و این چهار از طبقه ثانیه اند هفتم عمه اخیافیه که با عم و عمه غیر اخیافیه در صورت وحدت سدس و بصورت زیادت

تعداد اهل فرض

ثلث حق وصیت ششم خاله عینیه نهم خاله علاتیه که هر یکی ازینها را با اعمام ثلث فرضا میرسد دهم خاله اخیافیه که با عم برای
وی تنها یک ثلث و با خال و خاله غیر اخیافیه بعالم وحدت سدس الثلث و بحالت زیادت ثلث الثلث معین
گردیده و این هر چهار از طبقه ثالثه اند یازدهم زوجه که با هر طبقه وارثه هست با ولد میت ثمن و بدونش ربع
نصیبهٔ اوست و شرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبه درج خواهد شد پس ثلث و ایشان جدین پدری ثلث و
الابن از اهل فرض نیستند که برای اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القرابت اند سهام
اب ۵ فرض خالص سدس وهی بپدر با ابن یا ابن ابن اوست اگرچه مصرع اخیر خالی از سقم نیست پس تغییر
درین شعر چنین مناسب است ۵ فرض خالص سدس بپدر هست با ابن ابن اگرچه یعنی پدر را سه حال
ست اول فرض محض که سدس ست بوی میرسد سوای آن چیزی دیگر باو نمیرسد این صورتی ست که پدر با پسر یا پسر پسر
پسر او وان سفل باشد و فرد آنکه پدر را فرض محض با مطلق اولاد میت هست ذکور باشند یا اناث عالی بودند یا سافل
دوم عصوبت چنانکه میگوید ۵ تعصیب حق و دیگر نیست ولد ابن و هم ولد گر نیست یعنی در صورتیکه اولاد میت یا اولاد پسر
نباشند پدر عصبه شود که آنچه از اهل فرض باقی ماند تمام آنرا میگیرد و نزد اثنا عشریه درین صورت سدس بفرض و
باقی برد خواهد گرفت سوم فرض و عصوبت هر دو ۵ فرض و تعصیب حق او هر دو ست ٭ بنت یا بنت ابن
اگر با اوست ٭ یعنی اگر با پدر میت دختر یا دختر پسر میت باشد درینصورت فرض و عصوبت هر دو پدر راست
سدس با دختر بفرضیت خواهد گرفت و آنچه باقی خواهد ماند بعصوبت و نزد علمای امامیه درینصورت سوم ما
مذکوره را اسباب و بنت یا بنت الابن رد خواهند کرد و تخصیص این حکم به بنت و بنت الابن نیست بلکه بنت
البنت هم نزد ایشان درین حکم مشارکت دارد سهام جد ۵ چون پدر دان نصیب جد صحیح ٭ لیک در پنج
جاست فرق صحیح ٭ بعد ازین فرق راست شرح و بیان ٭ حاجب او مگر برادران ٭ گر میت بخلی
اب پیوست ٭ جد صحیح است ورنه فاسد هست ٭ یعنی حصه جد مثل حصه پدر ست بزیادت یکحالت
پس جد را چهار حال باشد یکی آنکه اگر ابن یا ابن الابن باو باشد سدس بفرضیت خالصه خواهد یافت
دوم اگر اولاد میت نباشد عصبه خواهد گردید سوم با بنت یا بنت الابن فرض و عصوبت هر دو حق
او باشد لکن در پنج جا فرقی ظاهر است که بعد ازین شرح و بیانش خواهد آمد چهارم پدر میت حاجب جد میت است
و جد صحیح آنست که در نسبتش بسوی میت پدر میت دخلی داشته باشد مثل اب الاب و اب اب
الاب و هر جدیکه بدخل ام میت پیوند و آن جد فاسد هست چنانچه اب الام و اب ام الام و اب ام الاب
و آن پنج مقام اختلاف جد با اب که شعر بر آن بعد معمول نموده یکی آنکه در سهام ام خواهد آمد که پدر حاجب
مادر خود هست و جد حاجب او نیست باتفاق فریقین دوم آنکه در سهام مادر مذکور خواهد شد که مادر

ثلث ما بقی از نصیب احد الزوجین ست اگر با پدر و احد الزوجین باشند و نزد امامیه ثلث کل ترکه است بهر حال
و اگر اینجا جد بجای پدر باشد نزد حنفیه مادر ثلث کل مال خواهد رسید خلافا لابی یوسف رحمه الله و نزد امامیه جد خود
محجوب الارث بوجه مادر ست سوم آنکه در سهام اخت عینی سبب آنکه پدر مسقط بنو الاعیان ست بالاجماع و جد مسقط آنهاست
باتفاق فریقین مگر نزد امام ابو حنیفه چهارم آنکه در احوال اخت علاتی بیان کرده بنو العلات با وجود پدر ساقط
میشوند بالاجماع و بجد ساقط نمی شوند باتفاق فریقین مگر نزد امام ابی حنیفه پنجم آنکه پدر معتق را با پسر معتق پس
ولا به پسر نزد ابی یوسف و جد را چیزی نمیرسد و نزد دیگر ائمه اهل سنت و نیز نزد امامیه ولا به پسر خواهد رسید
و پدر و جد را با وجود پسر حظی از ولا نیست و این مسئله درین منظوم جای مذکور نشده پس داخل در وعده بیان
نخواهد بود و نزد امامیه در توریث اجداد تخریج فاسد باشند یا صحیح اختلافی نیست اگرچه در سهام آنها تفاوتی
هست پس حق جد و جده پدری دو ثلث است للذکر ضعف الانثی و حق جد و جده مادری حصه مادر است
که یک ثلث باشد بالسویه میان زن و مرد و در صورت تنهائی همه مال بیکی میرسد و ابوین و اولاد میت حاجب
اجداد و جدات اند و با برادران و خواهران وراثت می یابند پس سهام برادران عینی و علاتی با جد پدری
و حصص خواهران کذائی با جدات پدری مساوی ست و همچنین برادران و خواهران اخیافی با جد و جده
مادری در یک سلک منسلک اند و زوج و زوجه با اینها نصیب اعلی خود میگیرند و جد و جدات و اخوه
و اخوات از طبقه ثانیه و اینها اند که با وجود طبقه اولی یعنی ابوین و اولاد حظی از ارث نمی برند و با وجود این طبقه ثالثه
اهل طبقه ثالثه که اعمام و عمات و اخوال و خالات باشند بهره از میراث ندارند سهام زوج و زوجه
نسل یا نسل ابن اگر با او ست × ده ربع ورنه نصف حصه شوهر ست × هر دو جا نصف شوهر زن برسان
کن همین نصف منقسم زنان یعنی شوهر را دو حال ست یکی آنکه با شوهر اولاد نیست یا اولاد پسر نیست
یافته شود در همین صورت حصه شوهر ربع ست و اگر کسی از اینها یافته نشود حصه اش نصف ست و حصه زوجه در همین
دو صورت نصف حصه زوج ست یعنی با وجود ولد یا ولد الابن ثمن ست که نصف ربع باشد و بصورت فقدان اینها
ربع ست که نصف نصف باشد و نزد امامیه در تنقیص حصه زن و شوهر تخصیص با ولاد الابن نیست بلکه اولاد
الاولاد کافیست پس با وجود ابن البنت نیز ایشان ادنی بزوج یا زوجه خواهد رسید و نزد اهل سنت
اعلی و اگر زوجات متعدد باشند همین سهم را که ربع یا ثمن ست بر همه آنها بالسویه تقسیم بالاتفاق بین اهل
السنة و الشیعه و نزد امامیه زوج از زمره من یرد علیه ست و زوجه مستحقه رد نیست و نزد اهل سنت کسی
از زوجین از اهل رد نیست چنانچه گذشت و اختلافی دیگر آنست که زوجه وارث زمین عمارت نمی شود اما قیمت عمارت و اشجار
و عین الات نمی شود لکن از قیمت ابنیه و آلات مثل چوب و خشت و غیره بهره می برد نزد امامیه خلافا لها

سهام زوج و زوجه

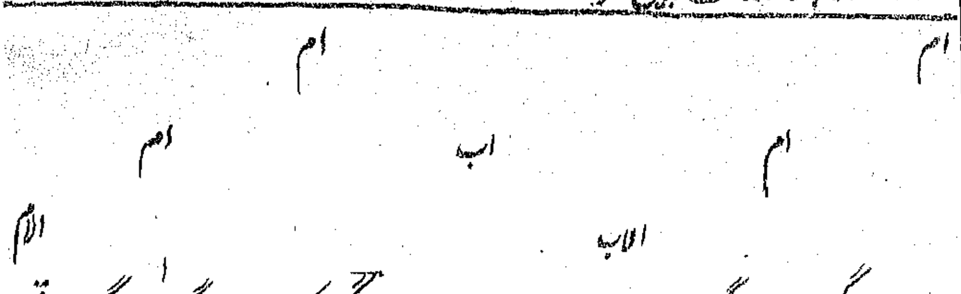
سهام مادر

لاهل السنة که نزد ایشان از هر قسم ترکه نصیبی دارد سهام اولاد الام شود و بیک کس سدس و در میان × بهر زاید
ثلث وی یکسان × و مانع ارث شان نشوند مگر × پدر و جد گو سفل و نسل النسل پسر × یعنی اولاد مادر را سه
حال ست اول آنکه اگر یکی باشد مرد بود یا زن سدس باید داد دوم آنکه اگر زاید از یکی باشند ثلث باید داد ذکور
واناث اینها در استحقاق و تقسیم مساوی اند سوم آنکه پدر و جد و اولاد میت و اولاد پسر حاجب اینها است و درینجا
امامیه اختلاف کرده اند درین که اولاد اولاد را حاجب میدانند و تخصیص بولد الابن نمی کنند پس اولاد دختری حاجب بود
اگرچه بنت البنت باشد ونیز جد را حاجب اولاد ام نشمارند سهام مادر سلاده × و مادر را سدس اگر با او ست ×
نسل یا نسل ابن اگرچه فرود ست × یا اخ و اخت لیک فوق نیک × و رنه از کل ثلث وی بشنیک ×
بدانکه مادر را سه حال است یکی آنکه اگر ولد میت یا ولد الابن یا فوق الواحد از برادر و خواهر عینی باشد یا علاتی
یا اخیافی یافته شود سدس بمادر باید داد و علمای امامیه برادران فوق الواحد و خواهران فوق الثلثه و یک برادر
و دو خواهر را که اعیانی باشند یا علاتی نه اخیافی در صورت اجتماع پدر با مادر حاجب نقصان مادر یعنی مانع از وصول
سهم او بر سدس میدانند لکن با مادر خود آنها را محجوب الارث می شمارند دوم آنکه اگر از ینها کسی نباشند ثلث کل ترکه
بوی بدهند و نزد امامیه حجب نقصان منحصر بولد الابن نیست بلکه اولاد دختری و پسری درین طریقه متساوی
الاقدام اند سوم حال مادر با یکی زن شوهر و زن × گر با و ست پس شنو از من × بعد سهم زن نصیب شوهر
از تتمه ثلث و ست × یعنی حالت سوم آنست که اگر با مادر پدر و احد الزوجین باشند پس بعد برآوردن حصه
احد الزوجین هر چه از ترکه باقی ماند ثلث این مابقی بمادر باید داد تا زیادت نصیب او بر حصه پدر لازم نیاید و نزد
امامیه ثلث کل ترکه حق مادر ست و همین از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست × جای اب جد بود اگر اینجا
حکم جد نیست چون پدر اینجا × یعنی اگر با مادر بجای پدر جد صحیح مع احد الزوجین باشد حکم جد مثل پدر نیست
بلکه مادر مستحق ثلث از کل ترکه خواهد بود و هر چه از حصه احد الزوجین و ام باقی خواهد ماند در صورت استحقاق
به جد خواهد رسید لکن نزد امام ابی یوسف رحمه الله پدر و جد در یک حکم ست پس مادر درینصورت هم ثلث
مابقی بعد نصیب احد الزوجین خواهد یافت بمذهب اثنا عشریه مادر حاجب جد نیست و جد در تخصیص حق
وی دخلی ندارد پس مابقی بمادر رد باید کرد و باید دانست که نزد شیعه ابوین میت و اولاد وی طبقه اولی
از ورثه اند که با وجود اینها غیر احد الزوجین کسی وارث نشود که نیست نزدیکتر سهام جده حصه جده صحیحه ششم

سهام جده

وان لاب جده هست خواه لام × لکن جدات از بن سدس نقسوم × لیک از پس یک زام شود محروم × یعنی جده صحیحه را
دو حال ست اول آنکه سهم جده صحیحه خواه پدری باشد یا مادری سدس ست و اگر جدات فوق واحد باشند همین سدس
میان آنها علی السویه قسمت پذیرد و حال دوم آنست که گفته لکن هر یک از جدات امیه باشند یا ابویه

یا ابویه با وجود ام محجوب می شود یعنی مادر حاجب جدات قسم ست و در مذهب امامیه اثنا عشریه جده از اهل
فرض نیست و در ارث تقرابت ست و ابوین و اولاد حاجب او هستند و سهم جدهٔ مادری بصورت اجتماع او با جد یا جدهٔ
پدری یک ثلث ست تنها باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و با اولاد ام درین ثلث با وی شریک ست و تقسیمش
بالسویه بین الذکور والاناث ست و جدهٔ پدری با جد یا جدهٔ مادری مستحق دو ثلث ست تنها باشد یا با جد پدری
و واحد بود یا متعدد و اخوه و اخوات درین ثلثین با وی شرکت دارند و این ثلثین بصورت اختلاط ذکور و اناث
للذکر مثل حظ الانثیین منقسم خواهد شد ۵ گفت ابو یوسف این سدس یکسان + سا و تقسیم سهم ابدان × کرد قسمت
محمد ایجا نان × بر جهات این سدس برابدان × بدانکه نزد حنفیه بصورت تعدد جدات در تقسیم سدس میان آنها اختلاف
ست قول امام ابو یوسف رحمه الله ست که این سدس را بالسویه برابدان جدات تقسیم نماید یعنی اگر دو باشند مناصفه
واگر سه باشند اثلاثا واگر چهار باشند ارباعا قسمت کنند و همین قول راجح ست و امام محمد این سدس را بر جهات
قرابت جدات تقسیم میفرماید بر ابدان قسمت نمیکند پس اگر یک جده بدو وجه قرابت دارد و جدهٔ دیگر بیک جهت
قریب باشد ذات القرابتین دو ثلث ازان سدس خواهد یافت و ذات قرابت واحده یک ثلث ازان سدس
و همین ست مذهب شیعه و صورتش چنانست که مثلا شخصی با دختر عمهٔ خود تزوج نمود و از وی پسری بوجود آمد
پس مادر جد پدری این مولود جدهٔ ذات القرابتین ست که مادر جدهٔ مادری او هم همانست و مادر جدهٔ پدری
ذات قرابت واحده ست بدین صورت . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .




۵ سا سبب که جد است گر × پدری راست حاجب او چه پدر × میگوید که سبب جده گردیدن اگر جد واقع
شده یعنی در انتساب وی بسوی میت جد واسطه باشد مثل مادر جد پس چنین جدهٔ پدری را جد حاجب ست
چنانکه پدر حاجب جمیع جدات پدری ست و ازینجا ست که ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست ۵ سا
از قربی بهر طریق که هست × مگر از بهر حجب ابعدی است × یعنی بعد ازین باید دانست که جدهٔ قریب قربت
از هر طریق که باشد مادری یا پدری برای محجوب کردن جدهٔ که بعید تر باشد کمر بسته هست ای جده قربی حاجب جدهٔ
بعدی ست و جدهٔ قریب هم حاجب جد بعید ست باتفاق فریقین ۵ جد فاسد نسبتش داخل × گر نشد دان صحیحه ای
عاقل × سوی من مانند فاسده پیوست × یا درآن اب که بین الانثیین هست × این تعریف جده صحیحه و فاسده است

اما جدهٔ صحیحه آنست که در نسبت او بسوی میت جد فاسد داخل نشود و جدهٔ فاسده آنکه چون بسوی میت نسبت کنند یک اب یا زاید از یک میان دو ام واقع شود و هر جده که در نسبتش بسوی میت اب در میان دو ام واقع نشود صحیحه باشد
پس در بطن دوم ام الاب و ام الام هر دو جدهٔ صحیحه اند و در بطن سوم از چهار جدات ام اب الاب و ام ام الاب
هر دو صحیحهٔ پدری و ام ام الام صحیحهٔ مادری و ام اب الام فاسدهٔ مادری که در وی اب میان دو ام واقع
شده و در بطن چهارم از هشت جدات ام اب اب الاب و ام ام اب الاب و ام ام ام الاب هر سه جدات
صحیحهٔ پدری اند و ام اب ام الاب بجهت اب میان دو ام فاسده پدر میت و ام اب اب الام و ام ام
اب الام و ام اب ام الام هر سه جدهٔ فاسدهٔ مادری اند و یک ام ام ام الام صحیحهٔ مادری است و در بطن پنجم
اعداد جدات بشانزده میرسد پنج از ان صحیحه و یازده فاسده اند و در یافت تعداد جدات در بطن دوم محتاج وقت
نظر نیست لکن در مراتب فوقانی پس قاعدهٔ دریافت اعداد جدات و امتیاز صحیحات از فاسدات آنست که
از شمار مراتب بطن دو بگیرند و هر چه باقی ماند این دو را بمرتبه شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف اعداد جدات
دران بطن خواهد بود و آن شماره مراتب بطن عدد جدات صحیحه است و باقی لامحاله فاسده باشند مثلاً از بطن ششم
دو گرفته بشماره چهار باقی مانده تضعیف نمودیم سی و دو شد شش از ان بشمار مراتب بطن صحیحه اند و بیست و
شش فاسده و علمای امامیه را احتیاج امتیاز صحیحات از فاسدات نیست که نزد آنها فساد و صحت
جدات مانع ارث نمی شود **سهام بنات** هر یک بنت نصف و بهر کثیر دو ثلث میدهند بی ناخیره
عصبات اند با پسر بی شک یعنی نصف حظ پسر برد هر یک یعنی بنات صلبیه را سه حال است اول در صورتیکه میت را پسری نیست
اگر یک دختر باشد سهم او نصف معین شده دوم همان صورت اگر دختران فوق الواحده باشند حصه انها دو ثلث است سوم
عصوبت که با پسر میت عصبه میشود و بقدر نصف سهم پسر نصیبه می برد بالاتفاق بین الفریقین **سهام
بنات الابن** چنین است فرض بنت پسر نسبت بنتی از صلب میت اگر یعنی دختر پسر را شش حال است
پس اگر دختر صلبیهٔ میت با او نباشد مثل دختر صلبیه در فرض دو حال است که نصف واحده را و دو ثلث فوق
الواحده را و مراد از بنت پسر دختر پسر صلبی بخصوصها نیست بلکه عام از اینکه دختر پسر صلبی باشد یا فروتر از ان چون بنت
ابن الابن و بنت ابن ابن الابن و ان سفل بعد ازین حالت سوم و چهارم او بیان میکند در بود یک از صلب باز پسر
آنکه علیاست ای شود و میبرد جز سدس نیست فرض بنت پسر و در دو باشند ساقط شو یعنی حالت
سوم اینست که اگر با این بنت الابن یکدختر صلبیه میت باشد یا بنت الابن دیگر باشد لاکن آنکه در درجه از بنت
الابن علیا است مثلاً یکی بنت ابن الابن است و آن دیگر بنت الابن است درینصورت سهم مفروض بنت الابن
مذکوره زاید بر سدس نخواهد بود زیرا که بنت صلبیه واحده خواه بنت الابن واحده علیا هرگاه نصف در سهم خود گرفت

سهام بنات

سهام بنات الابن

برای تکمیل ثلثین یک سدس به بنت الابن سفلی خواهد رسید و حالت چهارم آنکه اگر بنات صلبیه یا بنات الابن علیا فوق الواحده باشند این بنت الابن را ساقط باید شمرد که آنها ثلثین کامل خواهند گرفت و احتیاج تکمیل آن باقی نخواهد ماند و بحکم القربی تحجب البعدی این بنت الابن محجوب خواهد گردید باید دانست که قول ناظم رحمه الله که علیاست ای شود و سپر ظاهر الدلالة بر مراد ناظم نیست درینصورت اگر این هر دو شعر را چنین تبدیل کنند اظهر باشد نظم بیست بنتی ز صلب بیت اگر × جز سدس نیست فرض بنت پسر × گر ز صلب است فوق یک دختر × حجب باشد نصیب بنت پسر بود و دو بنت پسر که یک علیاست × یک سدس فرض دختر سفلی ست × زاید از یک اگر بود علیا × نیست جز حجب بهره سفلی × و حالت پنجم آنست که میگوید ۵ ان غلام معصب ار با اوست × بهر آنکه وی بست یا که فروست × عصبه بنت ابن را بیدان × نصف سهم معصبش برسان × ای البته این بنت الابن ساقط نمی شود وقتیکه غلامی یعنی پسری عصبه کننده بنت الابن مذکوره باشد بشرطیکه این بنت الابن از ذوات الفروض نباشد خواه این پسر در درجه محاذی آن بنت الابن بود یا فروتر ازان باشد درینصورت این بنت الابن را عصبه باید شمرد و از بقیه ترکه بقاعده للذکر مثل حظ الانثیین نصف حصه پسر مذکور که معصب شده به بنت الابن باید رسانید و مقصود از غلام پسر صلبی نیست بلکه ابن الابن وان سفل مراد است و حالت ششم اینکه ۵ بنت ابن از پسر شود محروم × همچنین گفته اند اهل علوم × یعنی از پسر صلبی بنت الابن از ارث محروم میشود و علمای اما میه بنت الابن را در زمره اهل فرض نشمرده اند بلکه اولاد اولاد را درصورت فقدان اولاد صلبی قایم مقام اولاد میدانند و اقرب ایشان را حاجب البعد می شمارند و اولاد پسر را حصه پدر رسد و اولاد دختر را حصه مادر می دهند و اینجا ست که حصه اولاد پسری پسر باشند یا دختر مضاعف حصه اولاد دختری ست ابن بود یا بنت و سهم هر یکی ازین دو قسم درصورت اجتماع ذکور و اناث در تقسیم للذکر ضعف الانثی بر رؤس تقسیم می نمایند الحال ناظم رحمه الله مسئله را که مسئله تشبیب است وارد و بیان میکند ۵ اگر بسی ماند گر سه بنت پسر × بعض از بعض سفل و بیشتر × همچنین سه دگر بماند از لکن از ابن ابن ای خوشتر × سه و کر دان و همچنین بشمار × لکن از ابن ابن ابن ای یار × یعنی شخصی مرد و سه فریق بنات ابن گذاشت فریق اول سه دختران از اولاد یک پسر لکن یکی از دیگری در درجه فروتر است که یکی بنت الابن و دیگری بنت ابن الابن المذکور و سومی بنت ابن ابن الابن المذکور و فریق ثانی سه دختر از اولاد پسر دیگر و بهمان طریق ثالثه از ثانیه و ثانیه از اولی سافلة الرتبه و سیست که یکی بنت ابن الابن و دوم بنت ابن ابن الابن المسطور و سوم بنت ابن ابن ابن الابن المسطور و فریق ثالث سه بنات از اولاد ابن ابن الابن آخر بطریقه مذکوره در اتفاق درجه که اولی بنت ابن ابن الابن و ثانیه بنت ابن ابن ابن الابن المرقوم و ثالثه بنت ابن ابن ابن ابن الابن المرقوم ست ۵ نصف علیا فقط اولی بدهید و بلیست بسری او را × دو بوسطی و من بوا زیها × از فریق دوم تو بشناس یک را × بهر ثلث سدس بنات باقی باد ×

هیچ حظی نمی رسد زینها ◦ یعنی ازین نه دختران سه کانه از فریق اول علیا که بنت الابن ست ◦ دختری دیگر از
هرسه فریق با وی محاذی و مساوی الرتبه نیست نصف ترکه خواهد گرفت و وسطی را ازهمین فریق اول با دختری
که موازی و محاذی اوست یعنی علیا از فریق ثانی یک سدس بدهند باقی ماندند شش که سفلی از فریق اول و
وسطی و سفلی از فریق ثانی و هرسه از فریق ثالث باشند حصه باینها از ترکهٔ میت نخواهد رسید بلکه باقی ترکه را بجا
انعدام مستحقین بهمه ذوات الفروض مذکوره رد خواهند کرد ◦ و غلام میت نیز باینها ◦ عصبه نمی کند آنرا ◦
که خدا ◦ و بیست یا بالا ◦ صاحب سهم نیست او اصلا نصف سهم غلام او گیرد ◦ هست ساقط سوای او نمی کند
یعنی اگر با ابن بنات الابن پسری از اولاد ابن نیز در یکی ازین سه فریق باشد ازین همه بنات الابن آن بنت را
عصبه میکند که پسر مذکور در درجه با وی محاذی باشد و نیز آن بنت را عصبه میکند که در درجه ازین پسر علیا و بالا باشد
بشرطیکه علیا از ذوات الفرض نباشد پس علیای ذوات الفرض را عصبه نخواهد کرد بلکه آنها بر فرضیت خود
خواهند ماند و دختری که بوجود این پسر عصبه شده است بقدر نصف حصهٔ پسر مذکور میگیرد و بنات که سوای عصبه
اند یعنی آنها که در درجه سفلی از پسر مذکور باشند ساقط می شوند و صورت مسئله اینست
نوشته

| الفریق الاول | | الفریق الثانی | الفریق الثالث |
|---|---|---|---|
| بنت الابن (علیا) | نصف | الابن | الابن |
| بنت ابن (وسطی) | سدس بینهما | بنت ابن (علیا) | ابن |
| بنت ابن (سفلی) | | بنت ابن (وسطی) | بنت ابن (علیا) |
| | | بنت ابن (سفلی) | بنت ابن (وسطی) |
| | | | بنت ابن (سفلی) |

بتقدیر غلام درینصورت این مسئله پنج نوع تنوع میشود اول اینکه محاذی علیا از فریق اول پسری باشد
پس این هردو ترکه را بصورت اثلاثاً باهم خواهند گرفت و ثمانیه باقیه محروم خواهند ماند دوم اینکه موازی
وسطی از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و ابن پسر
اربا عاً خواهد رسید و ستهٔ باقیه محجوب خواهند ماند سوم اینکه مساوی درجهٔ سفلی فریق اول باشد پس نصف بعلیای
اول و سدس بوسطی اول و علیای ثانی واصل خواهد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیای ثالث و
ابن غلام اخماساً انقسام خواهد یافت و ثلثه باقیه ساقط خواهند شد چهارم اینکه بجنب سفلی فریق ثانی باشد پس نصف
بعلیای اول و سدس بوسطی و علیای ثانی میرسد و باقی با ابن ابن معصب و سفلی اول و وسطی و سفلی ثانی و علیا
و وسطی ثالث اسباعاً قسمت پذیرد و سفلی ثالث بی بهره ماند پنجم اینکه غلام در برابر سفلی ثالث باشد پس نصف و سدس

بمذکورات رسد وبقیه میانهٔ غلام و نبات سه ثمانا منقسم گردد و در تقسیم جمیع صور مذکوره للذکر ضعف الانثی ملحوظ
باید داشت ونزد امامیه درین مسئله درصورت اول همان حکم ست که نزد اهل سنت ست و درصور باقیه وجود و
عدم غلام مساوی ست همه ترکه بعلمای فریق اول به نیابت پدرش خواهد رسید و دیگران را نصیبی از ترکه نخواهد بود

سهام اخوات عینیه ۵ هریک کس زخواهر اعیان × نصف بخش وکثیر را ثلثان × یعنی اخوات اعیانیه را
پنج حال ست اول اگر تنها یک ست نصف باو باید داد دوم اگر فوق الواحده باشد دو ثلث بدهند بالاتفاق
بین الفریقین و لفظ بخش درین شعر تواند که امر از بخشیدن باشد ویحتمل که بمعنی سهم و حصه باشد حالت سوم ۵
عصبه با اخ چو خود گردد × ده بهر اخت نصف اخ بی کد × یعنی خواهر اعیانیه با برادر یکه مثل خودش یعنی اعیانی
باشد عصبه خواهد گردید پس ترکه میان اخ و اخت للذکر مثل الانثیین خواهد بود بالاتفاق حالت چهارم ۵ با نبات و نبات
ابن بسان × انچه باقی ست حصهٔ ایشان × یعنی دختران صلبی و دختران پسری خواهران اعیانیه را عصبه میکنند
پس اولا حصص نبات صلبیه و نبات الابن از ترکه رسانیده باقی را در حصهٔ خواهران بدهند و بمذهب
امامیه با دختران صلبیه و دختران پسری بلکه اولاد الاولاد اخوات اعیانیه را نصیبی در ترکه نیست حالت پنجم ۵
مانع ارث شان چهار شمر × اب و جد نیز ابن و ابن پسر × یعنی پدر و جد و پسر و ابن الابن خواهران اعیانیه را
از ارث مانع میشوند لکن در مانعیت جد اختلاف هست امام ابوحنیفه او را مانع میداند و همین قول مختار
حنفیه ست و نزد صاحبین و علمای امامیه مانع نیست بلکه در مذهب امامیه جد و جده گویا معصب خواهران
اعیانیه اند و نیز نزد این فرقه در مانعیت تخصیص با بن الابن نیست بلکه اولاد الاولاد مانع و حاجب اخوات ست

سهام اخوات علاتیه ۵ نیست از خواهری نه اعیانی × پدری اخت مثل او دانی × نصف یک را
کثیر را ثلثان × ای برادر زراه فرض رسان × یعنی هرگاه که خواهری اعیانیه نباشد اخت لاب را که خواهر
علاتیه باشد مثل و قایم مقام آن دانند و این خواهران علاتیه را هفت حالت اول اگر واحده باشد نصف
دوم اگر زاید از یک باشند دو ثلث بفرضیت رسانند بالاتفاق بین الفریقین ۵ اخت عینی اگر یک ست
دهی × پدری را سدس تمیم ست بهی × ور زیک زاید اند پس پدری × میشود از نصیب ارث بری ×
وحالت سوم اینست که اگر با اخوات علاتیه یک اخت اعیانیه باشد علاتیه را سدس خواهند داد برای
تکمیل ثلثین حالت چهارم اینکه اگر با وی اخوات اعیانیه زاید بر یکی باشند اخوات پدری از ارث محروم
می مانند و نزد امامیه خواهر اعیانیه واحده باشد یا زایده مسقط علاتیه هست حالت پنجم اگر برادر او معصبش باشد × میدهد باو نصف
سهم خود بی کد × حالت پنجم اگر برادر علاتی هم با خواهران علاتیه با وجود خواهران اعیانیه یافته شود خواهران علاتیه را عصبه میگرداند
و باقی ترکه میان برادر و خواهران پدری للذکر ضعف الانثی تقسیم پذیرد و نزد امامیه درین صورت هم به بنو العلات چیزی

نمیرسد و حالت ششم آنکه با بنات و نبات ابن جمع شوند * از عصوبت بایشان * اگر بجای مصرع ثانی چنین
میگفت بهتر بود مع مالفی حصهٔ عصوبت شان * و معنی آنست که اگر بنات صلبیه یا دختران پسری با خواهران
علاتیه یافته شوند خواهران علاتیه را عصبه میگردانند و هرچه از حصص بنات مذکوره باقی ماند بوجه عصوبت
بخواهران رسانند و عند الامامیه اولاد میت از ذکور و اناث هرکه بود گو فروتر باشد حاجب آنهاست و حالت
هفتم حالت حرمان آنهاست باین طریق که همه علاتی و بنو الاعیان * از اب و جد و ابن و ابن ابن دان
ساقط از ارث وهم بنو العلات * از اخ عینی ای گرامی ذات * یعنی جمله برادران و خواهران علاتیه و اعیانیه
بوجود چهار شخص از درجهٔ ارث ساقط باید دانست یکی جد میت نزد امام ابو حنیفه رحمه الله و هو المختار خلافا للصاحبین
والامامیه و دوم پدر است سوم پسرش چهارم ابن الابن و نزد امامیه بجای ابن و ابن الابن اولاد و اولاد
الاولاد هست کما تقرر اوّل و نیز برای بنو العلات مسقط پنجم هم هست که آن برادر اعیانی باشند و بعد ثبوت امامیه
در اسقاط بنو العلات تخصیص اخ عینی نیست بلکه بنو الاعیان عموما مسقط بنو العلات اند و برای بنو العلات مسقط
ششم هم هست که بیانش میکند که اخت عینی به بنت و بنت پسر عصبه گشت ای برادر اگر بهر علاتیان شیخ مان
حاجب سادس است بهر شان یعنی هرگاه خواهر اعیانی با دختر صلبیه یا دختر پسری عصبه شود بنو العلات
را محروم خواهد گذاشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را بالاستیعاب بعصوبت خود
گرفت و نزد امامیه چون با وجود بنت یا بنت الابن اخت عینی خودش محجوب است بدیگری چه رسد...
بیان اخت لام که سادس اخت را گذشت بیان * در میان سهام یا در بیان * یعنی احوال اخت اخیافی
سابق در ضمن بیان سهام اولاد الام شرح و بسطی که تعلق بحال او دارد بیان کردم آنجا باید دید و در بیان
عصبات عصبه را اگر شرح طلبی * نسبی هست یا هم سببی * همچنین هست در نسخ موجوده این منظومه
لکن ایراد لفظ شرح بالتحریک مستغرب است پس مناسب آنست که باندک تغییر چنین خوانند عصبه را گر
شرح میطلبی * یعنی اگر شرح و بیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم است یکی عصبهٔ نسبیه و دیگری عصبهٔ سببیه و تعریف
عصبه قبل بیان اصحاب فرائض گذشت که نسبی دان بنفسه بالغیر * هم مع الغیر از من بی ضیر *
ضیر بفتح ضاد معجمه و سکون تحتانیه بمعنی ضرر و گزند و اینجا از قبیل حشو است معنی شعر آنست که عصبهٔ نسبیه
سه قسم است اول عصبه بنفسه و آن مردیست که در انتساب او بسوی میت دخل انثی نباشد دوم عصبه بالغیر
و آن زنی است که بعصبه بنفسه عصبه شود سوم عصبه مع الغیر آن زنیست که با زنی دیگر عصبه شود و هرچه از فرض زن
دیگر بماند آن را بگیرد و بیان عصبه بنفسه منحصر دان بنفسه را * یا در چهار قسم بی تکرار * نزد سیت بیش
اصل او میدان * جزء اب جزء جد بود پس از ان * یعنی قسم اول که عصبه بنفسه است و چهار قسم منقسم

قسم اول جزء میت قسم ثانی اصل میت قسم ثالث جزء اب میت قسم رابع جزء جد میت اجمال التفصیل ان
اقسام اربعه میکند مثلا یعنی پسر اگرچه باشد پست × اب و جد هم اگرچه برتر هست × اخ لابوین اخ لاب پس ابن
ابن اخ وان اگرچه بحث فرود پس عم عم وابن عم میدان × هست گرعمه یا دری ایجان × تکند ابشمر علی القرا
کر تو داری عقل و فهم نصیب × پیغمبر باید که قسم اول که جزء میت باشد پسر میت ست اگرچه فروتر باشد یعنی ابن
الابن وابن ابن الابن وان سفل قسم دوم که اصل میت ست اب و جد باشد هرچند که بالاتر رود مثل اب الجد و جد الجد
وان علی قسم سوم که جزء اب میت بود برادران عینی و بعد او برادران علاتی اند اگرچه فروتر باشند یعنی ابنای ایشان
چنانچه ابن الاخ وابن ابن الاخ وان سفل قسم چهارم که بجزء جد معبر شده اعمام وابنای اعمام همچنین اند یعنی اول
اعمام میت وابنای آنها گو که فروتر باشند و بعد آنها اعمام اب میت وابنای ایشان و پس ازان اعمام جد میت
وابنای ایشان و در هر یکی ازین انواع اعمام اعیانی را تقدم ست بر علاتی و قوله هست گرعمه یا دری ایجان مقصود این ست
که شرط عم آنکه عم پادری باشد یعنی برادر اعیانی پدر و جد نبود و تقیید عم باین شرط هرچند ضرورت نداشت که
بنو الاخیافات از قسم ذوی الفروض بنفسه خارج اند لکن برای تصریح و توضیح واقع شده و این تقدم و تاخر به ترتیبی که مذکور
شد در توریث عصبات ملحوظ باید داشت که قول امام ابوحنیفه رحمه الله همین ست و علیه الفتوی و صاحبین یعنی امام ابویوسف و محمد
رحمهم الله بنو الاعیان والعلات جد را با جد صحیح وارث می شمارند و یکی را حاجب دیگری نمی انگارند و مذهب امام شافعی
هم همین ست و اختلافات دیگر درین مقام آنست که نزد اهل سنت در اخذ میراث جمله پسران تساوی دارند
کبیر و صغیر آنها را در آن زیاد و انتقاص میراث دخلی نیست و احدی از ابنا آنها را اختصاص بچیزی از ترکه زاید
بر حصه خود ندارد و علمای شیعه بحبوه قائل شده اند و آن بفتح حای مهمله و سکون بای موحده در لغت بخشش بی منت
و بی خواست و در اصطلاح ایشان تخصیص پسر کلان ست بلباس بدن میت و انگشتر و شمشیر و مصحف خاصه او
اگر میت ترکه سوای این اشیا گذاشته باشد و پسر بزرگ فاسد الرای و سفیه نباشد پس این اشیا را بدون قیمت
بوی خواهد رسید و باید دانست که ازین اقسام اربعه عصبات اب و جد از زمره اهل فرائض اند که گاهی صفت
خالصه دارند و نیز گاهی عصوبت خالصه و وقتی عصوبت و فرض مجتمعه چنانکه گذشت ۵ هست اقرب پس اقرب
و ترجیح بجهات قرابت است صریح × اقرب ذو قرابت ار باشد × میکند ذو قرابتش رد یعنی درین انواع
اربعه هرکه قریبتر به میت ست پس آن قریبتر باخذ میراث ست پس عم میت مقدم ست بر عم پدر میت
و دو عم جد میت و همچنین در صورت اجتماع اخ علاتی و ابن الاخ اعیانی اخ علاتی بوجه اقربیت وارث و حاجب
ابن الاخ اعیانی میشود و ترجیح درین انواع بجهات قرابت ست هرکه اقرب بود قرابت واحده باشد اقرب
ذو القرابتین را دور کرده محجوب میکند مثلا بتقدیر اجتماع عم اعیانی و عم علاتی اول ثانی را مانع و حاجب باشد

همچنین در اجتماع ابن الاخ اعیانی و ابن الاخ علاتی اعیانی مقدم ست بر علاتی الحال ناظم رحمه الله برای
توضیح قوت جهات قرابت بیان میکند ۵ پدری را ترجیح چنیر ده × هست یعنی اگر همینست بهر اگر من می‌دم
بجای این شعر چنین میگفتم ۵ پدری اشتارکن لاشئ × هست یعنی اگر محاذی گیرد که ترجیح اقربیت و قوت قرابت
ازان تبادر بفهم می شد بالجمله حاصل مضمون شعر آنست که با وجود اعیانی برادر باشد یا عم برادر یا عم پسر یعنی
علاتی را که متساوی الرتبه باشد هیچ چیز نباید داد که همین ندادن با همین اعیانی برای آن بهتر ست زیرا که علاتی
قرابت واحده دارد و اعیانی ذوالقرابتین ست و مذهب امامیه هم همین ست که ترجیح بجهات قرابت و قرب
ست مگر در یک مسئله خاص که اجتماع ابن عم اعیانی با عم علاتی ست پس ابن العم اعیانی حاجب عم علاتی ست
نزد شان بیان عصبه بالغیر و ان تو بالغیر چار زن کانیشان × فرض وارند نصف یا ثلثان × بنت و هم
بنت ابن و همشیری × دو اخت یعنی و بعد و پدری × عصبه وان بغیر او هر یک × با اخ و نصف اخ بده باشتراک
یعنی عصبه بالغیر آن زنیکه با عصبه بنفسه عصبه شود چهار زن اند ذوات الفروض که فرض ایشان النصف و دو ثلث
ست و آن دختر و دختر پسر و خواهر اعیانیه و خواهر علاتیه ست که هر یکی ازانها با برادر خود یا که ابن ابن الابن برابر
اعیانی و برادر علاتی باشند عصبه بالغیر میشوند و نصف نصیب اخ در حصه خود می یابند بالاتفاق فرق همین
قدر ست که امامیه چنین ارث را ارث بالقرابة تعبیر میکنند و اهل سنت ارث بالعصوبة گویند و دیگر فرق آنست
که دختران پسری با ابن الابن که اسفل ازانها باشد نیز عصبه می شوند در مذهب اهل سنت چنانچه در مسئله تشبیب گذشت
و نزد امامیه اقرب مسقط ابعد خواه پسر باشد یا زن که او را نشد ز فرض نصیب × با اخ خود نگشت ذو تعصیب ×
عم چنین ست بنت اخ نیز همین عنوان × ذو تعصیب یعنی ذات العصوبة هر چند تکلم ست شاید بضرورت
شعری در تثنیه ناظم رحمه الله مطرقی از جواز بست اگر چنین میگفت بهتر بود ع نرسد برادرش تعصیب × یعنی
برادرش را عصبه کردن او نمی رسد خلاصه اشعار آنست زنی که او را نصیبی از فرض نیست واز ذوات الفروض
نباشد با برادر خود عصبه نمیگردد و برادرش هر چند عصبه باشد لاکن چنین خواهر را عصبه نتواند کرد و آن زنان عمه و
عم و بنت اخ اند که در زمره ذوی الارحام انسلاک دارند و با وجود برادران خود که عم و ابن العم و ابن الاخ
باشند حظی از میراث ندارند و نزد علمای امامیه اینها نیز از ارباب قرابت یعنی از قبیل عصبات مصطلحه
اهل سنت اند که با برادران خود یا نصف حصه برادران میگیرند بقاعده للذکر مثل حظ الانثیین بیان عصبه مع الغیر
وان مع الغیر هر زنی کو شد × عصبه با زن دگر لابد × خواهر غیر مادری را گیر × یا ربا بنت و بنت ابن نظیر ×
یعنی عصبه مع الغیر زنیست که با زن دیگر عصبه شود و هر چه از فرض آن زن باقی ماند بگیرد نظیر آن خواهر غیر
مادری ست یعنی اخت اعیانیه یا علاتیه که با بنت صلبی یا بنت الابن عصبه میشود و باقی ترکه فرا میگیرد

ونزد امامیه اخت اعیانیه وعلاتیه را بنت و اولاد ابن حاجب ست کما مر بحال فرق در عصبه مع الغیر و عصبه
بالغیر بیان میکند که آنکه بالغیر گشت غیر دران × عصبه هست منفرد ایجان × در مع الغیر غیر را ای یار × عصبه منفرد
مدان زنهار × یعنی تفرقه درین هردو عصبات آنست که آنکه عصبه بالغیر ست غیر که او را عصبه ساخته خودش
بحالت تنهائی نیز عصبه هست و آنکه عصبه مع الغیر ست غیر که او را عصبه ساخته خودش بحالت انفراد عصبه نیست
بلکه این مع الغیر را بسبب آن غیر عصوبت حاصل شده بیان عصبه سببی یا قسم چون فراغ از نسبی × باتو اکنون
بیان کنم سببی × هر کرا کسی کند آزاد × او ست مولاش ای خجسته نهاد × نیست از اهل فرض و ذو تعصیب ×
از نسب وارثش بعید و قریب × او ست مولی العتاقه و اناث × شد چنین کو ست آخر عصبات × میفرماید که چون
از بیان عصبات نسبیه فراغت یافتیم اکنون بیان عصبات سببیه میکنیم بدانکه اگر کسی غلامی را آزاد کند آنکس
مولی العتاقه آن عتیق خواهد بود پس اگر از اهل فرض و عصبات نسبیه عتیق مذکور قریب باشند یا بعید کسی موجود
نیست بشریعت ثابت شده که همین مولی العتاقه آخر عصبات معتق و ارث که معتق باشند و تعصیب درینجا بمعنی
ذو العصوبة ست و شعر آخر خالی از خدشات نیست اگر چنین گویند که وارث او بود همان مولی × که ثبوت تعصیب
او را بظاهر الدلالة بر مدعا و از خدشات پاک و صاف باشد لکن این خاطر بود تقدیم × یا بر ذوی رحم نیز فهیم ×
بعد ازین انداز همه اولی به عصبات ذکور این مولی × یعنی این مولی العتاقه را بر ذوی الارحام تقدیم ست که
با وجود او بذوی الارحام چیزی نمیرسد و بعد ازین یعنی در صورت فقدان مولی العتاقه عصبات ذکور بش در
میراث اولی از همه ذوی الارحام هستند و بعصبات اناث چیزی نمیرسد باید دانست که مختار اهل سنت تقدیم
مولی العتاقه بر هر دو ذوی الارحام ست و ابن مسعود در حق موخر از ذوی الارحام دانسته و در عتق هم شرطی
نکرده اند که لوجه الله باشند یا شیطان و بشرط ولا آزاد کرده باشند یا نفی آن و بمال یا بلا مال و بطریق کتابت
باشند یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک اعتاق شیطانی و اعتاق مشروط بنفی ولا را نافی ولا شمرده و در نزد
امامیه مولی العتاقه از ذوی الارحام موخر ست که آنها داخل ورثه نسبی اند و در عتق شرط است که به تبرع با
نه عتق واجب بوجه نذر و یمین و کفاره و غیر آن و عتق قهری هم نباشد مثل العتاق بوجه زمین گیری و کوری
و شرای قریب و غیره و اینها را سائبه گویند یعنی غلامیکه باعتاقش ولا نرسد و نیز عتق مشروط بعدم الولا نبا
مولی از ضمان جریره عتیق یعنی ضمان غرامت جنایات او برات نکرده باشد پس بدین شرط مذکوره مولی العتاقه وارث عتیق
شود میشود و اگر عتیق وارث نسبی نداشته باشد و در صورت انعدام معتق ولا باولاد ذکور او منتقل میشود و بحالت
فقدان اینها بعصبات نسبیه منعم میرسد و در زمان انعدام معتقه ولا بعصبات ذکور آن زن خواهد رسید بالاتفاق
بین الفریقین صح محرم ذو رحم شود آزاد خود بخود گر بملک کس افتاد × بعصوبت نگر ولای او × بهر آنکس رسد بوجه نکو ×

الحال ناظم رحمه الله بیان میکند که عتق اضطراری هم موجب ولاست پس میگوید که اگر ذی رحم محرم کسی ملک
وی درآید خود بخود بلا اعتاقش آزاد میشود و به آنکس عصوبت ولای او میرسد و مولی العتاقهٔ او میگردد و ذو رحم
عبارت از صاحب قرابتی که بسبب رحم و ولادت متحقق شده باشد و ذو رحم محرم آن ذوی القربی است که
بصورت ذکورت احدهما والوثت اخری شرعا نکاح بینهما جایز نباشد و بقید ذی رحم محارم رضاعی خارج
شدند که اگر مالک آنها شود منعتق نخواهند شد و مختار امامیه انعتاق محارم رضاعیه است باید دانست که
اقربا سه قسم اند یکی قریبه و آن اصول اند هرچند بالا روند و فروع هرچند فروتر باشند هر کسی که مالک یکی ازین
اقسام شود خواه ارادهٔ آزادی کند یا نکند آزاد خواهد شد بالاتفاق بین الفریقین دوم متوسطه که اخوة و اخوات
و اولاد آنها و اعمام و عمات و اخوال و خالات اند هرکس که مالک اینها شود اینها نیز بلاقصد آزاد شوند
خلافاً للشافعی رحمه الله و نزد امامیه در شرای رجال اقربای متوسطه را همین حکم است و در شرای
نسوان این حکم نیست که بشرای آنها سوای عمودین دیگری بلاقصد آزاد نمی شود و عمودین
مراد از اصول و فروع است سوم بعیده که اولاد اعمام و عمات و اولاد اخوال و خالات باشند
اینها به مجرد ملک بلاقصد آزاد نخواهند شد بلاخلاف میان فریقین باید دانست که لفظ کس
در مصرعهٔ ثانیهٔ بیت اول ازین ابیات دلالت بر عموم مالک دارد که از اقربای مملوک باشد یا از
غیر اقربای او و مقصود آنست که محرم ذی رحم اگر بملک کسی که محرم اوست
افتد خود بخود بلاقصد عتق آزاد می شود پس بجای مصرع ثانی چنین بایستی
گفت مصرع گر بملک قریب خود افتاد ✕ و لفظ شود آزاد ضمنا مفید معنی خود بخود است
تصحیح بیان صورت بیت ٥ گر زن آزاد و عبد ای دلبر ✕ متولد سه بنت حره شدند ✕ پس به پنجاه زان سه ای دلبر ✕
بخود و ند و دو شرای پدر ✕ اتفاق اینچنین نگر افتاد ✕ که یکی بیست و دیگری سی داد ✕ پس ز مال پدر بسه دختر ✕
دو ثلث فرض شان دهد دلبر ✕ آن دو دختر که بوده ای دانا ✕ پدر شان خریدهٔ آنها ✕ ثلث باقیش را ولا ✕
بعد تخمیس ده مر آنها را ✕ بدهی سه خمس بصاحب سی ✕ صاحب بیست را دگر دو دهی ✕ صحت مسئله شود ظاهر ✕
از چهل پنج گر توئی ماهر ✕ این مثالی است از مسئلهٔ مولی العتاقه تفصیلش اینست که اگر زنی حره را عبدی ..
در نکاح خود آورد و سه دختر ازان متولد شدند و این هر سه دختران حره خواهند بود که اولاد در حریت و عبدیت
متبع مادر می باشند پس ازین هر سه دختران دو دختر که کبری و صغری باشد بعوض پنجاه دینار پدر خود را که
عبد است از مالکش خرید کردند لکن هر دو قیمت مساوی ندادند بلکه صغری بیست دینار و کبری سی دینار در
قیمت داد پس بعد وفات پدر از ترکهٔ او دو ثلث از روی فریضه به سه دختران باید داد باقی ماند یک ثلث

آنرا بآن دو دختران که پدر خود را خریده اند از روی ولا باید داد بعد التخمیس یعنی الخ ثلث باقی را پنج حصه باید کرد و سه خمس بصاحب
دینار یعنی بنت کبری بدهند و صاحب بیست دینار یعنی صغری را دو خمس باید داد و چون اصل مسئله از سه است
و دو ثلث بر رؤس بنات ثلثه مستقیم نمی شود و نیز یک ثلث باقی بر سهام ولا که پنج اند استقامت ندارد و میان
هر دو تباین است پس این پنج را گرفتیم و در عدد رؤس بنات که سه است ضرب کردیم پانزده حاصل شد و این
پانزده را در سه که عدد اصل مسئله است ضرب نمودیم چهل و پنج حاصل شد پس مسئله این بنات ثلثه از چهل و
پنج تصحیح می یابد که تقسیم از آن مستقیم می شود و به بنات ثلثه در فریضه دو ثلث که سی باشند خواهد رسید از آن هر یک
دختر ده ده خواهد گرفت و از پانزده باقی نه بکبری و شش بصغری در جهه ولا خواهد رسید و نزد علمای امامیه
درین مسئله ولا بمشتریات نمیرسد که العتاق بشرای محارم مورث ولا نیست بلکه ثلثین بالفریضه و یک ثلث برد
بهر سه دختران منقسم خواهد شد و مسئله از سه درست شده یک یک بهر یک خواهد رسید بدانکه لفظ چهل و پنج در مصرع
اخیره قبیح است پس تاریخش به چهل و پنج واجب است. بیان حجب و قسمی از حجب حجب نقصان است
قسم ثانیش حجب حرمانست × حجب نقصانست سهم کم گشتن × بوجود کسی حبیب من × حجب بفتح حای مهمله و
سکون جیم در لغت بمعنی باز داشتن است و در اصطلاح این علم باز داشتن وارثی است بوجود وارثی دیگر از سهم خودش
کلاً او بعضاً و آن دو قسم است یکی حجب نقصان دوم حجب حرمان حجب نقصان عبارت از کم گردیدن سهم
است بوجود شخصی دیگر از ورثه اهل آن پنج کس اند زن و شوهر × پدری اخت و ام بنت پسر × حجب نقصان این همه
روشن × در بیان سهام کردم سن × یعنی اهل حجب نقصان ای کسانیکه بوجود دیگری در حصه شان نقصان
حادث میشود پنج نفر اند زوجه و زوج و خواهر علاتی و مادر و بنت الابن که زوجه از ربع بثمن و زوج از نصف
بربع با وجود اولاد یا اولاد پسر بحجب نقصان محجوب میشود و اخت علاتیه بوجود واحده عینیه از نصف بسدس
محجوب میشود و مادر از ثلث بسدس بوجود اولاد و وجود فوق الواحد از برادران و خواهران تنزل میکند و بنت
الابن با وجود واحده صلبیه از نصف بسدس منحط میشود و نزد امامیه زوج و زوجه و مادر محجوب بحجب نقصان
اند و خواهر علاتی و بنت الابن محجوب بحجب حرمان اند و شرح حجب نقصان این پنج نفر در بیان سهام ایشان
بروشن ترین وجهی بیان شده و اختلافی که دران بین الفریقین واقع است مشرح گردیده حجب حرمان چه
باشد ای همنفس × از همه ارث بی نصیب شدن × پس تو میدان نشینیش دو فریق × هر یکی زان دو سکینم
تحقیق × هر یک نیست حجب حرمان که × یافت گاهی بسوی دیگره × از فریقی که اول است شمر × ابن و اب
زوج و ام و زن و دختر × غیر ازین شش عدان فریق دوم × کو ست محجوب حجب حرمان هم × حالا بیان قسم
ثانی از حجب یعنی حجب حرمان میکنند و میگوید که حجب حرمان محروم شدن کسی است از همه میراث و بملاحظه نسبت حجب

بیان حجب

حرمان وارثان دو فریق اند تحقیق هریکی بیان میکنیم یکی ازان فریق آنست که گاهی بحجب حرمان محجوب نمی شوند
و فریق دیگر آنست که حجب حرمان گاهی بوی راه می یابد و فریق اول که حجب حرمان گرد ایشان نمی رسد شش نفر اند
پسر و پدر و شوهر از رجال و مادر و زوجه و دختر از نسا و آنچه سوای این شش نفر اند از فریق دوم اند که گاهی
وارث میشوند و در بعض احیان محجوب بحجب حرمان ها بهر ادراک حجب حرمان گاهی × در فریق دوم بود ایجان ×
باتو گوییم دو اصل بس محکم × تا نباشد نیز تو مبهم × یعنی برای دریافت کیفیت و زمان حجب حرمان که در فریق دوم واقع
میشود دو اصل و قاعده مستحکم بیان میکنیم که این قسم مبهم نماند اصل اول آنکه ها غیر نسل ام ارشود منسوب × بکسی
میت ای محجوب × تا بود واسطه ندارد کار × هیچ ذی واسطه بارث ای یار × هدبا در کسی برای توسط و توسل
ست یعنی سوای اولاد مادر اگر شخصی دیگر بسوی میت بواسطه کسی منسوب شود با وجود واسطه ذی الواسطه از ارث کار
ندارد و واسطه حاجب ذی الواسطه میشود و وجه استثناء اولاد ام آنست که اینها با آنکه بواسطه مادر منسوب بمیت میشوند
لکن مادر حاجب اینها نیست و شرح این اصل بعد ازین در شرح اشعار ما بعد گذارش خواهد یافت ها اصل
ثانی همین که ای محجوب × هر بعید از قریب شد محجوب × ضابطه دان همان که در عصبات × همین ازین بر تو کرده ام
اثبات × عصبات را بسکون صاد نباید خواند بلکه بفتح صاد بر وزن فعلان بفتح عین ست بخلاف اثبات که بر وزن
فعلان بسکون عین و چنین اختلاف درین بحر جایز نیست بالجمله اصل ثانی آنست که بعید یک صنف از قریب همان
صنف محجوب میشود و همان ضابطه که در عصبات بشرح و بسط بیان شده پس همان ضابطه در ورثه دیگر هم مرعی
باید داشت لاکن در عصبات اتحاد سبب ضروری نیست و درینجا اتحاد سبب ضروری ست چنانچه جدات
با مادر که سبب ارث انجا اصلیت ست و بنات الابن با بنات صلبیه که موجب ارث فرعیت ست و ازین
دو اصل اکتفا بیک اصل نتوان نمود که بنابر اصل اول ولد الابن المتوفی مع الابن الحی وارث تواند شد که
واسطه یعنی پدرش باقی نیست حالانکه بقاعده الاقرب یحجب الابعد وارث نمی شود و بنابر اصل ثانی ام الام
با اب وارث نتواند شد که اب قریب ست و ام الام بعید با آنکه وارث میشود بسبب انضمام واسطه که اصل
و در مذهب امامیه هم برای دریافت حجب حرمان دو اصل توان یافت یکی ترتیب طبقات که ورثه را چند طبقه
کرده اند لابد طبقه متقدمه حاجب طبقه متاخره هست پس طبقه اولی ابوین و اولاد حاجب طبقه ثانیه اخوة و اخوات
و اجداد و جدات ست و اینها حاجب طبقه ثالثه اعمام و عمات و اخوال و خالات و اینها حاجب ارباب ولا
و همچنین در مراتب ولا مولی العتاقه حاجب مولی الموالات دوی مانع ولاء الامامت ست دوم همین اصل
مذکور درین کتاب که اقرب حاجب ابعد ست در هر صنف پس ولد حاجب ولد الولد ست و اخوة حاجب
بنی الاخوة اند و هکذا ها درین باب هست قاعده × با تو گویم بطور فائده × هست مدلی بغیر کیره گر × مستحق بجمیع

ای دلبر وارث مدلی ست منعدم بشک گویند و جهه ارث هر دو یک مدلی اسم مفعول است از ادلا یعنی
انتساب و توسل پس مدلی به شخصی است که بواسطه او انتساب حاصل شود و مدلی کسی است که منتسب شود بسوی
کسی مثلا جد نسبت بمیت مدلی ست واب که واسطه این ادلاست مدلی به باشد و همچنین ابن الابن مدلی وابن که واسطه
انتساب او بمیت شده مدلی به ست ازین اشعار تحقیق اصل اول منظور است اندرین باب یعنی در باب اولاد و انتساب
قاعده نیست که بطریقه فائده آنرا بیان میکنم که اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه میت شود بجهة واحده مثل عصوبت ارث مدلی
معدوم خواهد شد واین مدلی به حاجب مدلی خواهد گردید اگرچه وجه ارث هر دو یکی نباشد مثل پدر که با اخوة مدلی
به ست وبجهة واحده که عصوبت ست تمام که فراگرفته مدلی را که اخوة اند از ارث محروم کرده با آنکه جهة ارث پدر دیگرست
وجهت ارث اخوة دیگر همچنین بصورت اتحاد سبب ارث چنانچه اب وجد وابن وابن الابن که مدلی به اعنی اب وابن حاجب
مدلی ای جد وابن الابن ست و ورنه شد مستحق کل پس اگر به شد بیک وجه ارث یکدیگر به نسبت مدلی نزد وارثان نهاز
ورنه او را از اهل ارث شماره ای واگر مدلی به مستحق جمیع ترکه نباشد پس اگر سبب ارث یکدیگر از مدلی به و مدلی متحد
باشد مدلی از وارثان نخواهد بود مثلا ام با ام الام که درینصورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترکه بجهة واحده که فرضیت
باشد نیست لکن حاجب مدلی یعنی ام الام هست که مدلی را استحقاق بهمان سبب امومت بود که مدلی به فراگرفته
هست ورنه ای اگر سبب ارث هریکی از مدلی و مدلی به متحد نباشد درینصورت مدلی را از اهل ارث باید شمرد چنانکه مادر
واخ واخت مادری که مدلی به یعنی مادر حاجب مدلی یعنی اخ واخت نیست زیراکه سبب ارث مادر امومت
وسبب ارث اخ واخت اخوت ست بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان بدانکه آنکه از ارث خود
محروم شود نزد ما بی شک ست کالمعدوم به نسبت حاجب به هر و حجب اصلا و دیگری را گاهی بمذهب ما هیچگاه
رقیق و هم قاتل به حاجب غیر نیست ای عاقل به نزد ابن مسعود میکنند اظهار گو ست حاجب بحجب نقصان یار به
ای کسی که بسببی از اسباب مثل کفر وغیره از ارث خود محروم شود نزد ما حنفیه بی شک مثل معدوم ست که
گاهی هیچ یکی از حجب نقصان وحرمان حاجب دیگری در مذهب ما نمی شود چنانچه کافر ورقیق و قاتل صورت که خود
محروم از میراث ست لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفریقین اگر پدر قاتل پسر باشد ومقتول عم یا اخ لاب
گذاشته ست ابن پدر حاجب عم واخ نخواهد شد و ترکه بعم واخ خواهد رسید واز ابن مسعود چنین آورده اند که محروم حاجب
دیگری بحجب نقصان ست نه بحجب حرمان و درین شعر اسقاط الف اظهار که همزه قطعی ست محل تامل ست مثلا ام کافر
ربع ده شوهر را نزد او لیکن نصف نزد ما این مثال محرومی ست که کفرش باعث حرمان گردیده میگوید که مادری
که کافر باشد نزد ابن مسعود ربع شوهر را سبب چراکه ابن هرچند بوجه کفر محروم از میراث ست لکن حاجب زوج
ست از نصف بربع و نزد ما فرقه حنفیه و کذا عند الامامیه نصف بشوهر خواهد رسید و وجود ابن کافر نقصانی بزوج نخواهد

بیان فرق محروم و محجوب ... حرمان

رسانید و این مثال ماخوذ از روایتی است که زنی مسلمه پسری کافر و زوج و ابوین مسلم گذاشته در گذشت حضرت علی
و زید ابن ثابت رضی الله عنهما حکم نصف ترکه برای زوج کردند چنین و ان مثالهای دیگر × یک برای ذکی ست
بس خوشتر × یعنی مثالهای دیگر را که رقیق و قاتل باشد بر همین قیاس کنند یک مثال که ذکر کردیم برای ذکی کافیست
و توضیح اشله باقیه چنانست که شخصی مرد و دختری کافره و زوجه و ابوین گذاشت حصه زوجه باوجود بنت ربع است
نزد حنفیه و امامیه و ثمن نزد ابن مسعود رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کافره و بنت الابن مسلمه گذاشت
قریبه کافره حاجب بعیده مسلمه نخواهد بود بالاتفاق بین الفریقین و بنا بر مذهب ابن مسعود باید که بنت الابن از
سدس محجوب شود و آنکه محجوب بحجب حرمان هست × حاجبش غیر او نمایان ست × حاجب ست او هر دو حجب
و نزاع × نیست در وی که هست بالاجماع هرگاه که حال محروم و بین نشین گردید پس حال محجوب پنهان شد تا حیثیت
میان هر دو حاصل شود هر کسی از ورثه که غیری حاجب او نمایان گردید آنرا محجوب بحجب حرمان ساخته
است این محجوب دیگر از هر دو حجب حرمان و نقصان حاجب ست بالاجماع و نزاعی و خلافی از ین
درین خصوص مروی نشد و همین مختار امامیه است الحال دو مثال برای توضیح باید شنید اول آنکه محجوب بحجب
حرمان حاجب بحجب نقصان باشد مثل اخت و اخ مطلقاً بلا تقیید یعنی یا دو زنها اگر سهیم گردیدند اب و ام
پس ز اب اگرچه شدند × هر دو محجوب لکن ای دلبند × حجب نقصان با ام رسانیدند × که بجای ثلث سدس اورا
یعنی خواهر و برادر هست مطلقاً که دران قید عینی و علاتی و اخیافی ملحوظ نیست اگر دو نفر باشند یا زاید و با اینها
اگر مادر و پدر سهیم گردیدند و اجتماع اینها با ابوین صورت بست پس از پدر بر حجب آن اخوة و اخوات محجوب شده
اند لکن مادر را از ینها حجب نقصان عاید می شود که بجای ثلث او را سدس میرسد و نزد امامیه اگر دو برادر یا چهار
خواهر یا یک برادر و دو خواهر باشند و اعیانیه یا علاتیه بوند حاجب او در حجب نقصان خواهند شد ورنه نقصانی بکار نخواهد
رسید دوم مثال آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب بحجب حرمان باشد مثل ام ام اگر با او × هست ام اب و پدر هر دو
گرچه محجوبه ام اب ز پدر × شد ولی گشت از وراثت بدر ما در ام ام که شد او را × حجب حرمان ز ام اب پیدا × یعنی اگر
با ام ام الام ام الاب و پدر هر دو باشند هرچند درین صورت ام الاب با وجود اب محجوبة الارث بحجب حرمان شد
لکن از ان ام الاب محجوبه ام ام الام از ارث خارج گردید زیرا که ام ام الام مذکوره را از ام الاب حجب حرمان پیدا
شده لکن اینجا تعلیل الشی بنفسه لازم می آید الحال فرق معنوی میان محروم و محجوب بیان میکند و میگوید معنی
اصطلاحی محروم × با تو گویم که تا کنی معلوم × نیست محجوب حجب حرمان او × هست فرقی میان آن هر دو ×
ارث را گفته ام موانع چار × شد از ینها یکی با او نا چار × نیست محجوب هست او ممنوع × گشت از ما ان حین
ممنوع × نیست وارث به هیچ ره محروم × هست در ذات خویش کالمعدوم × یعنی معنی اصطلاحی محروم

کنیم تا معلوم کنی که محروم عبارت از محجوب بحجب حرمان نیست بل میان هر دو فرقی ست و آن نیست که انچه
موانع چهارگانه ارث بیان کرده ام که رق و قتل و اختلاف دین و اختلاف دیار باشد هر که او بیکی ازین موانع اربعه
متلبس باشد پس او محجوب نیست بلکه ممنوع و محروم ست همچنین از علما مسموع شده و محروم بهیچ راه وارث نیست بلکه
فی نفسه مثل معدوم ست که وجودش حکم عدم دارد معنی گشت اندر و پیداه مطلقا شد ز اهل ارث جدا یعنی کسیکه
معنی در محروم پیدا شد که بحدوث آن معنی از اهل ارث مطلقا جدا گردید که نه بوجهی خودش وارث تواند شد و نه بنوعی
از انواع حجب حاجب وارثی تواند گردید و آن معنی عبارت از مانع ست اگر بجای معنی مانعی میفرمود قصر مسافت بغیر
متصور نبوده بخلاف کسی که او محجوب بوجود کسی شد ای محجوب × مطلقا غیر اهل ارث مدان × بل بوجهی ست وارث
او ایجان × وارثش دان بحق محجب دگر × غیر وارث بحق خویش شمر × یعنی محروم بخلاف کسی ست که او بوجود کسی
محجوب شد پس محجوب را مطلق غیر اهل ارث نباید دانست بل او بوجهی وارث ست آن وجهیست که در حق حجب
دیگران او را وارث باید دانست که وارث دیگر را از ارث محجوب میگرداند و نظر بذات خود شخص غیر وارث باید شمرد
بیان مخارج فروض ستّه شش بیان گشت حصه در قران × نصف و ان هم ربع ثمن پس از ان × نوع اول ازین ست
و نوع دگر × ثلثان و ثلث سدس شمر × وان سمی مخرج آحاد انا × مخرج نصف دو شد ای دانا × مقصود بیان اصولی
چند ست از علم حساب که در تقسیم ترکه احتیاج بدان بیشتر ست پس میگوید که در قران یعنی شش فرض بیان کرده
سه ازان یک نوع که نصف و ربع و ثمن ست و سه ازان نوع دیگر که ثلثان و ثلث و سدس ست و درین فروض
لطفی عجیب ست که هر نوعی ازین هر دو به تضعیف از مرتبه ادنی بمرتبه اعلی ترقی میکند و به تنصیف از مرتبه اعلی
بادنی تنزل مینماید ثمن را چون مضاعف کنند ربع شود و ربع را چون تضعیف نماید نصف شود و همچنین نصف به تنصیف
ربع شود و آن ثمن و برهمین قیاس مضاعف سدس ثلث ست و مضاعف آن ثلثین و نصف ثلثین ثلث و نصف آن
سدس بالجمله هرگاه یک یک تنها تنها ازین فروض ستّه در مسایل یافته شود سمی یعنی همنام آن را مخرج هر یکی
باید دانست مگر نصف که همنامی ندارد مخرجش دو ست بدانکه مخرج کسر عبارت از اقل عددی ست که این
کسر ازان عدد واحد صحیح برآید و سمی انجا عبارت از عددی ست که اسمش از ماخذ کسر گرفته اند مثل ربع و اربع و ثمن
و ثمانیه و ثلث و ثلاثه و سدس و ستّه و ازیک نوع شد دو و سه یکجا × مخرج جزء کل بس ست ترا یعنی مخارج فرادی
فرادی بیان کردم و اگر از یک نوع دو یا سه کسر مجتمع شوند مخرج کسری که آن کسر جزوی ست از کسر دیگر
گرفتن کافیست مخرج کل آن جزو را نباید گرفت پس بصورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلاثی اکتفا بمخرج اقل
الکسور باید کرد چنانچه بر تقدیر اجتماع نصف و ثمن بر مخرج ثمن اکتفا نماید و در صورت ترکیب ثلثین با سدس
بر مخرج سدس اختصار کنند مخرج نصف شش نه غیر ازان × با کل و بعض نوع ثانی دان × شد ربع گر نوع

بیان مخارج فروض

ثانی ضم مخرجش و آن دوازده می کم بگر بنوع دوم ثمن بپیوست بیست و چار مخرج ثمن ست این بیان مخارج صور اختلاط نوع اول با نوع ثانی ست اگر نصف از نوع اول با کل یا بعض نوع ثانی مختلط شود مخرج این کسور مختلطه شش باشد نه غیر آن و اگر ربع از نوع اول بکل یا بعض نوع ثانی ضم شود دوازده کم و کاست مخرج آن خواهد بود و اگر ثمن از نوع اول با کل یا بعض نوع ثانی اختلاط یافت مخرجش بیست و چهار خواهد بود و الحال دینجا برای توضیح اختلاطات نوع ثانی با نوع اول مسئله آنها جداجدا می نویسم

| صور اختلاط نوع اول با نوع ثانی | نصف | | ربع | | ثمن | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | مخرج | مسئله | مخرج | مسئله | مخرج | مسئله |
| با ثلثان و ثلث و سدس | ٦ | زوج وام و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و نزد امامیه ممتنع که عول جائز نیست و اینجا ام حاجب اخوات ست | ١٢ | زوجه وام و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین و نزد امامیه ممتنع ست کما مر | ٢٤ | ممنوع بالاتفاق فریقین بخلاف ابن مسعود بسبب آنکه ابن کافر و زوجه وام و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه |
| با ثلثان و ثلث | ٦ | زوج و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه خلافاً للامامیه که ضرر با خوات عینیه عائد شود | ١٢ | زوجه و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه ممتنع عند الامامیه و نقصان عائد بهمان اخوات شود | ٢٤ | ممنوع بالاتفاق مگر نزد ابن مسعود در ابن کافر و زوجه و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین |
| با ثلثان و سدس | ٦ | زوج وام و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست | ١٢ | زوجه وام و دو خواهر عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست | ٢٤ | زوجه وام و بنتین بالاتفاق |
| با ثلث و سدس | ٦ | زوج و اخوات اخیافیه و جده سدس بخلاف امامیه که جده را از اهل فرض سدس ندانند | ١٢ | زوجه و جده و اختین لام خلافاً للامامیه | ٢٤ | ممنوع بالاتفاق بخلاف ابن مسعود در ابن کافر و اخوات اخیافیه و زوجه وام |
| با ثلثان | ٦ | زوج و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع و نقصان راجع بسهم اخوات | ١٢ | زوجه و اخوات اعیانیه بالاتفاق | ٢٤ | زوجه و بنات صلبیه بالاتفاق |
| با ثلث | ٦ | زوج و اخوات اخیافیه بالاتفاق | ١٢ | زوجه وام بالاتفاق | ٢٤ | ممنوع بالاتفاق الا نزد ابن مسعود در زوجه و ابن کافر و اخوات اخیافیه |
| با سدس | ٦ | مادر و یک دختر بالاتفاق | ١٢ | زوجه و اخ لام بالاتفاق | ٢٤ | زوجه مادر و پدر و ابن بالاتفاق |

و جدولی دیگر که مشتمل استخراج مخارج کسوریکه از نوع اول و ثانی علی سبیل الانفراد والاختلاط باشد بدون لحاظ صحت و امتناع آن است

| [illegible] | نصف | ربع | ثمن | ثلثان | ثلث | سدس |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| نصف | صحیح ۲ مثل یک اخت عینیه و شوهر | | | | | |
| ربع | صحیح ۴ مثل زوجه و یک اخت عینیه | غیر صحیح ۴ | | | | |
| ثمن | صحیح ۸ مثل زوجه و یک بنت | غیر صحیح ۸ | غیر صحیح ۸ | | | |
| ثلثان | صحیح ۶ مثل زوج و اختین عینیین [illegible] | صحیح ۱۲ کزوج و بنتین | صحیح ۲۴ مانند زوجه و بنتین | غیر صحیح ۳ | | |
| ثلث | صحیح ۶ مثل زوج و ام | صحیح ۱۲ کزوجه و ام | غیر صحیح ۲۴ باتفاق [illegible] ابن مسعود در صورت زوجه و اختین لام و ابن کافر | صحیح ۳ چون اختین عینیتین و اختین لام | صحیح ۳ بجو ام و اختین لام بخلاف امامیه | |
| سدس | صحیح ۶ مثل ام و یک بنت | صحیح ۱۲ کزوجه و اخ لام | صحیح ۲۴ مانند زوجه و ام و ابن | صحیح ۶ چون ام و بنتین | صحیح ۶ بجو ام و اخ لام خلافاً للامامیه | صحیح ۶ بسان ابوین و ابن |

بیان عول که کند مخرج از وفا بسهام بسا از عول این حساب تمام یعنی افزا بمخرج مفروض عددی تا وفا کند بفروض عول در لغت بمعنی جور و میلان از حق و نقصان و زیادت و غلبه است و در اصطلاح این علم زیادة جزوی از اجزای مخرجی است که کافی بفروض مجتمعه نباشد بر مخرج مذکور یعنی چون مخرجی از وفا بفروض مجتمعه تنگی کند بر مخرج مذکور عددی زیادت کنند که بفروض مذکوره وفا نماید و نقصان در حصه یک کس واقع نشود بلکه نقصان رسدی در فروض جمیع ورثه بنسبت واحده باشد و علمای امامیه بعول قایل نیستند و آنرا ناجایز [illegible] ولیکن بوجه ازدیاد فروض مجتمعه و انتقاص مخرج نقص به مادر و پدر و زوجین عاید نمایند و بنات و اخوات

را مور و ضرر میرسانند و این مذهب ابن عباس است ضربیس در مسئلهٔ زوج و دو خواهر اعیانیه و در مسئلهٔ ابوین و زوج و
اخوات اعیانیه نقصان راجع بخواهران خواهد شد و نزد اهل سنت در اولی از شش بهفت عول کنند سه که نصف شش
ست بشوهر و چهار که ثلثین شش ست باختین دهند و در ثانیه از شش به هشت عول واقع شود و دو که سدس است بام
و سه که نصف ست بزوج و چهار که ثلثان ست باخوات رسد هرگاه این مطالب جاگزین قلب گردید پس بدانکه
ناظم علیه الرحمه میفرماید که اگر مخرج فرضی بسهام کفایت نکند بلکه سهام فریضه زائد و مخرج ناقص باشد از عول این
حساب را تمام باید ساخت و مراد از عول آنست که بیفزائی بر مخرج مفروض که ناقص از فروض مجتمعه است عدد
را تا که ازین افزایش مخرج بفروض مجتمعه وفا کننده می شود و مخرجی که شد حاصل × ز اختلاط دو نوع که عائل ×
یعنی مخرجی که از اختلاط هر دو نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی عائل میشود و این شعر ظاهر الدلالة بر آنست که
عول در همان مخرج واقع میشود که از اختلاط هر دو نوع حاصل شده و در مخارج فروض فرادی یا باختلاط از
نوع واحد عول واقع نمیشود ولکن این سخن درست نیست زیرا که در مختلط از یک نوع هم عول واقع میشود مثل سه
اخوات عینیه و دو اخت اخیافیه و یک جده که مسئله از شش ست باختلاط ثلثین و ثلث و سدس و عول به هفت
پس تبدیل این یک شعر بین دو شعر ضرور است ــه فرضهای مقدر قرآن × هفت اعداد و ان مخارج آن × چار
عائل نمیشود زنهار × سه از ان گاه عائل است ای یار غرض آنست که فروض مذکوره کتاب الله را جمله هفت
مخارج ست سه از ان مخصوص نوع اول ست که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیه بنوع ثانی دارد که سه بود و
یکی مشترک ست در نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص بمختلط النوعین ست که دوازده و بیست و چهار
بود چهار ازین مخارج هفتگانه که دو و سه و چهار و هشت ست اصلا محتاج عول نیست که بهر صورت کمتر از فروض
متعلقه خود نمی تواند بود باقی سه که شش و دوازده و بیست و چهار باشد گاهی محتاج بعول می شود که این مخارج در
بعض اوقات بفروض متعلقه خود وفا نمیکنند چنانچه از ما بعد ظاهر شود و تفصیل عول هر یکی ازین مخارج ثلثه باید شنید
عول شش نزد جمله اهل فرد ده تا به هفت و طاق هر دو بود یعنی شش عول میکنند تا ده هم بطریق طاق و هم بطریق جفت
طاق در دو حالت یکی بازده یا دو سدس بر ذات خود پس تا هفت شود و این بصورت اجتماع زوج و اختین عینیتین
همچنین زوج و اخت اعیانیه و اخت اخیافیه و دوم بازده با نصفش بر ذاتش تا نه شود چون زوج و دو خواهر
و دو خواهر اخیافیه و مثل زوج و اخت عینیه و اختین لام و ام و جفت هم بدو صورت یکی بزیادت یک ثلث تا
بر سد مثل زوج و دو خواهر عینیه و مادر و مثل زوج و یک خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و دیگری بزیادت دو ثلث
تا ده گردد مثل زوج و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر اخیافیه و مادر و این مسئله مسمی است بشریحیه که قاضی شریح آنرا تفصیل کرده
ــه طاق باشد دوازده را عول × تا بسیزده بحفظ آر این قول × چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردید گوییم

بشرح عول دوازده باید نهاد که عول آن وتر وطاق باشد وزائد بر هفده نبود گاهی بزیادت نصف سدس عائل بسیزده می شود بصورت اجتماع زوجه و دو خواهر اعیانیه و یک خواهر اخیافیه وزمانی بازدیاد ربع خود به پانزده عول کند بحالت اجتماع زوجه و دو اخت اعیانیه و دو اخت اخیافیه یا بتقدیر اجتماع زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر اخیافیه و مادر و احیانا بزیادت یک ربع و یک سدس بهفده عائل شود وقتیکه زوجه و دو اخت اعیانیه و دو اخت اخیافیه و ام مجتمع شود و نیست شرح عول دوازده الحال اندکی سامعه را وقف سماع بیان عول بست چهار باید نمود که بیست و چهار عول و از یک × بیست و هفت فی دگر بیشک ٭ یعنی بست و چهار یک عول دارد که آن بست و هفت ست نه عولی دیگر چنانچه در مسئله منبریه که از حضرت علی مرتضی سلام الله علیه در کوفه بر سر منبر پرسیدند که بصورت اجتماع زوجه و دو دختر و ابوین چگونه تقسیم کنند آنحضرت فی البدیهه بعول بست و چهار سوی بست و هفت ارشاد فرمود و سائل گفت که مگر حق زوجه ثمن نبود فرمود که ثمنش متسع گردید همین ست مذهب ائمه اهل سنت لکن نزد ابن مسعود رضی الله عنه گاهی بست و چهار بزیادت یک ثمن و یک سدس بسی و یک عول کند مثل زوجه و ام و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین و ابن محروم الارث عجب ست از ناظم که این اختلاف را نظم نفرموده بل نفی عول دیگر را موکد بلفظ بی شک گردانید با آنکه مذهب ابن مسعود را در حجب ذکر کرده است و بنابران مذهب این عول هم لازم می آید لهذا افزودن این شعر درین مقام اولی بو النسب می نماید ؎ ابن مسعود عول بست و چهار بسی و یک نیز کرده ست شمار بیان نسبت اعداد

عددی گر به نسبت دیگر | عین او شد مماثلش بشمر
ور اقل عاد اکثرست بدان | متداخل باصطلاح حساب
ورنه گر گشت عاد آن هر دو | عددی ثالثی پس ای خوشخو
متوافق بهم بکسری خوانها | مخرج کسر عاد ثالث دان
قول جمهور این چنین یاد است | دفق کسری که مخرجش عاد ست
غیر ازین هر سه قسم هر دو عدد | متباین بهم بدان بیک کد

از انجا که در تقسیم ترکه دریافت بعض قواعد و مصطلحات علم حساب از ضروریات و از انجمله علم نسب اربعه که میان دو عدد تقرر یافته اهم مهام ست لهذا عادت علمای این فن چنان جاری شده که قبل بیان تصحیح مسائل نسب اربعه را ذکر می کنند و آن تماثل و تداخل و توافق و تباین ست هرگاه عددی را بعددی دیگر نسبت کنند پس اگر این عدد نسبت آن دیگر عینش باشد هر یکی را بنسبت دیگری مماثل او باید شمرد و این نسبت یعنی عینیت را که میان هر دو ست تماثل نامند چنانچه دو و دو و سه و سه و اگر یکی بنسبت دیگری عین نباشد لابد احدهما اقل و آخر اکثر خواهد بود پس اگر اقل العددین عاد ای فنا کننده اکثر ست که چون اقل را دو بار یا زیاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند از اباصطلاح محاسبین متداخل خوانند و این نسبت عد و افنا را تداخل گویند مثل سه و شش و چهار و دوازده و اگر اقل عاد و مفنی اکثر نباشد نظر کنند که عددی ثالث غیر واحد عاد هر دو تواند شد یا نه اگر عدد ثالث مفنی هر دو باشد آن هر دو را باهم متوافق خوانند و نسبت افنای ثالثی هر دو را بتوافق موسوم ست مثل چهار و شش که دو هر دو را فنا

میکنند و هشت و بیست که چهار هر دو را عاد ست و این نوع اعداد را متوافق بکسری از کسور تسعه خوانند مثل متوافق بالنصف
یا متوافق بالربع الی غیر ذلک و طریق دریافت این کسر آنست که عدد ثالث که عاد هر دو ست مخرج همان کسر قرار
داده شود و مثلاً دو مخرج نصف ست و چهار مخرج ربع و در توافق جزء وفق و وفق همان کسر را گویند که عدد عاد
مخرج آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر واحد عاد هر دو نباشد آن هر دو عدد را باهم متباین باید دانست و این
نسبت را تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هر چند در نسخ موجوده متن قوله قول جعفر الخ بعد قوله غیر از این هر
قسم اه واقع ست لکن تقدیم موخر مناسب بود که کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از تقدم نیست بالکه
تغییر مصرع چنین درست میشود ع جعفر این حرف لائق یادست ه پوشیده نماند که گاهی در تعریف تداخل چنین گویند
که اگر بر اقل مثل یا امثال سی افزایند ماثل اکثر گردد چنانچه چهار را بر چهار اگر یکبار افزایند هشت شود و اگر دو بار افزایند
دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر بر اقل انقسام صحیحه منقسم شود و توافق را دو قسم اعتبار کرده اند یکی آنکه عدد ثالث
که مفنی هر دو باشد مغایر اقل العددین بود و کاهر این را توافق حقیقی و توافق بالمعنی الاخص گویند دوم آنکه عدد ثالث
عاد اعم از مغایر و متحد اقل العددین گیرند مثلا چهار و هشت که عدد ثالث یعنی چهار و دیگر را مفنی هر دو فرض کنند و این
را توافق بالمعنی الاعم گویند و چون درین قسم توافق تداخل هم داخل ست از تداخل بتوافق حکمی تعبیر کنند و از اینجا
ست که در اصول آتیه بصورت قلت سهام و کثرت رؤس علمای فرائض تداخل را نیز توافق شمرده اند و در
حالت قلت رؤس و کثرت سهام تداخل را در عداد تماثل محسوب کرده تماثل حکمی میگویند لیکن ناظم رحمه الله این
تصرف را جائز نداشته حکم هر یک را بیان کرده چنانچه بیاید و در توافق اگر اعداد عاده دو گونه یا زیاده یافته شوند
اکثر اعداد عاده را در عدد و افنا اعتبار میکنند چنانچه هشت و بیست که هم چهار عاد آنهاست و هم دو لکن معتبر چهار ست
و همچنین دوازده و هجده که دو و سه و شش هر سه عاد آنها لکن شش را اعتبار ست و شناخت تماثل محتاج بتدبر و
تدبر نیست لکن در دریافت تداخل و توافق و تباین تامل می باید پس اسهل طرق معرفتش آنست که عدد اقل را از
اکثر بر آرند اگر بیک مرتبه یا بمراتب اقل مفنی اکثر باشد میان هر دو تداخل ست و اگر اقل اکثر را فنا نکرد و بلکه از اکثر عدد
فوق الواحد باقی ماند که کمتر از اقل ست این کمتر را از آن اقل بر آرند و همچنین با یکدیگر میکرده باشند تا اینکه عمل منتهی شود
پس اگر بدین طریقه یکی دیگر را فنا کنند ما بینهما توافق باشد و آخرین عددی که مفنی واقع شود همان مخرج وفق
خواهد بود اگر دو باقی ماند توافق بالنصف ست و اگر سه بالثلث و علی هذا القیاس تا عشره و زیاده از آن بجزوی
از یازده و جزوی از دوازده مثلا هشت و پنجاه و چهار که چون هشت را شش مرتبه از پنجاه و چهار بر آرند شش باقی ماند بعد از آن همین
شش را از هشت بر آرند دو باقی ماند و هرگاه دو را از شش طرح کنند بالکلیه فنا گردد پس همین دو مخرج نصف ست
که جزو وفق هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر انتهای عمل از احد العددین یک باقی ماند در میان عددین تباین باشد

مثل پنج و نه که چون پنج از نه برآوردیم چهار باقی ماند و چون چهار را از پنج برآوردیم یک باقی ماند و اکثر علمای حساب
واحد را عدد نمی شمارند بنا بر علیه بعض ارباب فرائض هم واحد را عدد نگرفته اند هر جا که لفظ عدد در کلام ایشان یافته شود
غیر واحد مراد باشد **بیان تصحیح مسائل** ع گشت از بهر صحت تقسیم منضبط هفت اصل نزد فهیم در رؤس و
سهام سه بشمر در رؤس در رؤس چار دگر این بیان تصحیح مسائل فرائض ست و تصحیح عبارت از تحصیل اقل عددی
ست برای برآوردن سهام جمیعه مسئله که ورثه از ان استخراج سهام مذکوره بلا کسر ممکن نباشد و نزد علمای این
علم برای تصحیح مسائل و صحت تقسیم هفت اصل منضبط گشته سه از ان مابین رؤس و سهام باید شمرد و چهار در
رؤس و رؤس **بیان اصول ثلثه اول میان رؤس و سهام** ع سه از ان اول رؤس و سهام کنم اگر ترا بشرح تمام
بر تماثل رؤس را با سهام در عدد و یا مداخلت شد تمام هست قسمت صحیح ورنه اگر گشت بر یک فریق بی برگ
منکسر ولی بعدد بر رؤسش مداخلت گردد یا توافق بزن باصل و عول وفق عدد رؤس را بی هول
ور تباین باصل و عول بزن جمله عدد رؤس ای پرفن ناظم رحمه الله میفرماید که از اصول ثلثه اول که میان سهام
و رؤس قرار یافته بشرح تمام آگاه سازم اصل اول انست که میان عدد رؤس و سهام تماثل یا تداخل که از اتمام
حکمی گویند باشد دران وقت قسمت صحیح خواهد بود و سهام بر رؤس بلا کسر منقسم خواهد گردید مثال تماثل حقیقی زوج
و یک اخت لاب یا اخت لام که هر یکی مستحق نصف ست و مسئله از دو و مثال تماثل حکمی که عبارت از تداخل ست زوج مستحق
ربع و سه دختران مستحقه ثلثان و مسئله از دوازده بالاتفاق اصل دوم آنکه اگر تماثل و تداخل در جمله رؤس و سهام نباشد پس اگر
سهام یک فریق از فریقهای مختلفه بر رؤس همان فریق منکسر شود و سهام فریق دیگر بر وی منکسر نشود لکن عدد
سهام و رؤس فریق منکسرة السهام علیهم تداخل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس وفق عدد رؤس را در اصل
مسئله اگر عائله نباشد و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند تصحیح مسئله نمایند مثال تداخل که توافق حکمی ست در غیر عائله
بالاتفاق ابوین ابوین هر یک مستحق یک سدس و دوازده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از شش و در سهام اربعه و رؤس
دوازده ایشان توافق حکمی بالربع ست پس تصحیح مسئله از هجده میشود بضرب سه که ربع رؤس ست در اصل مسئله و
مثالش در عائله بطریقه حنفیه زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شانزده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از دوازده
عول بپانزده و در سهام ثمانیه و رؤس شانزده بنات توافق حکمی بالثمن پس تصحیح از سی خواهد شد بضرب دو که ثمن
شانزده ست در پانزده عول و مثال توافق حقیقی در غیر عائله بالاتفاق ابوین مستحقین سدسین و ده دختران مستحقه
ثلثین که مسئله از شش و در سهام اربعه و رؤس بنات عشره توافق بالنصف پس تصحیح از سی بضرب پنج که نصف
ده باشد در شش و مثالش در عائله بمذهب اهل سنت زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شش بنات مستحقات
دو ثلث مسئله از دوازده و عول بپانزده و در سهام ثمانیه و رؤس شش بنات توافق بالنصف پس تصحیح از چهل و

پنج است بضرب سه که نصف رؤس ست و پانزده عول اصل سوم آنکه اگر مابین رؤس یک فریق و سهام او
تباین باشد پس برای تصحیح جمله عدد رؤس را در اصل مسئله اگر غیر عائله بود و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند مثال غیر
عائله بالاتفاق زوج مستحق نصف و جد مستحق سدس و سه خواهران اخیافی مستحقات ثلث مسئله از شش و دو سهام
و سه رؤس اخوات اخیافیه باهم مباین اند پس تصحیح از هجده خواهد شد بضرب الثلثه که عدد رؤس ست در سته که اصل
مسئله ست و مثال عائله نزد او است زوج مستحق نصف و پنج اخوات عینیه مستحقات ثلثین پس مسئله از شش ست و عول به هفت
و میان سهام اربعه و رؤس خمسه اخوات تباین ست پس تصحیح از سی و پنج بضرب پنج عدد رؤس در هفت عول بدانکه
ناظم رحمه الله هرچند که اصل ثانی را میان تداخل و توافق تردید کرده لکن بضرب وفق عدد رؤس در اصل و عول
هر دو صورت دلالت دارد که مراد از مداخلت توافق حکمی است و در مصارع اخیره هر دو شعر اخیر عدد رؤس را عدد رؤس
شاید عدد بمعنی شمردن حاصل بالمصدر بمعنی شمار گرفته اگر مصرع اخیره شعر اول چنین نظم کرده شود احسن ست مصرع
جزء وفق رؤس را هم در اصول یعنی جزء وفق بجای تنها وفق کثیر الاستعمال ست و ازین هم ذی اطول یعنی
فضل بهتر ست و اگر شعر اخیر را باندک تغییر چنین نظم کنند سه در تباین تو اصل و عول بزن ور شمار رؤس های فریق
متهم مذکور رفع میشود و استعمال شمار بمعنی عدد در فارسی ذایع و شایع ست بیان اصول اربعه که بین الرؤس
والرؤس سه کنم اکنون بیان مصحح ور رؤس ور رؤس چار دگر گر زاید ز یک فریق سهم شد نه تقسیم پس
بدان تصحیح سه رؤس و رؤس در اعداد گر تماثل شد ای خجسته نهاد زین عددها یکی کنی مضروب در اصل
اصل و عول ای محبوب چون از بیان اصول ثلثه اول فراغ حاصل شد الحال بیان اصول اربعه اخیره که
میان رؤس و رؤس اند میکند اصل اول آنکه زاید از یک فریق خواه دو باشد یا فوق آن اگر سهام هر یکی از آنها
بر رؤس آنها به تقسیم صحیح منقسم نشود بلکه در تقسیم سهام هر فریق بر رؤس آنها کسر واقع شود درین صورت اگر میان
اعداد رؤس یک فریق و اعداد رؤس فریق دیگر نسبت تماثل ست پس یکی را از اعداد رؤس متماثله در اصل مسئله اگر
غیر عائله ست و در عول اگر عائله ست ضرب باید کرد و تماثل در رؤس و رؤس دو قسم ست یکی آنکه اعداد رؤس
مثل دیگری باشند مثل سه و سه و چهار و چهار چنانچه چهار خواهران اعیانیه مستحقات ثلثین و چهار خواهران اخیافیه
مستحقات یک ثلث مسئله از سه و تصحیح از دوازده بضرب سه در چهار که عدد یکی از رؤس متماثله ست بالاتفاق و عینین
زوج مستحق نصف و سه خواهران اعیانیه مستحقات ثلثین و سه خواهران اخیافیه مستحقات یک ثلث مسئله از شش و
عول به و تصحیح از بیست و یک بضرب سه عول ور سه که عدد یکی از رؤس متماثله ست دیگر آنکه اعداد رؤس بعضها اگرچه با خود متماثله نباشد لکن
بمراعات اصول ثلثه اول بعض رؤس که با سهام خود توافق دارند وفق آن رؤس با عین اعداد رؤس دیگر تماثل
داشته باشند مثل شش اخوات اعیانیه و سه اخوات اخیافیه مسئله از سه است میان شش و سه هرچند تداخل ست لکن

در رئوس اخوات سته و سهام انها توافق حکمی بنصف است و نصف رئوس باصین رئوس اخوات ثلثه اخیافیه ما ثالث دوم
پس تصحیح مسئله از نه باشد بضرب سه در سه بالاتفاق و مثال عایله شش اخوات اعیانیه و سه جدات و سه اخوات اخیافیه
مسئله از شش و عول بهفت و تصحیح از بست و یک بضرب هفت عول در سه که یکی از رئوس متماثله است بدانکه شعر ثانی
ازین اشعار بوجه تعقید خالی از سقم نیست علی الخصوص نون نفی بعد لفظ شد مصرع ثانی را از پایه فارسیت انداخته هرچند
باندک تغیر چنین درست توان کرد مصرع الشعر و سهام هم صحیح × لکن تمام شعر را باین شعر تبدیل نمودن انسب است مصرع
در سهام و در رئوس چند دقیق × هست گرانکسار با لتحقیق × و در مصرع اخیر شعر چهارم بجای لفظ همان همه بهتر است
و همچنین در شعر مابعد که از تشویش مرجع ضمیر توان رست چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل
ثانی میکنند و میگویند مصرع در تداخل زنی پس اکثر را × در همان اصل و عول اسی ما نا × یعنی اصل ثانی انست که اگر بعضی
اعداد رئوس متعدده منکسرة السهام علیهم ببعض دیگر متداخل باشند پس از جمله اعداد متداخله رئوس متعدده عدد رئوس
که اکثر باشند آنرا در اصل مسئله غیر عائله و در عول عائله ضرب کنند مثل دو زوجه و چهار پسر مسئله از هشت تصحیح از سی و دو
بضرب چهار که اکثر اعداد رئوس متداخله است در هشت بالاتفاق و مثال عائله چهار زوجات و سه اخوات اعیانیه
و دوازده اخوات لام مسئله از دوازده ست و عول بپانزده و تصحیح یکصد و هشتاد بضرب دوازده که اکثر اعداد متداخل
است در پانزده عول مصرع در توافق بکل دیگر زن × وفق یک باز حاصل اسی بر فن × زن بوفق سوم گر اسی خو شبخود ×
شده موافق و گرنه در کل او × همچنین تا باخر و حاصل × بهمان اصل و عول اسی عاقل × یعنی اصل ثالث انکه اگر بعضی
اعداد رئوس متعدده منکسرة السهام علیهم را با بعض دیگر نسبت توافق باشد درینصورت وفق اعداد رئوس
احد المتوافقین را در کل اعداد رئوس آخر ضرب کنند و باز حاصل این ضرب را در وفق اعداد رئوس ثالثه ضرب کنند
اگر در حاصل و ثالثه توافق باشد و اگر در حاصل و ثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند همچنین تا اخر یعنی
در وفق رابع اگر حاصل ضرب دوم با رابع توافق داشته باشند ورنه در کل رابع زنند بعد ازان حاصل ضرب
اخیر را در اصل مسئله اگر غیر عائله باشد و در عول اگر عائله بود ضرب کنند مثل چهار زوجه و پانزده جده و هژده دختر و پانزده جده
و شش عم مسئله از بست و چهار ست سه یعنی ثمن حق زوجات اربعه و شانزده یعنی ثلثین حصه هژده بنات و چهار یعنی
سدس سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب اعمام سته ست و چون در اعداد رئوس و سهام بنات توافق بالنصف
ست نصف عدد رئوس آنها که نه باشد گرفتیم پس اعداد رئوس چهار و شش و نه و پانزده شد در چهار و شش توافق بالنصف
ست بضرب سه در چهار دوازده حاصل شد و آن با نه متوافق بالثلث ست و بضرب ثلث یکی در جمیع دیگری سی
و شش حاصل شد و آنرا با پانزده توافق بالثلث ست و بضرب ثلث احدهما در کل آخر یکصد و هشتاد شد و آنرا
در اصل مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار هزار و سیصد و بست باشد تصحیح مسئله نمودیم و درین مسئله نزد ایا

جدات و اعمام را بنات حاجب اند و مثال این اصل نزد شان نیست که چهار ازواج مستحقات ربع و شش اعمام
مستحق باقی و نه اخوال مستحق ثلث مسئله از دوازده ست و تصحیح از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون میان
رؤس ازواج اربعه و اعمام سته توافق بالنصف ست بضرب وفق احدهما در آخر دوازده شدند و آنرا با اعداد
اخوال تسعه توافق بالثلث ست بضرب ثلث احدهما در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کردند
حاصل ضرب تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت اخوال محجوب بالمیراث اند و اعمام بقیه ترکه بعصوبت خواهند گرفت و مثال
مسئله عائله چهار زوجه و شش اخت اعیانیه و نه جده مسئله از دوازده و عول بسیزده و تصحیح از چهار صد و شصت و هشت
چون در اعداد رؤس ازواج اربعه و اخوات سته توافق بالنصف ست بضرب نصف احدهما در جمیع آخر دوازده حاصل
شد و آن با نه متوافق بالثلث و بضرب ثلث یکی در کل دیگری سی و شش حاصل شد و از ضرب این حاصل در سیزده
عول چهار صد و شصت و هشت میشوند ۵ در تباین زن جمیع یک [illegible] بجمیع و گر بغیر از شک [illegible] مبلغش در کل سوم
ایجاد همچنین تا اخیر بعد از آن مجتمع زن با اصل و عول ای باشد حاصلش بقسم سهام شمار یعنی اصل چهارم از
اصول اربعه آنکه اگر میان اعداد رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعداد رؤس اعداد الفرق با دیگر
دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل سوم همچنین تا رؤس ختم شوند و این مجتمع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر عائله
باشد و در عول آن اگر عائله بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را بقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثلا دو زوجه و
شش جده و ده دختر و هفت عم مسئله از بست و چهار و تصحیح از پنجهزار و چهل بدین طریق ثمن که سه باشد حصه زوجین است
و سدس که چهار باشد سهم جدات ست و دو ثلث که شانزده بود نصیب بنات عشره است و یک باقی برای
اعمام سبعه و میان اعداد سهام جدات و بنات و اعداد رؤس آنها توافق بالنصف ست نصف رؤس جدات که سه
باشد و نصف رؤس بنات که پنج باشد گرفتیم پس دو و سه و پنج و هفت که اعداد متباینه اند جمع شدند و بضرب یکی
در دیگر که حاصلش در ثالث و مبلغش در رابع دو صد و ده حاصل شدند و از ضرب آن در اصل مسئله پنجهزار و چهل
میشوند و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جدات و اعمام با بنات نصیبی ندارند پس مثال باتفاق فریقین
اینست که دو زوجه و سه پسر مسئله از هشت و تصحیح از چهل و هشت بضرب دو در سه و حاصلش در هشت و مثال عائله
هفت اخت اعیانیه و پنج اخت اخیافیه و سه جده مسئله از شش ست و عول بهفت و تصحیح از هفتصد و سی و پنج بضرب
رؤس اخوات اعیانیه سبعه در اخیافیه خمسه و حاصلش در جدات ثلثه و مبلغش در سبعه عول بدانکه درین اصول اربعه اصول
ثلثه اول را بسهم مرعی و ملحوظ باید داشت یعنی اولا میان رؤس مع انصبا ملاحظه نسبت کرده هرچه از اصول ثلثه
مقرر شده بر آن عمل نمایند بعد از آن مراعات اصل رابعه کنند چنانچه در ضمن امثله و اشعار بدان کرده شده فتدبر
از شک در شعر اول از پی عینی تصحیح واقع شده لهذا اندک تغیری در شعر درست کرده است و در تباین بود جمیع یک

بجمیع دگر بزن بشتاب × در بیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح ٥ گر تو خواهی که سازی تنقیح × حصهٔ هر فریق
از تصحیح × سهم هر فریق را از اصل و عول × زن بمضروب یا بمن بی عول × حاصل دان بگفتهٔ جمهور × سهم فرقه ز تقسیم
مذکور × هرگاه حال تصحیح بشرح و بسط گذارش یافت اکنون قاعدهٔ دریافت سهم هر فریق از طوایف مختلفه که سهام
و رؤس و رؤس رؤس آنها مختلف الجنس بود بیان میکند که اگر خواهی حصهٔ هر فریق را تنقیح و تحقیق نمائی که از
تصحیح چقدر بوی میرسد پس سهم هر فرقه را که از اصل مسئلهٔ غیر عایله و از عول در مسئلهٔ عائله بوی رسیده باشد در عددیکه برای تصحیح
مسئله اصل یا عول را در آن ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب را حصهٔ همان فرقه که سهم اصلی او ضرب
کرده اند از تقسیم مذکور یعنی از تصحیح دانند مثلا زوج و سه اخوات اخیافیه و شش اخوات اعیانیه مسئله از شش و عول بنه
چون میان سهام اخوات اعیانیه و رؤس آنها توافق بالنصف است نصفش که سه باشد بگیرند در نصورت
میان رؤس و رؤس تماثل است سه را در نه ضرب کنند و از بست و هفت تصحیح مسئله نمایند در اصل برای
زوج سه سهم بود بضربش در سه نه شدند و برای ثلثه اخیافیه دو سهم بود بضربش در سه شش شدند و برای سته اعیانیه
چهار بود بضربش در سه دوازده شدند بدانکه هر یکی ازین اشعار ثلثه متن خالی از سقمی نیست در شعر اول آوردن
ضمیر مفعول بعد فعل با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بیجاست اگر مصرع را بدین مصرعه مبدل کنند
ع گر مراد است تا شود تنقیح × ازین سقم و نیز از سقم تکرار لفظ گر تو خواهی درین مصرع و در مصرع آینده بری شود و در
شعر ثانی ذکر اصل و عول زاید است و ذکر مضروب مطلق بلا تعیین مؤدی مطلب نیست زیرا که غرض آنست که
سهم هر فرقه را در مضروبی که آنرا در اصل مسئلهٔ این فرقه برای تصحیح ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس بجای این شعر
چنین بایستی گفت ٥ سهم هر فرقه زن در آن اعداد × که زدی اصل در همان اعداد × و در شعر ثالث حشو بسیار
ست و اظهار سهام فرقه مخل فصاحت و تصحیح را بتعبیر بتقسیم کردن از قبیل مجاز است پس تبدیل این شعر باین شعر مناسب
می نماید ٥ حاصل ضرب سهم در مضروب × هست لاریب حصهٔ مطلوب × بیان معرفت سهم هر واحد از
هر فریق ٥ گر تو خواهی که کردنت تحقیق × سهم هر واحد از آحاد فریق × سهم اصلی هر فریق ایجان × ساز تقسیم
بر رؤس آن × وزن بمضروب خارج حاصل × سهم هر واحد است ای عاقل × یعنی اگر تو میخواهی که حصهٔ هر واحد
از آحاد فریقی متحقق شود و ترا معلوم گردد که حصهٔ هر یکی از افراد آن فریق چقدر است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس
آحاد آن فریق تقسیم سازی و خارج قسمت را در مضروبیکه آنرا در اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمائی
حاصل ضرب را حصهٔ هر واحد از آحاد آن فریق دانی مثلا سه جدات مستحقات سدس و پنج اخوات اخیافیه مستحقات
ثلث و هفت اخوات اعیانیه مستحقات ثلثین مسئله از شش و عول بهفت و چون بوجه تباین رؤس را
با هم ضرب کنند حاصل ضرب یکصد و پنج شود و بضربش در هفت عول هفصد و سی و پنج حاصل گردد که

که ازان تصحیح مسئله میشود سهام جدات ثلثه از اصل مسئله یک بود خارج قسمت بر هر یکی یک ثلث و بضربش یکصد
و پنج حاصل ضرب سی و پنج شد که حصهٔ هر یک از جدات ست و همچنین نصیب اخیافیه خمسه دو بود خارج
قسمت بر رؤس آنها دو خمس و بضربش در مضروب مذکور چهل و دو شد که حصهٔ هر واحده از فریق اخیافیات
ست و هکذا سهام اعیانیات سبعه چهار بود خارج قسمت بر رؤس آنها چهار سبع و بضرب آن در مضروب
مسطور شصت میشود که حصهٔ هر یکی از فرقهٔ اعیانیه باشد و دیگر اشباه را برین قیاس کنند بدانکه در مصرع ثانی شعر
اول بجای آحاد بروزن افعال که جمع احد ست احاد بروزن فعال بالضم معدول از احد احد آوردن بهتر
و ست و ثقل ست پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب می نماید مصرع سهم هر یک تجزیات فریق
و در شعر سوم دو قباحت ست یکی آوردن لفظ مضروب مطلقاً که سقمش گذشت دوم تحرک بای مضروب که
موهم اضافتش بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرورست ه خارج قسمش را بزن در ان مضروب
که باصلش زدی همان مضروب × حاصل ضرب حصهٔ هر یک × زان فریق ست سهم وی بیشک × اسحال قاعده
دوم برای معرفت سهام هر یکی از آحاد یک فریق بیان میکند و میگوید ه نیز مضروب هر فریق نما × قسمت و باز خارج
آنرا × زن بسهم فریق و حاصل آن × سهم هر فرد آن فریق بدان × حاصلش اینست که اعداد همان مضروب را
که در اصل مسئله برای تصحیح ضرب آن معمول ست بر اعداد رؤس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از
احادش منظور باشد قسمت نمای باز خارج قسمت را در حصهٔ هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصهٔ هر فرد
از افراد آن فریق دانی مثلا در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل ست بر هر سه جدات تقسیم کنند خارج قسمت سی
و پنج میشود و بضربش در یک که سهم فریق جدات ست همان حاصل ضرب نصیب هر واحد از جدات باشد و تقسیم
مضروب مذکور بر اخوات اخیافیه خمسه بست و یک خارج میشود و بضربش در دو چهل و دو حاصل شود که حصهٔ هر یک از
آنهاست و تقسیم همان مضروب بر اعیانیات سبعه خارج قسمت پانزده ست که بضربش در چهار شصت میشود که
حصهٔ هر فرد از آنهاست حالا قاعده سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک فرقه در رشته نظم کشیده ه
نیز منسوب کن نصیب فریق × آنچه شد ز اصل مسئله تحقیق × سوی عدد رؤس ای محبوب × پس بده هر احد
ده از مضروب × بهمین نسبت و مبر زنهار × محنت ضرب و رنج قسمت یار × یعنی ضابطهٔ سوم برای دریافت حصهٔ
هر فردی از یک فریق طریقهٔ نسبت ست که هر چه نصیب هر فریق از اصل مسئله متحقق شده باشد اعداد آنرا
بطرف اعداد رؤس آن فریق نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کرده بمثل همان نسبت از مضروبیکه در اصل مسئله
برای تصحیح ضربش کرده بدهی و از محنت ضرب و رنج قسمت برهی که این طریقه اسهل ست چنانچه در مثال مذکور
الصدر میان یک سهم و رؤس ثلثه جدات نسبت ثلث ست از مضروب اصل که یکصد و پنج بود ثلث آنرا که سی و پنج

باشد حصهٔ هر واحد از جدات واشد و میان دو سهم و ربع خمس سه اخوات اخیافیه نسبت دو خمس ست و دو خمس که صد
و پنج که چهل و دو باشد حصهٔ هر یک از اخوات اخیافیه ست و میان چهار سهم و ربع خمس سبعهٔ اخوات اعیانیه نسبت
چهار سبع ست و چهار سبع یکصد و پنج که شصت باشد حصهٔ هر واحد از آنهاست بدانکه در شعر ثانی اگر بجای سوی
بلفظ بشمار آرند بهتر

## بیان قاعدهٔ قسمت ترکه بر ورثه

۵ ضابطه بهر قسمت ترکات × گر تو پرسی ز من بگو
بات × گر مماثل بتقسیم تصحیح × گشت متروک قسمت ست صحیح × زن بمتروک ورنه بالتحقیق × هم بتصحیح سهم کسی فریق ×
حاصلش بخش ساز بر تصحیح × خارجش سهم وارث ست صحیح × این بیان قاعدهٔ الضرورت ست که اگر ترکه دراهم
و دنانیر باشد بعد تصحیح مسئله آن دراهم و دنانیر را چگونه تقسیم نمایند میگویم که اگر از من ضابطهٔ تقسیم ترکه پرسی تو
بگویم که اگر مال متروک با تقسیم که مسئله از آن تصحیح یافته تماثل حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن سهل ست مثلا تصحیح از
سیزده و متروک هم سیزده یا سی و شش و اگر مال متروک با آن تماثل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی را
از هر فریق که بعد تصحیح مسئله بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد تصحیح قسمت نمایند و
خارج قسمت را حصهٔ آن وارث از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو اخت عینیه که مسئله از شش و عول
به هشت و ترکه بیست و پنج دینار که میان هشت ست پس سه را که از تصحیح مسئله حصهٔ زوج ست در بیست و
پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کردیم هفتاد و پنج شد آنرا بر هشت که عدد تصحیح ست قسمت نمودیم خارج قسمت
نه دینار و سه ثمن دینار حصهٔ زوج ست و چون یک سهم ام را در عدد دنانیر متروکه ضرب کردیم حاصل ضرب همان
بیست و پنج شد بعد قسمت بر هشت سه دینار و یک ثمن حصهٔ ام بر آمد و چون دو دو سهم هر یکی از اختین را در
عدد دنانیر ضرب کردیم حاصل ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بر هشت که تصحیح ست شش دینار و یک ربع حصهٔ هر اخت
بر آمد بدانکه اهل این فن بصورت توافق ترکه با تصحیح قاعدهٔ دیگر نیز ذکر نموده که ناظم رحمه الله آنرا ترک کرده پس ضرور
شد که در سلک نظم کشیده درین مقام الحاق کرده شود ۵ خاص بهر توافق ست اینجا منبر قانون دیگر آ
ور اگر مال متروک را بود با تصحیح × در حقیقت توافق ست صحیح × پس ز تصحیح حصهٔ هر فرد × ضرب در وفق مال
باید کرد × وفق تصحیح را گرفته بر آن × حاصل ضرب بتقسیم گردان × سهم هر یک ز هر فریق بدان × هر چه خارج شود قسمت
آن × یعنی از برای توافق ترکه با تصحیح قانونی دیگر سوای قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با تصحیح
توافق باشد پس حصهٔ هر فرد از تصحیح گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تصحیح
منقسم باید نمود و هر چه خارج قسمت باشد آنرا حصهٔ هر یکی از هر فریق باید شمرد چنانچه زوج و چهار خواهران عینیه و
دو خواهران اخیافیه که اصل مسئله از شش و عول به نه و ترکه سی دینار متوافق با تصحیح بثلث پس چون سه را
که حصهٔ زوج ست در ده که وفق ترکه ست ضرب کنند سی شود و آنرا بر سه که وفق تصحیح ست قسمت نمایند ده خارج

حصهٔ شوهر باشد و برای هر یک از اخوات عینیه و اخیافیه یک یک سهم بود چون آنرا در ده ضرب کنند همان ده حاصل
شود و بعد قسمت بر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصهٔ هر یکی از خواهران برآید ه باز دریاب همین اسلوب
حصهٔ هر فریق ای محبوب ** یعنی آنچه سبق ذکر یافت طریقهٔ دریافت حصهٔ هر فرد از هر فریق بوده و اگر نیز دریافت حصهٔ
هر فریق منظور باشد بهمین طریقه ضرب و تقسیم حصهٔ آن فریق را دریاب مثلا در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ اولی سهام
حصهٔ فریق اختین چهار بود و بضرب در بست و پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح دوازده و نصف خارج
قسمت حصهٔ فریق اختین ست و در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ مخصوصه توافق سهم فریق اخوات اربعهٔ اخیافیه چهار
بود و بضرب در ده وفق ترکه چهل شد و بعد قسمت بر سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصهٔ فریق اخوات است بیان
قسمت ترکه بغرماه داد ن وام گر کنی تدبیر ** دین هر یکی چو سهم وارث گیر ** کن مجموع دینها بعمل تصحیح
بی قصور و خلل ** باز جاری کن ای گرامی ذات ** آنچه گفتم بتقسیم ترکات ** غرما بضم غین معجمه و فتح رای مهمله و میم بالالف
ممدوده جمع غریم بمعنی داین و مدیون هر دو و اینجا بمعنی داین است بدانکه هر چه از متروکات میت بعد تجهیز و تکفین باقی
ماند اگر با دای دین کفایت کند فبها و اگر مکتفی ادای دیون نباشد بحساب رسد بر دائنان تقسیم نمایند و طریقه این
آنست که دین هر داین را بمنزلهٔ سهم هر وارث از تصحیح مسئله شمارند و مجموعهٔ دیون را در عمل مانند مجموعهٔ تصحیح بلا قصور
گرفته هر چه در قسمت ترکات و تعیین حصهٔ هر وارث گفته آمد در ان مجموعه همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را
با جمیع دیون مماثلت باشد کار سهل است و در صورت فقدان مماثلت اعداد دین هر داین در جمیع ترکه ضرب
نمایند و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلا ترکهٔ میت سیزده دینار است و وام ذمهٔ او پانزده دینار ده دینار از آن یکی
و پنج دینار از آن دیگری و میان ترکه و دین مباینت است و بضرب ده که عدد دین یکی از دائنان است در سیزده که
عدد مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون که پانزده است قسمت کنند خارج قسمت هشت
صحیح و دو ثلث حصهٔ صاحب عشره باشد و بضرب پنج که عدد دین دیگری است در سیزده ترکه شصت و پنج شد و بعد تقسیم
بر پانزده خارج قسمت چهار صحیح و یک ثلث حصهٔ صاحب خمسه است و بر تقدیر مراعات قاعدهٔ مخصوص توافق
میان دین و ترکه در صورت مذکوره اگر ترکه را نه دینار فرض کنند میان ترکه و مجموع دیون که پانزده است توافق
بالثلث باشد چون ده را که عدد قرض یک داین است در ثلث نه که سه باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیم بر
پنج که وفق مجموع دیون ست شش خارج قسمت حصهٔ صاحب عشره باشد و همچنین بضرب پنج قرضهٔ دیگری در سه
پانزده حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج سه خارج قسمت حصهٔ داین دیگر باشد مخفی نماند که ناظم رحمه الله در بیان
تخارج را نظم نفرموده حال آنکه از ضروریات مقام است بنا علی ذلک بنظم آن پرداخته داخل متن میسازم و بشرحش
می پردازم بیان تخارج ه گر بچیزی معین از متروک ** وارثی را صلح کرد سلوک ** اهل این فن تخارجش خوانند

خواننده چنانچه ضبطش چنین سنجر رانند که تصحیح مسئله بنگرند سهم هر یک جدا جدا بشمرند حصه آنکه صلح کرده طرح باید نمود
از تصحیح و ما بقی مال را که منقسم بر سهام بقیه معلوم شود مثل یک عم و شوهر و مادر صلح بر مهر کرد و اگر شوهر ترکه را
حصه کند انجا زان ام را به یکی عم را یعنی بصورت تعدد ورثه میت یکی از جمله وارثان بر چیزی معین از مال متروکه
میت با وارثان دیگر راه صلح سلوک نمود و گفت که شیء فلان را از ترکه در حصه من گذارید و باقی ترکه را باهم قسمت نمائید
و بدین معنی مصالحه واقع شد اهل فن فرایض این مصالحه را تخارج نام کرده اند مشتق از خروج بمعنی بیرون آمدن و این تخارج نزد اهل سنت جائز
و من هم چنین در کتب امامیه در مبحث مواریث ذکر تخارج ندیده ام لکن جواز مصالحه در میراث از کتب ایشان مستنبط میشود
والله اعلم بالصواب و برای ضبط قاعده تخارج علمای فرایض چنین میفرمایند که اول نظر بر تصحیح مسئله جمله ورثه
مع مصالح دارند و سهام هر یک از ان همه جدا جدا شمارند که مصالح چند سهم میرسد و چند سهم حصه فلان و چند سهم
نصیب بهمان است بعد ازان سهام آنکس را که بر چیزی معین از ترکه صلح نموده از تصحیح مسئله طرح باید کرد
یعنی بیاید انداخت و باقی سهام را محفوظ باید داشت پس آنچه از مال متروک بعد اخذ مصالح باقی مانده است آنرا
بر سهام معلوم که بعد طرح سهام مصالح باقی هستند قسمت کنند و هر یکی را بقدر سهامش رسانند مثالش زنی
مرد و یک عم و شوهر و مادر گذاشت درینصورت مسئله از شش است پس اگر شوهر بر مهر که در ذمه او ست صلح کرد
درینصورت حصه زوج را که سه سهم است از اصل مسئله بیندازند باقی سه حصه ماند که دو ازان حق ام و یک حق عم
ست پس بقیه ترکه را بعد اخراج مهر برهمین سهام ثلثه منقسم گردانند و دو ازان بمادر و یک سهم بعم دهند و اگر عم بچیزی
مصالحه کند ترکه بر پنج سهام باقیه منقسم شده سه بزوج و دو بام رسد و اگر ام مصالحه کند مال بر چهار سهام
انقسام یافته سه بزوج و یک بعم رسد و نزد امامیه با وجود ام عم را حظی از میراث نیست و چون ما بقی از حصه زوج
فرضاً و رداً بام میرسد مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق ام و بصورت مصالحه احدهما بر چیزی هر دو حصه
باخر خواهد رسید و مثال متفقه فریقین آنست که زوج و اب و ابن گذارد مسئله از دوازده است سه ازان بزوج و
دو باب و هفت بابن رسد اگر زوج مصالحه بر چیزی کند باقی ترکه را بر نه تقسیم کرده دو باب و هفت بابن دهند
و اگر اب مصالحه بچیزی کند باقی ترکه را بر ده قسمت نموده سه بزوج و هفت بابن دهند و اگر ابن مصالحه نماید بر پنج
قسمت کرده سه بزوج و دو باب دهند بیان رد و عول رد که آن گشت ضد عول ایجاب مذهب اکثر صحابه
بدان که غیر از اهل فرض نباید اگر عصبه هیچکس ترا نظر هر چه باقی ز اهل فرض بود جز زوجین کن برآنها رد
رد در لغت بمعنی بازگردانیدن است و در اصطلاح ارباب فرائض بازگردانیدن بقیه ترکه است بر مستحقین آن
و رد ضد عول است و عامه صحابه برد قائل شده اند و همان مختار فریقین حنفیه و شیعه است و زید بن ثابت
رضی الله عنه بجواز رد نرفته بلکه گذاشتن ترکه فاضل از تقسیم را در بیت المال حکم کرده و امام شافعی و امام مالک

بیان رد

نیز بیشتر را خنیا کرده اند مگر محققین از اصحاب امام شافعی بصورت فقدان بیت المال قایل برد شده اند پس میگویند که اگر
سوای اہل فرض کسی از عصبات یافته نشود ترکه میت ہر چه از اہل فرض باقی ماند بر اہل فرضیکه سوای زوجین اند رد
باید کرد و ابن عباسؓ بر جده ہم رد روا نداشته حضرت عثمانؓ قایل رد بر زوجین ہم ہست و نزد امامیه بصورت انعدام
ذکر ذی نسبی بر زوج ہم رد ہست و بر زوجه رد نیست چنانچه در ابتدا گذشت باید دانست که بمذہب مختار امامیه خواہر اعیانیه
و علاتیه مانع رد بر خواہر اخیافیه نیست خلافا لاہل السنة ۵ منحصر بار من مسائل رد ہمگی در چہار قسم بود زیرا که بفقدان غیر
اہل رد یا جنس واحد از اہل رد باشند عددی کان بود برای روس بساز از و مسئله شو یا بوس مسئله در دو
از دو دان ہمچنین در دو اخت مثل آن یعنی مسائل رد ہمگی در چہار قسم منحصر ہست قسم اول آنکه اگر در صورت فقدان
غیر اہل رد یعنی در مسئله رد که من لا یرد علیه موجود نباشد اگر در آن مسئله از اہل رد جز جنس واحد یافته نشود از عدد رؤس
ہمان جنس واحد بنظر تسہیل مسئله باید ساخت و تصحیح باید کرد مثلا اگر کسی دو بنت گذشت باید واخت پس تصحیح مسئله
از دو باشد بدانکه مراد از جنس درین مقام قسمی از دوازده اقسام ذوی الفروض ہست ۵ در دو جنس اند یا سه مسئله کنند
از جمیع سہام بی تاخیر قسم دوم آنکه بصورت فقدان من لا یرد علیه اگر من یرد علیه دو جنس یا سه جنس باشند پس صورت
مسئله از جمیع سہام آنہا باید گرفت یعنی اولا تصحیح مسئله نموده ہر قدر سہام که ہر یکی از اجناس مختلطه از تصحیح مسئله رسیده
باشند انرا جمع کرده بعد آن سہام مسئله سازند و ہر چه بہر یکی رسیده باشد بوی رسانند وجه تصریح بدو
جنس و سه جنس و عدم اکتفا بدو تا فوقش اینست که باستقرا معلوم شده که من یرد علیه زاید بر سه جنس در
یک مسئله مجتمع نشوند استحال صور ممکنه اجتماع اجناس من یرد علیه و تصحیح مسائل آنہا بیان میکنند و میگوید ۵
مسئله در دو سدس یا از دو ہست و در ثلث با سدس از سه میگو ہست یعنی اگر دو سدس در مسئله من یرد علیه
یافته شود مسئله از دو و تصحیح باید مثل جده و اخت لام که اصل مسئله از شش ہست یک یک بہر یکی بالفرضیت باقی برد
پس تصحیح مسئله از دو ہست و بہر یکی یک یک میرسد و اگر ثلث با سدس جمع شود مسئله از سه ہست مثلا ام و دو
خواہر اخیافیه که سدس حق مادر ہست و ثلث حصه ہر دو خواہران اخیافیه اصل مسئله از شش و تصحیح از سه و بہر دو
خواہران و یکی بمادر و نزد امامیه اجتماع ثلث با سدس ممتنع ہست و اینصورت داخل قسم اول ہست زیرا که اولاد ام با ام
محجوب ہست نزد شان بدانکه لفظ سدس بضم دال و سکون آن ہر دو آمده ۵ و ان بنصف و سدس چہار امی
و ثلث با سدس پنج شناز نیز از پنج باید مسئله ساز بنصف گر با دو سدس شد انباز یعنی بصورت اجتماع نصف
و سدس مسئله را از چہار باید دانست مثلا بنت و ام که اصل مسئله از شش ہست و مجموع سہام ہر دو چہار ہست
و بصورت اجتماع ثلثان و سدس مسئله از پنج باید شمرد مثل دو دختر و مادر که اصل مسئله از شش ہست و مجموع
سہام پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئله از پنج باید ساخت مثل دو [illegible]

اصل مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و نزد اثنا عشریه بنت الابن را با بنت صلبیه نصیبی نیست پس مجموع
سهام درین صورت چهار است و بطریقهٔ ایشان مثال اجتماع نصف با دو سدس ابوین و یک دختر و مثالش
باتفاق فریقین نتوان یافت ۵ هم بنصف و ثلث زپنج بدان × اندرین هر سه شکل ای جانان × گرچه از شش
اصل مسئله بود × لیک از رد به پنج عود دهند × یعنی اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئله از پنج باشد مثل ام و اخت
اعیانیه که مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و بمذهب شیعه این صورت داخل قسم اول است که ام حاجب اخوات
است و بطریقهٔ شان در مسئلهٔ رد به اجتماع دو جنس من یرد علیه که یکی مستحق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد
جائز نیست بالجمله درین هر سه صورت مذکوره که اجتماع ثلثین و سدس و اجتماع نصف با دو سدس
و اجتماع نصف و ثلث باشد اگرچه اصل مسئله از شش بود ولکن از باعث رد به پنج بر گردید بدانکه اگر در صور مذکوره
سهام هر یکی بر اعداد رؤس آنها استقامت پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر رؤس مستقیم نشود
بر طبق اصول مذکوره در تصحیح عمل باید نمود ولکن اعداد رؤس را انجا در اصل مسئله و عول ضرب میکردند و اینجا
در مسئلهٔ رد به ضرب باید کرد چنانچه بعد ازین بیان خواهم کرد ۵ اول از چار قسم و ثانی هم بگفتم اکنون بشنو بیان
[illegible]
سوم × گر من لا یرد شد ای همدم × جنس واحد از من یرد علیه × فرض من لا یرد دهی ای جان × از اقل مخارجش پس زان
بر سر اهل رد گرامی و انا × باقیش مستقیم شد فیها × مثل سه بنت و شوی بست زچار × مسئله مستقیم و بس هموار × یعنی
از اقسام اربعهٔ مذکوره قسم اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شنید که اگر با من لا یرد علیه جنس واحد از
من یرد علیه باشد درین صورت تصحیح مسئله از اقل مخارج فرض من لا یرد علیه نموده فرضش باو بدهند پس اگر باقی
از ان بر رؤس اهل رد تماثل حقیقی داشته باشد و مستقیم شود فبها و هو المدعا مثل سه دختر و شوهر که مسئله از چهار
که اقل مخارج فرض شوهر باشد یکی بزوج میرسد سه باقی بر رؤس بنات ثلثه بلا کسر انقسام میابد و حاجت تصحیح باقی
نمی ماند ۵ ورنه وفق رؤس آنها زن × به همان مخرج ارشد ای زن × باقیش با رؤس اهل رد است متوافق وگرنه زن بی کد × عدد جمله رؤس
ای یار × به همان مخرج اقل یکبار × یعنی اگر باقی بر رؤس اهل رد مستقیم نشود پس اگر باقی مذکوره با رؤس اهل رد متوافق بتوافق حقیقی یا حکمی
باشد وفق رؤس را در همان مخرج اقل باید زد و حاصل ضرب تصحیح مسئله باید شمرد و اگر باقی با رؤس من یرد علیه توافق حقیقی و حکمی نداشته باشد
عدد کل رؤس را در همان مخرج اقل ضرب باید کرد و از حاصل ضرب تصحیح مسئله باید نمود ۵ زوج و شش بنت مسئله
از هشت × و ان مثال از پی توافق گشت × یعنی مثال توافق اینست که میت زوج و شش دختر گذاشت اقل مخارج
فرض من لا یرد علیه چهار است یکی از ان بشوهر رسید و سه باقی با رؤس بنات سته متوافق حکمی متوافق بالثلث است
پس دو را که ثلث رؤس است در چهار که اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از هشت که حاصل ضرب است تصحیح مسئله کنند
دو بزوج و یک یک به هر یکی از بنات سته بدهند ۵ زوج با پنج بنت بی اشکال × بهر غیر توافق است مثال ×

مسئله از دوازده کو بود * لکن از رد به بیست عود نمود * این مثال غیر توافق است یعنی در صورتیکه میان باقی و رؤس تباین
باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگرچه بوجه اجتماع ربع با ثلثین مسئله از دوازده بود لکن چون آنرا بچهار که اقل مخارج
فرض زوج ست رد کرده یک را که فرض اوست بر آوردند سه باقی را با رؤس بنات خمسه تباین یافته عدد مسئله
رؤس خمس را در اقل مخارج ضرب کردند بست حاصل ضرب شد ربع آن که پنج است بزوج دادند و باقی پانزده
را سه سه بهر یکی از بنات خمس تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رد به بیست تصحیح کرده شد ۵ سازم اکنون بشرح و بسط
ای جان * چارمی از چهار قسم بیان * که من لا یرد و جنس شود * مجتمع یار من اهل رد * فرض من لا یرد دای منعم بود از اقل
مخارج و پس زود * مسئله کان برای من یرد وست * از ره عقل و فهم آر بدست * گشت قسمت صحیح اگر فیها * و بیک
صورت ست ای دانا * یعنی چون از بیان قسم سوم فارغ شدم اکنون بشرح و بسط بیان قسم چهارم از اقسام اربعه
میکنم و قسم چهارم انیست که اگر با من لا یرد علیه دو جنس از من یرد علیه مجتمع شود اولاً فرض من لا یرد علیه از اقل مخارج
فرضش باید داد و مسئله که برای هردو جنس من یرد علیه باشد بر طبق آنچه در قسم ثانی از این اقسام اربعه ذکر یافته
براه دانائی حاصل کرده هرچه از فرض من لا یرد علیه باقی باشد بر آن مسئله تقسیم نماید اگر این قسمت بقیه مذکوره بر مسئله
مسطور صحیح و درست آید فیها و هو المدعا و این صحت قسمت جز در یک صورت نباشد که زوجه مستحقه نصیب اعلای
خود که ربع ست باشد چنانچه میت یک زوجه و یک جده صحیحه و دو اخت اخیافیه گذاشت که اصل مسئله از دوازده آمد
و رد بچهار چون یکی از آن بزوجه دادند سه باقی ماند و بر مسئله رد به هر دو اخوات و جده که بوجه اجتماع ثلث با سدس از سه
است بقسمت صحیحه انقسام یافت دو از آن بهر دو خواهران و یکی بجده رسید و اگر جدات چهار و اخوات لام
شش باشند بر طبق اصول تصحیح نمایند یک سهم جدات اربعه با رؤس آنها تباین است و دو سهم اخوات ستة
با رؤس آنها متوافق بالنصف بتوافق حکمی پس سه را که نصف شش است اولاً در چهار عدد رؤس جدات ضرب کنند
دوازده حاصل ضرب را در چهار عدد مسئله رد یه زنند و از چهل و هشت حاصل تصحیح مسئله نمایند دوازده بزوجه
و سه سه بهر یک از جدات و چهار چهار بهر یک از اخوات بدهند و بر حسب امامیه حصه زوجه ربع و حصه اخوات اخیافیه
یک ثلث ست و باقی حق جده پدریست واحده باشد یا متعدده بدون رد بر دیگری و اگر جده مادری باشد با اخوات
اشتراک دارد و بدانکه درین قسم چهارم وجه اکتفا باجتماع دو جنس من یرد علیه با من لا یرد علیه انست که باستقرا معلوم شده که مسئله
جامعه چهار طوایف ردیه نمی باشد پس لا محاله در مسئله ردیه زاید بر سه طائفه مجتمع نتوانند شد و از ناظم رحمه الله نظم این
قسم مشتمل و واقع شده که امر تقسیم بقیه فرض من لا یرد علیه نموده گفته ع گشت قسمت صحیح اگر فیها * و بیک صورتست
تبدیل شعر رابعه بدین اشعار باین شعر ضرور افتاد ۵ مسئله کز برای اهل ردست * کن بر آن قسم بقیه که هست ×
یعنی اولاً فرض من لا یرد علیه از اقل مخارجش بدهند بعد از آن بقیه که هست آنرا بر مسئله که برای اهل رد باشد

تقسیم نمایند اگر قسمت درست شود بهتر بهتر است ۵ ز بعد آن مسئله وگرنه ضرور × با اقل مخارج مذکور × حاصلش مخرج آ
با تحقیق × از برای فروض هر دو فریق × یعنی اگر قسمت باقی از فروض من لا یرد علیه بر من یرد علیه تقسیم نشود همان مسئله من یرد
علیه را در اقل مخارج مذکوره ضرب کن پس حاصل ضرب تحقیق مخرج فروض هر دو فریق یعنی اهل رد و غیر اهل رد است
مثل چهار زوجه و نه بنات و شش جدات که اصل مسئله از بست و چهار است و رد به هشت که اقل مخارج فروض زوجه است
و بعد ادای فرضش هفت باقی بر مسئلهٔ من یرد علیه که بوجه اجتماع ثلثین با سدس پنج باشد درست نمی شود بلکه میان هر دو
مباینت است پس پنج را در هشت ضرب کنند و چهل را که حاصل ضرب است مخرج فروض من یرد علیه و من لا یرد
علیه شمارند و نزد امامیه درین مسئله بنات حاجب جدات اند چون اجتماع من لا یرد علیه با جنس و احد از من یرد علیه باشد و داخل قسم ثالث بود و مثال
متفقه ذوالفقین چهار زوجه و ام و سه بنت است که اصل مسئله از بست و چهار و به هشت و چون هفت باقی بعد ادای
ربعیه زوجه بر مسئلهٔ من یرد علیه که از پنج است مستقیم نمی شود بضرب پنج در هشت از چهل تصحیح نمایند ازبست خاتمه مسائل
رد به و در کتب امامیه مباحث رد باین شرح و بسط از نظر نامه نگار نگذشت بیان معرفت سهم هر فرقه از مسئلهٔ رد
۵ گر تو خواهی که گردد ای جان × سهم هر فرقه زین فریق عیان × که بهر یک چه میرسد بشمار × از همین مخرج فروض
ای یار × از اقل مخارج آنچه سهام × یافت من لا یرد زنی ناکام × همان مسئله که ای محبوب × کرده سوی من یرد منسوب
حاصل ضرب دان پس ای عاقل × سهم من لا یرد شود حاصل × یعنی اگر میخواهی که سهم هر فرقه ازین فرق من یرد علیه و من لا یرد
علیه از همین مخرج فروض که مسئلهٔ رد به بر آن منتهی شده بر تو عیان شود که بهر یکی چقدر میرسد پس ای دریافت سهام
من لا یرد علیه طریقه اینست که هر یکی من لا یرد علیه از اقل مخارج یافته است آنرا در همان مسئله که سوی من یرد علیه منسوب
کرده یعنی مسئله که برای من یرد علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب را سهام من لا یرد علیه بدانی ۵ بعد ازین زر
سهام اهل رد دیده رباقی که آن ماند × از سهام کسی که ای مسعود × نیست در اهل رد کهی معدود × حاصلش سهم
من یرد سیدان × جعفر این یک خود ز قسم بیان × یعنی وقتیکه سهام من لا یرد علیه دریافتی بعد از آن برای دریافت سهام
من یرد علیه سهام اهل رد برا که از مسئله خود شان بانها رسیده در باقی از سهام کسیکه در اهل رد معدود نیست یعنی
واحد او یکه از اقل مخارج من لا یرد علیه بعد ادای حصص باقی مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب را حصهٔ هر طایفه
از من یرد علیه دانند مثلاً در همان مسئله چهار زوجات و نه بنات و شش جدات چون یک را که سهم زوجات است
در پنج که مسئلهٔ من یرد علیه باشد ضرب کنند پنج سهام زوجات برآید و همچنین چهار سهام بنات سته را که از مسئلهٔ من
یرد علیه بوی میرسد در هفت که باقی از فروض من لا یرد علیه است ضرب کنند بست و هشت حصهٔ بنات تسعه حاصل
شود و همچنین ایک سهم جده را در هفت مذکور ضرب نموده هفت حاصل را حق جدات سته دانند بدانکه رسالهٔ منظوم
را همین قدر ناظم علیه الرحمه نظم کرده بود و بلکه بعضی اخیرهٔ شعر سوم در رسائل موجوده یافته نشده لهذا خود من نظم کردم

بیان معرفت سهم هر فرقه از مسئلهٔ رد

و از ینجا تنها و شرحا تکمیل باقی می پردازم ه سهم هر فرقه که شد زینها × منکسر بر رؤس ای دانا × مسئله میشود درست و صحیح × با صول و قواعد تصحیح یعنی نصیب هر فرقه از فرق من لا یرد علیه که بر رؤس آنها منکسر شد مسئله رو به باصول اربعه تصحیح درست و صحیح می شود چنانچه در مسئله مذکوره الصدر میان پنج سهم و رؤس جدات اربعه تباین ست پس پنج در بیست و هشت سهام و رؤس بنات تسعه و هفت سهام و رؤس جدات سته لکن رؤس زوجات و جدات توافق بالنصف است چون نصف احدهما در کل آخر ضرب بکنند دوازده میشود و درین دوازده و نه رؤس بنات توافق بالثلث ست چون ثلث احدهما در کل دیگر ضرب بکنند سی و شش حاصل شود آنرا در چهل که مسئله ذو التقیین ست ضرب کنند حاصل ضرب یک هزار و چهار صد و چهل میشود که از آن تصحیح مسئله ذو التقیین ست پنج که برای زوجات بود بضرب آن در سی و شش یکصد و هشتاد شد چهل و پنج بهر یکی از زوجات می رسد و بضرب بیست و هشت که نصیب بنات ست در سی و شش یکهزار و هشت حاصل می آید و بهر یکی از بنات یکصد و دوازده می رسد و بضرب هفت سهام جدات در سی و شش دو صد و پنجاه و دو میشود و بهر یکی از جدات چهل و دو سهم می رسد

بیان مقاسمه ه نزد صدیق اخوه و اخوات × خواه عیانی اند یا علات × جمله محجوب می شوند بجد × این سخن بو حنیفه رهست سند × صاحبینش بقول زید روند × که بجد وارث این جماعه شوند × میرسد هرچه انفع ست بجد × از ثلث و ز مقاسمه فی کد × یعنی نزد حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه برادران و خواهران اعیانی باشند یا علاتی همه اینها با جد صحیح محجوب الارث اند بحجب حرمان و این قول مختار ابن عباس و ابن عمر و ابی سعید خدری و ابی ابن کعب و اکثر صحابه ست و همین قول را امام ابی حنیفه رحمه الله پسند کرده بران فتوی داده ست و صاحبین امام ابی حنیفه که ابی یوسف و محمد رحمه الله هستند بقول زید ابن ثابت رفته اند که جماعه اخوة و اخوات عیانیه یا علاتیه با جد وارث میشوند و جد حاجب اینها نیست و همین مذهب مختار مالکیه و شافعیه و فرقه شیعه ست لکن نزد شیعه بنی الاخیاف نیز با جد شریک ارث اند بخلاف دیگران که جد را حاجب آنها شمرده و نیز نزد امامیه درین شرکت جد صحیح و فاسد هر دو مساوی اند و دیگران جد فاسد را شریک اینها نمی دانند که نزد ایشان جد فاسد از ذوی الارحام ست و بر قول زید ابن ثابت مر جد را هرچه از دو امر که ثلث مال و مقاسمه باشد انفع و افضل بود بدهند یعنی اگر بصورت مقاسمه مال زاید بوی رسد مقاسمه نمایند و اگر ثلث مال زاید از مقاسمه باشد ثلث بوی بدهند و معنی مقاسمه بیان × وقت تقسیم ترکه جد و اخوان × جد بجای برادری نهی × نصف چون نصیب اخت دهی × بدانکه مقاسمه در لغت بمعنی باهم قسمت کردن با شد و باصطلاح صاحبین تابع شان قسمت ترکه میان جد و اخوة و اخوات اعیانیه یا علاتیه بدین طریق که وقت تقسیم مال متروک در میان جد و برادران و خواهران جد را بجای یک برادر فرض کنی و مال را میان اخوة و اخوات بشمول جد در اینها للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمائی پس هرچه بجد رسید و نصف آن بخواهر میت اگر باشد که جد بجای برادرست ه این علات با بنو الاعیان × داخل اند در مقاسمه بیان × بهر اضرار جد و حل شوند × لیک خود حاجب از میان بروند × جمله با قیمت بنا اعیانی × هان اگر خواهریست لا ثانی × بعد اخذ نصیب خود با جد × اخت علات

راسهیم کنند چون جد و اخت عینیه و جد و اخت علاتی اند این مثالین بود اگر بجای دو اخت یک اخت ست ملاکی حظی طرف
تواند بست از انجا که بنو العلات ای اخوة و اخوات علاتیه با بنو الاعیان که اخوة و اخوات اعیانیه باشند هر چند وارث
نمی شوند لکن جد مانع ارث آنها نیست پس برای اضرار جد و تنقیص حصه اش بنو العلات با بنو الاعیان در مقاسمه
داخل کرده میشوند و بعد از انکه حصه جد جدا کرده شود انها خائب و خاسر بدون حصول چیزی از میان مقاسمه بیرون میروند
و هر چه بعد نصیب جد باقی بماند جمله آن حصه بنو الاعیان ست مثالش آنکه کسی یک جد و یک برادر اعیانی و یک اخ
علاتی گذاشت جد را یکی از اخوه شمرده مسئله باعتبار رؤس از سه باید شمرد یکی ازان بجد و دو اخ اعیانی را باید رسانید
و اخ علاتی از میانه خائب و خاسر خارج شود و اینجا ثلث مال و مقاسمه هر دو مساویست و اگر بجای اخ علاتی اخت
باشد مسئله باعتبار رؤس از پنج بود دو ازان بجد و سه باخ اعیانی رسد و اخت بدون حصول چیزی بیرون رود
اینجا مقاسمه برای جد بهتر ست از ثلث مال و اینهمه در صورتی ست که از بنی الاعیان تنها اخت واحده نبود و اگر از
بنو الاعیان یک خواهر ست مثالی نیست لها یعنی برادر و خواهری دیگر با او نیست آن خواهر بعد رسیدن حصه جد
گرفتن حصه خود که نصف ست و که باشد در باقی ترکه ابن علات را سهیم و شریک گردانند مثالش یک جد و یک اخت
اعیانیه و دو اخت علاتیه مقاسمه درینجا برای جد بهتر از ثلث مال ست که جد را بجای برادری گرفته مسئله از پنج باعتبار
رؤس کنند و تصحیح از شش بهتر پنج اولا در مخرج نصف و ثانیا در دو که عدد رؤس اختین علاتیه ست جد
و اخت اعیانیه را ده و باقی دو بهره و اخت علاتیه بهر سد و اگر بجای دو اخت علاتیه یک اخت علاتیه باشد از کیم
بهره نبرد زیرا که درین صورت مقاسمه برای جد افضل ست و مسئله باعتبار رؤس از چهار خواهد بود دو بجد و دو
اعیانیه خواهد رسید و اخت علاتیه خائب و خاسر خارج خواهد شد ۵ مختلط گر با جد صاحب حصه دگر
پس جد بعد فرض سهیم میگیرد انفع سه امور که ازان ست باشد مقاسمه یک چیز مثل زوج و جد و برادر
ثلث باقی باشد هیچ چون دو اخت و جده و جد ثالث آن سدس از جمله مال بنت و اخوین و جد و جده مثالش یعنی
اگر با جد و بنی الاعیان یا بنی العلات یا هر دو ذو سهمی دیگر مختلط شود پس جد بعد فرض ذو سهم مذکور انفع سه امر
میگیرد یکی ازان سه امر مقاسمه باشد مثل زوج و جد و اخ اعیانی یا علاتی که بوجود نصف درین صورت مسئله از دو ست
و تصحیح از چهار و بصورت مقاسمه جد را ربع میرسد و آن افضل است از سدس مال و از ثلث ما بقی دوم ازان سه امر
ثلث بقیه که بعد ادای فرض ذی سهم دیگر مثل دو برادر و اخت واحده و جده و جد که مسئله درین صورت از وجود
سدس که فرض جده ست از شش باشد و بعد ادای فریضه جده پنج باقی می ماند چون ازان ثلث صحیح نیست اصل
مسئله را در مخرج ثلث ضرب کنند هژده حاصل شود همان تصحیح مسئله ست جده را سه ازان بدهند و در پانزده
باقی ثلثش را که پنج باشد بجد بدهند و بقیه عشره را بر اخوین و اخت للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند پس اینجا ثلث ما بقی

برای جد انفع از مقاسمه و سدس جمیع مال ست چه در صورت مقاسمه تصحیح مسئله از چهل و دو ست و ده از ان جد را بمقاسمه
میرسد و بدیهی ست که پنج جزو از هجده اکثر ست از ده جزو از چهل و دو و در تقدیر سدس جمیع مال تصحیح از سی باشد پنج
از ان بجد رسد و پنج جزو از سی بالبداهة کمتر ست از پنج جزو از هجده و سوم از ان سه امر سدس از جمیع مال متروک ست
ست مثالش یک بنت و دو اخ و جد و جده اصل مسئله بوجه اجتماع نصف و سدس از شش ست سدس آن
که یکی باشد بجد میرسد و بر تقدیر مقاسمه و اعطای ثلث مابقی دو ثلث از یک سدس بجد خواهد رسید و اکثر ست سدس
جمیع مال و درینصورت محتاج بیان نیست ۵ مابقی را ثلث صحیح چو نیست × پس ببین اصل مسئله را ز چیست ×
ضرب کن مخرج ثلث در اصل × تا که سهل شود ثلث را فصل × این بیان قاعده است که چون ثلث باقی از ترکه بعد
اعطای نصیب ذوی السهم دیگر سوای اخوه و اخوات برای جد انفع و بهتر باشد و مابقی را ثلث صحیح نیست پس اصل مسئله
را ببین که از چیست و مخرج ثلث را که سه باشد در اصل مسئله ضرب کن تا که جدا کردن ثلث از حاصل ضرب سهل شود
و همان تصحیح مسئله باشد مثالش گذشت ۵ چون گذارد زنی جد و مادر × اخت عینی و دختر و شوهر × پس سدس
ست حق جد بهیچ × حجب اخت را ز سد × مسئله اصل از دوازده و ان × لکن از عول سیزده گردان ۱۳ این مثالی ست
که در وی سدس کل مال برای جد انفع ست از مقاسمه و از ثلث مابقی بعد نصیب ذی الفرض دیگر هر چند مثالش
ذکر یافت لکن وجه ایراد این مثال درینجا برای آنست که اخت اعیانیه یا اخت علاتیه گو محجوب بجد نیست لکن در بعض
احیان مع الجد وارث نمی شود با آنکه چنین مسائل عائله نیز می باشند و خلاصه مضمونش آنکه چون زنی میرد و جد و ام
و اخت اعیانیه و بنت و شوهر گذارد پس سدس درینجا در حق جد بهتر از مقاسمه ثلث مابقی ست و اخت اعیانیه را هیچ
چیزی نمیرسد و اگر بجای اعیانیه علاتیه باشد بدرجه اولی او را چیزی نخواهد رسید لهذا آنرا ذکر نکرد پس اگرچه اصل مسئله بسبب
اجتماع نصف و ربع و سدس از دوازده ست لکن از عول سیزده میشود نصف آن که شش باشد حق بنت ست و ربع آن
که سه بود سهم زوج ست و سدس که دو باشد حصه جد ست باقی ماند یک و حق مادر سدس ست که دو باشد درینصورت
یکی افزوده سیزده نمایند و اخت را که با بنت عصبه شده بود چیزی نمیرسد و وجه خیریت سدس جمیع مال از مقاسمه آنست که چون
زوج و بنت و ام یازده سهام حق خود گرفتند یک باقی ماند اگر میان جد و اخت مقاسمه کنند دو ثلث از یک بجد خواهد
رسید و دو سهم سیزده بالبداهة اکثر از ثلث ست و وجه خیریتش از ثلث مابقی ظاهر ست که این ثلث از سهم مقاسمه هم کمتر ست

۵ نزد زید ابن ثابت از اخوات     خواه اعیانی اند یا علات     هیچ یک نیست از ذوات الفرض     با جد الا در اکدریه بعرض
زوج و ام جد و اخت اعیانی     صورت اکدریه را دانی     در حق جد مقاسمه بهتر     که برو ضعف حصه تو اسم
مسئله از شش و بنه عائل     صحت از بست و هفت گر حاصل     گر دو اخت اند جای یک اینجا     یا بجایش برادرست تنها
نیست ره عول و اکدریه را     سدس کل برای جد اولی     یعنی نزد زید ابن ثابت هیچیکی از اخوات اعیانیه و علاتیه

از ذوات الفرض نیست بلکه عصبه است مگر در مسئله اکدریه که اخت بالعرض یعنی بعروض عارضی ذوات الفرض گردیده
و مراد از بالعرض آنست که اگر اخت واحده تنها بدون خواهری دیگر یا برادری بود و نیز بصورت نگردانیدنش از ذوات
الفرض بالکلیه محروم از میراث می شد در عداد ارباب فرایض معدود می گردید و وجه تسمیه این مسئله باکدریه آنست
که این صورت مسئله در قبیله بنی اکدر واقع شده و صورتش آنست که زنی مرد و زوج و ام و جد و اخت اعیانیه گذاشت و بجای
اعیانیه اگر علاتیه باشد نیز مسئله از اکدریت خارج نشود شوهر را نصف و مادر را ثلث و جد را سدس و خواهر را نصف میرسد
اصل مسئله از شش است و بنه عول میکند و اینجا در حق جد مقاسمه بهتر است از سدس جمیع مال که یک از شش باشد و بهتر
از ثلث ما بقی بعد نصیب زوج و ام است که یک سدس کامل و ثلث یک سدس از شش باشد و وجه خیریت مقاسمه
آنست که حصه خواهر خواهد یافت از بست و هفت هشت با و خواهد رسید زیرا که از عول حصه جد یک است و حصه خواهر
سه هر گاه مقاسمه نمایند مجموع سهام هر دو چهار و تقسیمش بر رؤس هر دو که بمنزله سه اخت اند مستقیم نمیشود پس نه را
در سه ضرب کنند بیست و هفت میشود نه از ان حق شوهر است و شش نصیب مادر و سه سهم جد و نه حظ اخت و بعد ضم
نصیب جد با حصه اخت دوازده می شوند چون آنرا میان هر دو مقاسمه نمایند هشت بجد و چهار باخت خواهد رسید
پس بدین طرز اینجا اخت را اولا صاحب فرض ساختند تا بالکلیه از میراث محروم نشود و بالآخر عصبه گردانیدند که نصیبش در نصیب
جد از دیاد نپذیرد و در مسئله متقدمه نسبت از ذات الفرض شدن اخت مانع بود بنا بر علیه اخت از ارث خطی نبرد
و اگر بجای اخت درین مسئله دو اخت باشند یا تنها یک اخ در باشند پس این مسئله عائله و اکدریه باقی نماند چه اگر دو خواهر
بجای یکی باشند حق مادر را از ثلث بسدس رد میکنند و از شش که اصل مسئله است سه بزوج و یک بام و یک بجد و دو
باختین خواهد رسید و مقاسمه و سدس کل درینصورت یک حال دارد و از ثلث ما بقی بهتر است و اگر یک اخ
بجای اخت باشند هم مسئله از شش و سدس که یک باشد بوجه فرضیت بجد میرسد و اخ را که عصبه است چیزی نمیرسد
و درینصورت سدس برای جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است و نزد امامیه درینصورت نصف حق زوج و ثلث حق مادر و مابقی
و باقی حق اورد و اخوا هد بود و سدس بجد استحبابا میرسد و در مسائل جد اختلافی که میان شیعه و اهل سنت است در احوال
جد گذشت حاجت باعاده ندارد بیان مناسخه مردان که غنا ممتنع داشت و ورثه مستحق مال گذاشت و وارثی
قبل قسمت متروکه نیز راه عدم نمود سلوک سهم او حظ دیگران گردید و نوبت تقسیمش ولی نرسید که از بنها یکی هم در
گذشت آنکسان را که وارث خود داشت همچنین چند بطن دیگر گذشت که تقسیم مال نشد تا ضمیمه نام این انتقال ای جانان
در تسمیه مناسخه میدانی مناسخه در لغت بمعنی نقل و تحویل است و در اصطلاح این علم عبارت از انتقال حصص ورثه
است قبل القسمة بسبب موت آنها بوارثان شان چنانچه از ظلم همین معنی مفهوم میشود که شخصی وفات کرد و ورثه
مستحقین مال خود گذاشت و وارثی از ورثه مذکوره قبل قسمت متروکه مورث خود نیز راه عدم پیمود و سهم این متوفی ثانی

بیان مناسخه

حظ دیگر وارثان هیچ دش گردید لکن هنوز نوبت تقسیمش نرسیده بود که یکی از ورثه متوفی ثانی هم هر دو کسانی را که
وارث خود داشت بگذاشت همچنین چند بطن دیگر الغرض که در تقسیم مال تاخیر شد و یکی بعد دیگری مرد نام این قسم انتقال در شریعت
مناسخه ست ٥ وارث میت دوم بعمل نیست که غیر وارثان اول هست هر یک و نیز قسمت هم که از یک جنس وارث
اند بهم پس دوم میت ست کالمحجوب بل کالمعدوم لیکن شود محسوب میگوید که هرگاه صورت مناسخه متحقق شد پس باید
که اگر وارثان میت دوم در عمل مناسخه غیر وارثان میت اول نیستند و در قسمت هم انداخال واخراج میت ثانی تغییری و تبدلی
واقع نمیشود که همه ورثه از یک جنس بهم شده پس میت دوم مثل محجوب ست بل کالمعدوم لیکن محسوب شود گو با وجود دش در میان
شود چنانچه شخصی مرد و چهار پسر و چهار دختر از بطن زن واحد گذاشت پس یکی از پسران یا دختران مذکور مرد و وارثی
غیر ازین اخوه و اخوات خود نگذاشت پس ترکه میت اول بر بنین و بنات اسباللذکر مثل حظ الانثیین منقسم خواهد شد ٥ و اگر
غیر یکدیگر اند یا تغیر بقسمت ست اگر ابتدا کن به میت اول ساز تصحیح بی قصور و خلل و به هر وارثی از ان تصحیح سهم
هرچه کرده متقبح پس تصحیح میت دیگر کوش و آنکه بحصه اش نگه صحت مسئله با باقی الید که بنوعی مماثلت دارد ضرب
قسمت دران ندارد کار مسئله را بحال خود بگذارد یعنی اگر وارثان غیر یکدیگر اند ای ورثه میت ثانی غیر وارثان
میت اول اند یا با وجود اتحاد ورثه تغییری در قسمت ثانی واقع میشود درین هر دو صورت ابتدای عمل مناسخه از میت
اول باید کرد و تصحیح مسئله میت اول بلا قصور و خلل باید نمود و سهام هر وارثی که متقبح شده به هر یکی باید داد بعد ازان تصحیح
میت دیگر کوشید و بحصه میت ثانی که از ترکه میت اول بوی رسیده و باقی الید او همان ست نظر باید کرد که آنرا با تصحیح مسئله
داتش کدام نسبت ست اگر تصحیح مسئله اش با باقی الید بنوعی از انواع مماثلت دارد یعنی خواه تماثل حقیقی ست یا تماثل
حکمی که تداخل باشد بصورتیکه باقی الید اکثر از تصحیح بود ورنه درست ضرب و قسمت کاری ندارد و مسئله مصحح را بحال خود
گذارند و باقی الیدش را بر ورثه اش قسمت نمایند مثال تغییر در قسمت با وجود اتحاد ورثه میت اول و ثانی شخصی مرد و یک
پسر از یک زوجه و سه دختر از زوجه دیگر گذاشت پس دختری ازینها مرد و یک برادر علاتی و دو خواهر اعیانیه گذاشت در تصحیح
مسئله میت اولی از پنج خواهد بود و به پسر دو و یک یک بهر دختر خواهد رسید و مسئله میت ثانی بوجود ثلثین از سه ست و ثلثیش
هر دو خواهران اعیانیه را و باقی یک ثلث برادر علاتی میرسد پس میان هر دو تقسیم تغیر ظاهر شد و مثال اتحاد ورثه با استواء
بصورت مناسخه در آخر این فصل مشرح خواهد شد ٥ نسبت باقی الیدش با تصحیح استقامت پذیرد بالتصریح پس یعنی اگر
توافق ست وفق تصحیح دوم را بدست آن را با اولین تصحیح تا شود مسئله درست وفق تصحیح یعنی اگر باقی الید
دیگر با تصحیح مسئله همان میت صراحتا بلا کسر استقامت پذیر نیست پس اگر میان تصحیح و باقی الید نوعی از انواع توافق حقیقی
یا حکمی باشد وفق تصحیح دیگر را حاصل کرده و در تصحیح اولین ضرب باید کرد مسئله درست تصحیح شود و پس اگر باقی
الید میت دیگر را از ضرب تصحیح نصیب شده تصحیح وی با انقسام صحیح منقسم خواهد شد و مراد از توافق حکمی مداخلت

ست که مافی الید اقل از تصحیح باشد ۵ ور تباین بود پس وانا بعد از تقسیم اول آخر را مخرج هر دو مسئله بشمار ٭ حاصل
ضرب هر دو جای یا رند یعنی و اگر میان تصحیح مسئله میت ثانی و مافی الید ش تباین بود پس تصحیح دیگر را در تصحیح اول ضرب
کن و حاصل ضرب در هر دو جا یعنی در صورت توافق و در صورت تباین مخرج هر دو مسئله ای تصحیح هر دو صورت
مذکوره شمار کن ۵ پس تصحیح سوم بعد ازین بجا آور و درین سوم را بمقام دوم ساز ٭ جای اول بگیر مبلغ را ٭ پس عمل کن
ثانی و اولی ٭ آن ضوابط که گفته ام سابق ٭ کن مراعات آن درین لاحق ٭ بهمین نهج سابع و خامس ٭ ثانی مبلغ ست
چون سادس ٭ قاعده واجب الرعایت دان ٭ هکذا تا بلانهایت وان ٭ یعنی چون از تقسیم مسئله میت دوم فارغ
شدی پس تصحیح مسئله میت سوم مشغول شو واین میت سوم را بجای میت دوم بگردان و هرچه بعد تصحیح دوم مبلغ
اعداد مسئله میت اول شده بود آن مبلغ را بجای مسئله اول بگیر بعد ازان با این مبلغ و ثالث همان عمل کن که در مسئله
ثانیه و اولی عمل کرده و آن ضوابط که سابق گفته ام مراعاتش درین لاحق که ثالث باشد نیز بکن یعنی اولا مسئله میت
ثالث را تصحیح کن و ببین که میان تصحیح و مافی الید او کدام نسبت ست بصورت توافق و تباین وفق و کل تصحیح ثالث را در مبلغ
مذکور ضرب کن و حاصل ضرب را بهر دو صورت که توافق و تباین باشد مخرج هر سه مسئله شمار کن و بصورت تماثل میان
تصحیح و مافی الید احتیاج ضرب و تقسیم نیست بهمین نهج که طریقه تصحیح مسئله میت ثالث مذکور شد هر یک از میت چهارم و
پنجم نیز بجای ثانی ست مثل ششم که آنهم بجای ثانی ست و مبلغی که از تصحیح سوم حاصل شده اول مسئله میت چهارم باشد
مبلغی که از تقسیم چهارم حاصل شده اول مسئله میت پنجم باشد و مبلغی که از تصحیح پنجم حاصل شده اول مسئله میت ششم
باشد و همچنین قیاس بکن و برای تصحیح مسئله هر یکی ازین اموات قاعده تصحیح مذکوره از ملاحظه نسبت و ضرب وغیره بجا واجب
الرعایت و بهمین طریقه تقسیم تا بلانهایت باید دانست بدانکه لفظ دوم و سوم بتخفیف واو و تشدید یای آن هر دو در شعر
اساتذه آمده ۵ چون زنی فوت شد که مالی داشت ٭ وارثه زوج و بنت و ام بگذاشت ٭ زان میان زوج
والهروی گوید ۵ در نشوست معنی از لفظم خواندش دو جهان جهان سوم است
قبل قسمت مرد ٭ اب و ام زوجه حظ ارثش برد ٭ بعد ازان بنت مرد و وارثان ٭ بنت و ابنین و جده است بدان
پس بام ام پیام هرگ رسید ٭ زوج و اخوین وارث گردید ٭ این مثالیست جامع طرح تصحیح بهر سه صورت تداخل
و توافق و تباین و صورتش اینست

حمیده المسئله من ۱۲ ترد اسهم ۳ و تقسیمت سه فتصح من ۱۶ ثم تضرب سه فی ۴ فتصح من ۲ سه ثم تضرب سه فی ۴ فتصح من ۸ ۱۲

| زوج وصفت | بنت حامده | ام محموده |
| --- | --- | --- |
| ربع | نصف | سدس |
| ۳ | ۶ | ۲ |
| ۴ | ۹ | ۳ |
| ۸ | ۱۸ | ۶ |
| ۳۴ | ۶۴ | ۲۴ |

| بینهما تماثل | ما فی الید ۴ ثم ۸ ثم ۳۲ | وصهف المسئلة من ۴ |
|---|---|---|
| زوجه مشکوره | ام منعوته | اب موصوف |
| ربع | ثلث ما بقی | |
| ۱ | ۱ | ۲ |
| | ۲ | ۴ |
| ۲/۸ | ۸ | ۱۶ |

| بینهما توافق بالثلث | ما فی الید ۹ ثم ۱۸ ثم ۷۲ | | حامده المسئلة من ۶ |
|---|---|---|---|
| جده ام الام محموده | بنت وصیفه | ابن ناعت | ابن شاکر |
| سدس ۱ | ۱ | ۲ | ۲ |
| ۳ | ۳ | ۶ | ۶ |
| ۱۲ | ۱۲ | ۲۴ | ۲۴ |

| بینهما تباین | ما فی الید ۹ ثم ۳۶ | محموده المسئلة من ۲ تضرب فی ۲ فتصح من ۴ |
|---|---|---|
| اخ صبور | اخ شکور | زوج احمد |
| ۱ | ۱ | نصف |
| ۹ | ۹ | ۲/۸ |
| | ۱۲۸ | الاحیاء |

| موصوف | منعوته | مشکوره | شاکر | ناعت | وصیفه | احمد | شکور | صبور |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱۶ | ۸ | ۸ | ۲۴ | ۲۴ | ۱۲ | ۱۸ | ۹ | ۹ |

بدانکه درینصورت اصل مسئله حمیده بوجه اجتماع نصف وربع وسدس از دوازده ست چون سه بزوج وشش به بنت و دو بام داده شود یک باقی میماند پس مسئله رد یه ست اولا از اقل مخارج فرض من لا یرد علیه که چهار باشد مسئله کنند و یکی ازان بزوج دهند باقی سه بر سهام ثلثه بنت وسهم واحده ام که همگی چهار باشد مستقیم نیست ومیان این هردو تباین ست چهار را که مسئله زوج بود درین چهار که بمنزله روس ست ضرب نمایند واز شانزده حاصل ضرب تصحیح مسئله کنند چهار ازان بزوج ونه بنت سه بام خواهد رسید واصل مسئله زوج متوفی که محتوی مثال حالت تماثل میان تصحیح وما فی الید ست وربع از چهار باشد وما فی الیدش نیز چهار واین هردو متماثلین باهم مستقیم القسمت اند زوجه اش رایک و مادرش را نیز یک که ثلث ما بقی ست و پدرش را باقی دو وبعصوبت میرسد واصل مسئله بنت متوفاة که مشتمل بر مثال نسبت توافق در تصحیح وما فی الید ست بوجود سدس از شش باشد وما فی الید آن نه ومیان هردو توافق بالثلث ست پس دو را که ثلث شش وقایم مقام روس ست ومبلغ یعنی تصحیح اول که شانزده باشد ودر حکم اصل مسئله ست ضرب کنند حاصل قسمت که سی ودو باشد مخرج هردو مسئله بود و درینصورت ما فی الید این بنت حمیده که دو سه ازان

و دوازده بهر دو ابن و سه بنت وی خواهد رسید و اصل مسئله ام متوفاة که متضمن مثال تباین ما بین تصحیح و مافی الید ست بوجود نصف از دو باشد و تصحیحش از چهار که با نه مافی الید تباین دارد پس چهار را در مبلغ که سی و دو بود ضرب نماید یکصد و بست و هشت حاصل شود که همان مخرج مسائل و از آن تصحیح بطون اربعه است پس مافی الید ابی و شش بهر ساد هجده سهام زوج ست و هجده سهام اخوین که بهر یکی نه میرسد طریقه استخراج سهام ورثه میت اول و آخر در مناسخه از مبلغ ۵ بهر او را که حصه هر یک بشنو از من طریقه اینکه گر تصحیح اول ثانی بست مبنوتی که میدانی حصه وارثان اول را از تصحیح و بین اینجا حصه وارثان آن دیگر زن بمافی الید همان دیگر اگر خواهی که سهام ورثه هر یک اموات از مبلغ تصحیح بر آری پس طریقه اینست که اگر در تصحیح اول و دیگر مبنوتی معلوم یعنی تباین بست سهام وارثان میت اول در تصحیح دیگر ضرب کنند ای حصه هر وارث را از بطونیکه فوق بطن اخیر مناسخه باشند در تصحیح اخیر ضرب نموده حاصل ضرب را حصه آن وارث دانند و طریقه استخراج سهام وارثان آن میت دیگر که خاتم المناسخه و بطن اخیر بود نیست که حصه این وارثان را که از تصحیح مسئله مورث بایشان رسیده در جمیع مافی الید همین میت دیگر که سورث آنهاست ضرب کنند حاصل ضرب حصه اش خواهد بود ۵ هر دو باهم موافق اند اگر گرچه مضروب بست سهم مگر وفق تصحیح و وفق مافی الید بهر ضرب سهام می باید یعنی اگر هر یک از تصحیح اول و اخیر باهم متوافق ست پس درین صورت هم اگرچه برای دریافت سهام هر یک از ورثه میت اول و دیگر مضروب سهام هر یک ست لکن برای ضرب سهام ورثه اول مضروب فیه وفق تصحیح اخیر ست و برای ضرب سهام ورثه اخیر مضروب فیه وفق مافی الید می باید خلاصه اینکه بصورت توافق سهام ورثه اول را در وفق تصحیح و سهام ورثه اخیر را در وفق مافی الید ضرب کرده حاصل ضرب را سهام مصححه شمارند بیان ذوی الارحام ۵ هست توریث ذوی رحم منقول از کبار صحابه مقبول هست مختار بوحنیفه همین همبرین اند صاحبین گزین لیک زید ابن ثابت قمقام نیست قایل بارث ذوالارحام هست مختار مالک این مذهب رفته هم شافعی بدین مشرب بدانکه ذو رحم بفتح را و کسر حای مهمله در لغت بمعنی صاحب قرابت ست و در شرع هر قریبی که سوای ارباب فرایض و عصبات باشد چنانکه بعد ازین مذکور ست پس توریث ذو رحم از کبار صحابه و اکثر اینها مثل عمر فاروق و علی مرتضی و ابن مسعود و ابی عبیده جراح و معاذ بن جبل و ابی الدردا و غیرهم رضی الله عنهم منقول شده و در روایتی از ابن عباس هم آمده و علقمه و ابراهیم و شریح و حسن و ابن سیرین و عطا و مجاهد از تابعین هم بدان رفته اند و همین حکم مختار امام ابوحنیفه ست و بر همین اند صاحبین برگزیده که ابی یوسف و محمد اند فلهذا بهمین حکم رفته و علمای امامیه هم توریث ذوی الارحام اختیار نموده اند و بعض عصبات مصطلح اهل سنت شامل کرده اند چنانچه در مابعد ذکرش خواهد آمد لکن زید ابن ثابت از زمره صحابه قایل وراثت ذوی الارحام نیست و روایتی شاذ از ابن

طریقه تخریج سهام ورثه میت اول و آخر در مناسخه

بیان ذوی الارحام

عباس رض نیز همچنین ست و سعید ابن مسیب و سعید ابن جبیر از تابعین هم بدین رفته اند و مختار امام مالک هم همین مذهب ست
و امام شافعی نیز باین مشرب رفته و مقام بفتح قاف و ضم آن بمعنی سردار و سید قوم ست ف عصبهٔ قریبی که میت آن
ذی سهم × عصبه نیز نیست امی فهم × هست در شرع ذو رحم نامش × منقسم دان بچار اقسامش × یعنی آن صاحب
قرابت که ذی سهم مقدر و عصبه نیست در شرع نام آن ذو رحم ست و آن منقسم بچار صنف ست ف صنف اول
بجانب اموات × آنکه شد منتهی بدخل بنات × اول اولاد دختران پسر × بعد ازان نسل دختران بنت × صنف اول از اصناف اربعه که بجانب
میت بدخل دختران منتهی و منتسب باشند یعنی چون بطرف میت آنرا نسبت کنند واسطهٔ این نسبت بنت واقع
شود و مقدم آنها اولاد دختران صلبی اگرچه فروتر باشند باید شمرد و بعد انها اولاد دختران پسر میت ست اگرچه
فروتر باشند ف صنف ثانی که هست موتی را × انتما جانبش ولی آنجا × نبود غیر دخل ام بالذات × اعنی اجداد
فاسد و جدات × صنف ثانی از اصناف اربعه آنست که موتی را بجانب وی انتساب باشد لکن آن انتساب بغیر دخل
ام نباشد یعنی دران انتساب ام بالذات واسطهٔ نسبت شود و مراد ازان اجداد فاسد اند و جدات فاسده که میت بواسطهٔ
ام خویش بطرف آنها منتسب می شود ف صنف ثالث که انتمای آن × سوی ابوین میت ست عیان × نسل
اخت و بنات اخ و انی × نیز ابنای اخ لام خوانی × صنف ثالث از اصناف اربعه آنکس ست که انتسابش بطرف
ابوین میت ظاهر باشد یعنی هرگاه بطرف میت آنرا نسبت کنند اب یا ام واسطهٔ نسبت واقع شود و این صنف اولاد
اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه ست و همچنین بنات اخوة اعیانی و علاتی و اخیافی ست و نیز ازین صنف پسران اخ
اخیافی اند ف صنف رابع که منتمی ست همان × سوی جدین و جدتین ایجان × عمه و خال و خالهٔ اموات × عم
لام نیز ای ستوده صفات × صنف رابع از اصناف اربعه که همان منتسب است بطرف هر دو جد میت که اب الاب
و اب الام باشند و بطرف هر دو جدهٔ میت که ام الاب و ام الام باشند و آن عمهٔ میت ست که اگر خواهر اعیانیه و علاتیه
پدر میت ست منتسب بجد پدری میت خواهد بود و اگر خواهر اخیافیهٔ پدر میت ست منتمی بسوی جدهٔ پدری میت خواهد
بود و دیگر ازین صنف خال و خالهٔ میت ست که اگر برادر و خواهر اعیانیه و علاتیهٔ مادر میت ست منسوب بسوی جد مادری
میت خواهد بود و اگر برادر و خواهر اخیافیهٔ مادر میت ست منتمی بسوی جدهٔ مادری میت خواهد بود و دیگر ازین صنف عم اخیافی
میت ست یعنی برادر اخیافی پدر میت که منتمی بجدهٔ پدری میت ست و اعمام اعیانی و علاتی از عصبات اند نه از ذوی
الارحام اینست اصناف اربعهٔ ذوی الارحام و هرکه بواسطهٔ یکی ازین اصناف مذکوره منتمی شود آنهم از ذوی الارحام
باشد لکن بعض ذوی الارحام ازین اصناف خارج اند مثل اعمام ابوین میت و اخوال آنها همچنین عمه و خالهٔ
جدین و جدتین میت مگر آنکه مکلف در صنف رابع درج نماینده و مراد از جدین و جدتین اعم ازان گیرند که بدرجهٔ اولی باشند یا فوق
آن ف از ابو یوسف چنین مرویست × که همین بوحنیفه را مرضی ست × وز محمد روایت ست درین × که بقول

امام اعظم درین صنف ثانی ست اقرب الاصناف × بعد ازان اول از ره انصاف × باید دانست که در تقدیم و تاخیر
اصناف اربعه مذکوره از امام ابوحنیفه رحمه الله روایات مختلفه مروی شده از ابی یوسف رحمه الله و نیز از حسن بن زیاد
چنین مرویست که بهمین ترتیب اصناف مرضی امام ابوحنیفه ست و همچنین ابن سماعه از محمد بن الحسن از امام روایت
کرده که اقدم الاصناف اول ست بعد ازان دوم پس سوم پس چهارم مثل ترتیب عصبات که اقدم آنها جزء میت است
بعد ازان اصل اوست بعد از وی جزء اب بعد ازان جزء جد و همین روایت ابی یوسف رحمه الله مفتی به ست و درین
مقام و همین ترتیب در توریث این اصناف مختار علمای امامیه ست لکن فرق اینست که نزد ایشان صنف ثانی و صنف
ثالث در یک درجه اند که عند الاجتماع باهم وارث توانند شد و یکی مانع ارث دیگری نخواهد گردید و ابوسلیمان از محمد
رحمه الله روایت کرده و آن روایت اینست که امام ابوحنیفه چنین فرموده که اقرب الاصناف صنف ثانی ست و صنف
اول بعد از صنف ثانی ست بمقتضای انصاف زیرا که جد ابو الام از اولاد بنات اقوی و اعلی ست چه زنی که در درجه
اوست یعنی ام الام ذات الفرض ست و زنیکه محاذی ابن البنت ای بنت البنت از ذوات الفرض نیست و نیز جد
اب الام در قصاص میت اگر میت قاتلش شده باشد کشته نشود و ولد بنت میت کشته میشود ه هست مختار صاحبین امام
که میان صنوف ذوی الارحام × صنف ثالث مقدم ست ای اجداد مراد اب الام از زمره اجداد × یعنی این هر دو روایت
از امام ابوحنیفه رحمه الله و لکن مختار ابی یوسف و محمد رحمهما الله اینست که از میان اصناف ذوی الارحام صنف ثالث که
اولاد اخوات و بنات اخوة و ابنای اخوة لام باشند بر اب الام از زمره اجداد مقدم ست و راد الفتح را تخمین و ال
مهملین یعنی نهی و بهار در آمد میان صنف اول ذوی الارحام ه هر که اقرب بمیت از اینها ست × بهر ارث
اقدم و اولی ست × پس بنات بنات وان اول × از بنات بنات ابن اینجا × و مساوی رتبه اند بهم × زان میان
نسل وارث ست اقدم × پس از اینجا ست بنت بنت پسر اقدم از ابن دختر دختر × بعد ازان که از بیان ترتیب اصناف
ذوی الارحام فراغت شد شرح کیفیت توریث آنها ضرور افتاد پس اول حال توریث صنف اول بیان میکند و میگوید
که اگر از صنف اول چند شخص یافته شوند پس هر که قریب تر بمیت باشد بمیراث همان اقدم و اولی ست بنا برین قاعده
بنت البنت که مدلی سوی میت بیک واسطه ست اولی باشد از بنت بنت الابن که منتسب بمیت بدو واسطه ست
اگرچه واسطه ایشان اقوی ست باتفاق فریقین و اگر هر یکی از آنها در رتبه و درجه باهم برابر باشند که همه ایشان هر یکی متساوی
القرب باشند از میان آنها اولاد وارث یعنی نسل اهل فرض از اولاد ذوی الارحام اقدم بارث ست پس همین بنت بنت
الابن که دختر زن ذات الفرض ست اقدم و اولی از ابن بنت البنت باشد که هر چند خود ایشان اقوی ست لکن صیرورت
الرحم ست و نزد امامیه بحسب اختیار شیعه ست اولاد پسر را اگرچه انثی باشد ضعف اولاد دختر اگرچه ذکر باشد میرسد
و در اولاد اولاد هر یکی للذکر مثل حظ الانثیین منقسم میگردد و پدر و مادر میت حاجب اینها نمی شوند ه گر مساوی ست

بیان صنف اول از ذوی الارحام

هر یک × نیست از نسل وارثی هیچ یک × یا بود نسل وارثی هر یک × پس ابو یوسف و حسن × هیچ یک × قسمت مال بر
سر ابدان × و در فروعات کرده اند بیان × هر زنی راست نصف حصه مرد × با صوریش نظر نباید کرد × بل خلاف موافق
شان یکسان × هست در مردی و زنی ابدان × یعنی اگر هر یکی از انها مساوی الدرجه هست و هیچ یک از انها از اولاد
وارثی نیست مثل بنت ابن البنت و ابن بنت البنت یا هر یکی از انها از اولاد وارثی هست مثل ابن بنت
الابن و بنت بنت الابن پس در صورت ابی یوسف رحمه الله در قول اخیر خود و حسن بن زیاد که یکی از اصحاب امام
ابی حنیفه رحمه الله است قسمت مال متروک در فروعات موجوده بر سر ابدان بیان کرده که در موجودین للذکر ضعف الانثی
تقسیم نمایند و نظر بذکورت و انوثت اصول این فروعات نکنند بل مخالفت و موافقت اصول در ذکورت و انوثت
یکسان شمارند مثلا بنت ابن البنت و ابن بنت البنت که مال بینهما للذکر حظ الانثیین تقسیم خواهد شد و ذکورت ابن البنت
و انوثت ام الابن ملحوظ نخواهد گردید و در صورت نزد امامیه صفت ذکورت و انوثت طبقه اولی و واسطه اولین هست
اگر هر یکی از انها از یک صنف اند چنانچه در مثال هست فروع انها للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و اگر مختلف الصنف اند
دو حصه باولاد پسری و یک حصه باولاد دختری دهند و ذکورت و انوثت فروع را ملاحظه نکنند چنانچه بنت بنت الابن
و ابن ابن البنت که نزد حنفیه بنت را یک ثلث و ابن را دو ثلث هست و نزد امامیه بنت را دو ثلث و ابن را یک ثلث باشد
۵ نزد محمد در اتفاق اصول × رای ابو یوسف و حسن منقول × در خلاف هست و صفات اصول × قسمتش بر اصول
شد منقول × حصه اصل را بفرع دهند × بخلاف فروع [illegible] چون از بیان منقول ابی یوسف رحمه الله فراغت
حاصل شد اکنون گوش بر قول محمد رحمه الله باید نهاد که از محمد رحمه الله بصورت اتفاق صفت اصول در ذکورت
و انوثت رای ابو یوسف و حسن بعینه منقول هست و اگر در صفات ذکورت و انوثت اصول اختلاف هست از محمد
رحمه الله قسمت آن مال بر اصول منقول شده که اولا مال را بر اصول مختلفه تقسیم کرده حصه هر اصل را
بفرعش بدهند با اختلاف ذکورت و انوثت فروع متوجه نشوند ۵ پسری گر بود و یک دختری هم بود
زوجت دیگر هست بالاتفاق قسمت مال × بهر زن نیمه نصیب رجال × هست این مثالیست که حکم ابو یوسف و محمد
رحمهما الله در صورت یکی هست که اگر میتی را یک ابن البنت و یک بنت البنت مال هست باتفاق [illegible]
و حسن میان این هر دو برای زن نصف حصه مرد باشد که نزد ابو یوسف و حسن باعتبار ابدان فروع و صفات آنها
و نزد محمد رحمه الله باتفاق صفت اصول دو ثلث به ابن و یک ثلث به بنت خواهد رسید و نزد امامیه نیز که بالمثال
هر دو صفت انقسام یافته حصه بنت بولدش خواهد رسید ۵ ور یکی ابن بنت را [illegible] و آن دگر ابن بنت بنت
دگر بود نزد آن هر دو طور قسمت آن × در فروع هست بر سر ابدان × لیک [illegible] × در اصول هست [illegible]
بطن ثانی محل قسمت دان × حق هر اصل ده بفرع همان × این مثالیست که در آن حکم ابو یوسف و محمد [illegible]

مختلف است که اگر یکی بنت ابن البنت و دیگری ابن بنت البنت است نزد یک ابو یوسف و حسن رحمهما الله طریقه تقسیم
آن در فروع برابدان است اثلاثا دو ثلث با ابن بنت البنت و یک ثلث به بنت ابن البنت رسد و طریق محمد رحمه الله قسمت این که در نسبت
و در اصول است یعنی بطن ثانی را محل قسمت دانند که اول محل اختلاف به ذکورة و انوثت همانست پس مال را
اثلاثا قسمت کرده دو ثلث به بنت ابن البنت حق پدرش و یک ثلث با ابن بنت البنت حصه مادرش بدهند و نزد
اما سیم نظر با اصول هر دو و انصاف گاه هر یک تقسیم نمایند ۵ و در بطون کثیر مختلف اند × پس بقول محمد ای و لیند قسمت
مال اولا باید بر خلاف یکه اولا را باید × پس دو فرقه کن از ذکور و اناث × جمع کن حظ هر فریق جدا × پس با اولاد هر دو طائفه
ببین که کجا هست اختلاف در بین × قسمت حظ هر دو اصناف × کن بر اعلی الخلاف این اختلاف × باز انجا جماعه زن و
مرد × مثل سابق دو فرقه باید کرد × همچنین تا نهایت اعمال × طور تفریق هست قسمت مال × یعنی واگر از ذوی
الارحام تا جدات و اجداد آنها که بنات و ابناء متساویة الدرجات میت باشند بطون کثیرة الوسائط مختلفة لصفات
اند پس بقول محمد رحمه الله قسمت مال ابتدا از اختلافی باید که اولا پیدا شده یعنی در بطنیکه اول اختلاف بصفت ذکورت
و انوثت وقع شده مال متروک را اولا قسمت نمائی پس در همان بطن دو فرقه بکن یکی فرقه ذکور و دیگر فرقه نساء و سهام
هر فریق را از این هر دو فرقه جدا جدا جمع کن بعد از ان با اولاد هر دو طائفه مذکوره ببین که اختلاف ذکورت و انوثت در کجا
کجاست هر جا که اعلی الخلاف یعنی اول اختلاف ذکورت و انوثت در اولاد اینها یافته شود حظ اسلاف ای حصه هر فرقه
از ذکور و اناث بر خلاف و اولاد اینها قسمت کن همباز بعد قسمت این جماعه زن و مرد اعلی الخلاف از مثل سابق دو فرقه باید کرد
و همچنین نظر در اولاد این هر دو فرقه ثانیه باید نمود و همان عمل سابق را کار بند باید شد تا نهایت اعمال که عمل منتهی شود

همین طریقه فرقه فرقه کردن و قسمت مال بر آنها نمودن است مثالش اینست

مسئله نزد محمد رحمه الله از ۵ و تصحیح از ۶۰

[illegible]

| ١ | ٢ | ٣ | ٤ | ٥ | ٦ | ٧ | ٨ | ٩ | ١٠ | ١١ | ١٢ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | ابن | ابن | ابن |
| بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت |
| بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | ابن | ابن | ابن | بنت | بنت | ابن |
| بنت | بنت | بنت | ابن | ابن | ابن | بنت | بنت | ابن | بنت | بنت | بنت |
| بنت | بنت | ابن | بنت | ابن | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | ابنت | بنت |
| بنت | ابن | بنت | ابن | بنت | بنت | ابن | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت |
| ١ | ٢ | ٣ | ٤ | ٦ | ٧ | ٦ | ٤ | ٩ | ٤ | ٨ | ١٢ |

شخصی مذکور دوازده شخص از ذوی الارحام متساوی الرتبه در بطن سادس گذشت که نه از ان نسوان اند از اولاد بنات
و اناث و سه رجال از اولاد بنات و درین دوازده شخص احدی ولد وارث نیست پس تصحیح این مسئله نزد ابی یوسف
رحمه الله و پیروانش از پانزده ست باعتبار عدد رؤس للذکر ضعف الانثی میرسد و نزد محمد رحمه الله اصل مسئله از پانزده
ست و تصحیح از شصت زیرا که مال متروک را پانزده سهم کرده اولا بر اول بطن که سه ابن و نه بنت اند و عدد رؤس شان
پانزده تقسیم نمایند و ذکور را یک فرقه و اناث را یک گروه سهام هر یک را علیحده جمع کنند شش سهام ابنا و نه سهام بنات اند
و در بطون ما تحت اختلاف صفت ذکورت و انوثت جویند در بطن ثالث این اختلاف موجود ست که در اولاد ابنای ثلثه یک
ابن و دو بنت هستند چون شش را که حصه ابنای ثلثه ست میان ایها للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمایند بابن سه و بهر دو خواهران خواهد رسید پس
این هر دو بنات را یک فرقه کنند و ابن را یک فرقه و سهام ثلثه ابن با جز بن خمس که اختلافی در ان واقع نشده
رسانند و در فرقه هر دو بنات در بطن خامس اختلاف ست انجا تقسیم للذکر ضعف الانثی دو با ابن و یک به بنت رسید
بعینه بفروع هر یکی منتقل خواهد شد و نیز در بطن ثالث در اولاد فرقه بنات تسعه هم اختلاف ست که شش بنت و سه ابن اند
و اینها دوازده رؤس شدند که سهام تسعه این فرقه بر رؤس آنها مستقیم نمیشوند و میان سهام و رؤس توافق بالثلث
ست پس چهار که ثلث رؤس ست در اصل که پانزده بود ضرب کنند و از حاصل ضرب که شصت باشد تصحیح مسئله نمایند
و ازین تصحیح سهام فرقه ابنای ثلثه بطن اول بست و چهار گردید چهار از ان بفرع ابن اول که ولد عاشر ست و هشت بفرع
ابن ثانی که فرزند یازدهم ست و دوازده بفرع اخیر ابن ثالث که ولد دوازدهم ست خواهد رسید و سهام فرقه بنات که
سی و شش خواهد شد و در بطن ثالث تقسیم للانثی نصف الرجل بعده حق بنات شد و بعده حظ ابنای ثلثه باشند و هر یکی از
ذکور و اناث را تفریق بدو فرقه نموده در بطن رابع که بفرقه ذکور اختلاف ست نه با ابن و نه بهر دو بنت تقسیم کنند و حظ ابن بفرع
وی دهند و در فرقه هر دو بنت در بطن سادس اختلاف ست از نه سهام آنها در انجا سه به بنت و شش با ابن بدهند و در فرقه
بنات سته بطن ثالث که حق شان بیست و سهام ست در بطن رابع اختلاف واقع شده که از اولاد آنها سه بنت و سه ابن اند و هر دو
سهام بفرقه ابنا و شش به فرقه بنات میرسد و این فرقه ابنای ثلثه در بطن خامس به دو بنت و یک ابن مختلف شدند شش با ابن رسید
بفرعش منتقل خواهد شد و فرقه این بهر دو بنات در بطن سادس مختلف شده انجا چهار با ابن و دو به بنت خواهد رسید و این
فرقه بنات ثلثه در بطن رابع و در بطن خامس مختلف بیک ابن و دو بنت شده از شش سهام آنها سه با ابن و سه بهر دو بنات خواهد
رسید و سهم این ابن بعینه بفرعش منتقل خواهد شد و سهام بنات در بطن سادس بوجه اختلاف للذکر مثل حظ الانثیین منقسم خواهد شد
و درین صورت نزد علمای اثنا عشریه مسئله از پانزده ست و انقسام در بطن اول للذکر ضعف الانثی و حظ هر اصل

بفرعش رسانیده شود ۵ هم محمد رحمه الله اصل میگیرد صفت اصل و از فروع عدد و اگر از بنت بنت بنت بود و دو پسر دوار

انا ثلث بود بنیر از این بنت بنت دیگر بود شخص باشد که هر دو از بنت این و هر تا اشخاص هستند و یکی در بنت هم وارث اند بعضی

نیز وسش محل قسمت دان و بطن اعلی بخلاف ایشان که دران صفت اصل معتبر باشد و از فروع ست اعتبار عدد و می شود منقسم
بهفت سهام و همچنین میرسد بذو الارحام که بود و چهارم ابن از ان و مابقی حصه دو بنت بدان و حظ هر یک بفرع او بسیار
صحت از بیست و هشت دان بیکی و الا آمری دیگر که محمد رحمه الله توریث ذوی الارحام را بدان منشر و طا کرده بیان میکنند
و میگوید که دیگر نیست که محمد رحمه الله قسمت ترکات بر اهل صفت اصول که ذکورة و انوثت باشد میگیرد و عدد و از فروع
میگیرد که فرع هر یکی چند شخص اند مثالش بنیه صورتست

نزد محمد رحمه الله مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸ | و نزد ابی یوسف رحمه الله تصحیح از ۷

بکر

| | | |
|---|---|---|
| بنت | بنت | بنت |
| بنت | بنت | ابن |
| بنت | ابن | بنت |
| ابن | بنت | بنت |
| نزد محمد ۶ | ۶ | ۱۶ |
| نزد ابی یوسف ۴ | ۱ | ۲ |
| نزد امامیه ۲ | ۲ | ۴ |

که اگر منجمله ذوی الارحام دو پسر از بنت ابنت یک بنت وارث اناثه عدد فاسد خود بود و نیز یکدختر از ابن البنت بنت دیگر
مستحق اناثه مذکوره بماند و هم دو دختر از بنت الابن بنت ثالث وارث آن هستند پس نزد محمد بطن اعلی بخلاف محل قسمت
باید دانست لکن در آن بطن صفت ذکورت و انوثت از اصل معتبر باشد و اعتبار عدد از فروع ست پس بطن اعلی بخلاف درینجا
بطن ثانیست که صفت ذکورت و انوثت مختلف شده که یک ابن و دو بنت اند آن ابن را بانضمام عدد فروعش دو ابن
باید گرفت و یک دختر را ازین هر دو نیز باعتبار عدد فروع وی دو دختر باید شمرد و یکدختر را که فرعش یک ست واحده باید داشت
پس مجموع رؤس درین بطن هفت باشد که بنای مسئله بر هفت و بدین حصه ترکه میت بهفت سهام منقسم میشود و بطبقه یکی
از ذوی الارحام چنین حصه میرسد که چهار از ان سهم ابن بطن دوم ست و مابقی سه از ان حصه هر دو بنت بطن دوم و دو
از ان نصیب بنت ذات الفرعین و یک از ان حظ ذات فرع واحد بس نفعه ذکور و اناث جدا جدا کرده نصیب ابن
هر دو دختر النسق بدهند و سهام هر دو بنات را در بطن ثالث بر ابن و بنت که بجای بنتین ست علی السویه منقسم گردانند و
حصه هر یک بفرعش در بطن چهارم رسانند و چون در بطن سوم تقسیم انصافا ست و عدد سه نصفت صحیح ندارد اصل مسئله را
که هفت باشد در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند چهارده شود و در بطن رابع سه سهام بنت بنت البنت هر دو (یعنی سهام بنات ۱۲) مسئله
انصافا منقسم شود و نصف صحیح ندارد و باز چهارده را در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند بست و هشت میشود که از ان

تصحیح مسئله است و اگر خواهند چنین گویند که چون در بطن سوم انکسار بر نصیب دختران پسر واقع میشود و عدد رؤس بنات و ابن چهار
ست و آن با سه سهام تباین دارد پس اصل مسئله را در چهار ضرب کنند بیست و هشت میشود و بمذهب شیعه درین صورت مسئله
از سه ست و تصحیح از شش و دو دو بهر یک از بنات ثلثه انقسام یافته حصه هر یکی بفروع آن منتقل خواهد شد و حصه به بنت ابن
بنت البنت و یک یک بهر یکی از ابن بنتین خواهد رسید ۵ لیکن ابو یوسف اندرین صورت مال در فروع میکند قسمت ازو
چار زان میدهد بهر دو پسر و مابقی سه نصیب سه دختر یعنی هرچه مذکور شد طریقه محمد رحمه الله بود لکن ابو یوسف رحمه الله
درین مسئله مال متروک را ابتدا در فروع قسمت میکند پس باعتبار رؤس فروع مسئله از هفت باشد چهار ازان بهر دو پسران
بنتی ابن البنت دهد و مابقی سه سهم بهر سه دختران که بهر واحد ازان یک سهم رسد ۵ چون توریث جمیع دانشمندان از قرابت
جهات میگیرند نزد ابو یوسف اعتبار جهات در رؤس فروع دان بالذات هست نزد محمد موصوف در اصول اعتبار
آن معروف ازین تتمه مباحث صنف اول ست میگویند که چون در توریث ذوی الارحام جمیع دانشمند که علما و فقها
از قرابت جهات آن میگیرند که جهت قرابت واحد است یا متعدد پس نزد ابو یوسف رحمه الله علیه اعتبار جهات در ابدان فروع بالذات ست بلا
واسطه اصول که وی رضی الله عنه مال را بر فروع ابتدا تقسیم میکند و همین ست روایت صحیحه از وی رحمه الله مختار علمای ماورا النهر
و هرچه مختار فقهای عراق و خراسان ست که نزد وی رحمه الله علیه و ابن و صاحب جهت واحده را در توریث یکحال باشند و تثبیت مرجح و نزد محمد
رحمه الله اعتبار جهات در اصول ست نه فروع زیرا که اول ربط با اعلی بخلاف تقسیم میفرماید و نزد امام چون تقسیم ترکه بلحاظ اصول ست
احتیاج لحاظ جهات باقی نیست حصه هر اصل بفرع میرسد اگر فرع ذات جهتین ست حصه دو اصل خود خواهد یافت و گر
حصه یک اصل خود ۵ گر دو دختر بنت بنت بوده که همان ابن بنت رست ولد نیز از بنت دختر ثالث پسری هست
مال را وارث هست بر سه سهام قسمت مال نزد ابو یوسف بجهت خصال دو ثلث حق هر دو دختران و یک ثلث
حصه پسر رسان بطریق محمدی که گذشت ساز تصحیح آن بیست و هشت بیست دوزان بدختران بهری و شش ازان حصه پسر
سهمی لیک قول محمد ست اقوی هست در ذی رحم بران فتوی این مثال اعتبار جهات قرابت ست که اگر کسی میرد
وارث وی دو دختر بنت البنت باقی بود و همان هر دو دختر اولاد ابن البنت دیگر ست پس قرابت این هر دو دختر میت از دو جهت
ست یکی جهت پدری دیگر جهت مادری و نیز پسری از بنت البنت سوم وارث آن مال هست بدین صورت

نزد محمد مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸ — ونزد ابو یوسف رحمه مسئله از ۳

خالد

بنت — بنت — بنت

بنت ۲ — ابن ۴ — بنت ۱

ابن ۹

ست بلنتی ۲۲

درین صورت نزد ابو یوسف رحمه الله چون هر دو دختران ذوات الجهتین اند هر یک ازان بمنزله یک ابن باشد مسئله از سه
بود و مال را بر سه قسمت کرده دو ثلث مال حق هر دو دختران دانند و یک ثلث نصیب پسر رسانند پس هر یکی را
از ابن و بنتین یک یک سهم رسید و همچنین ست نزد فرقه اثنا عشریه بلکه باعتبار اصول آنها که سه بنت اند پس ترکه میت را
بر سه سهم قسمت کرده یک یک بهر یک از بنات ثلثه رسانیده حصه هر اصل بفرعش منتقل گردانند و بطریق محمدی که بیانش
گذشت یعنی موافق مذهب محمد رحمه الله تصحیح مسئله این صورت از بیست و هشت باید کرد و بدین طریق که در بطن ثانی که اعلی الخلاف ست تقسیم
کنند و دران بطن یک ابن ست بمنزله دو ابن که باعتبار جهات قرابت نزد وی در اصول ست و دو بنت اند یکی ازان بمنزله دو بنت
ست که هفت رؤس شدند پس مسئله از هفت باشد پس ازان چهار سهم ابن متعدد الفرع را و سه سهم و بنت دیگر را یک سهم برسد و ذکور
و اناث را طوایف جداگانه ساخته سهام اربعه پسر را بهر دو دخترانش رسانند و سهام ثلثه هر دو بنات را بفروع آنها که
یک ابن و دو بنت ست للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمایند چون سهام ثلثه با رؤس اربعه مباینت داشت چهار را در اصل
مسئله که هفت ست ضرب کنند و حاصل ضرب را که بیست و هشت ست تقسیم صحیح تقسیم نمایند بیست و دو وازان
هر دو دختران از طرف پدر و مادر آنها بدهند که هر یکی یازده برسد و شش ازان در حصه پسر نهند لکن قول محمد رحمه الله در
احکام ذوی الارحام اقوی و اشهر از هر دو روایت مرویه از امام ابی حنیفه رحمه الله ست و در مسایل ذوی الارحام همین بر
قول فتوی ست مگر علمای بخارا در مسایل ذوی الارحام و مسائل حیض بوجه الیسریت و سهولت بر قول ابو یوسف
رحمه الله فتوی داده اند بیان صنف ثانی ☙ اقرب صنف ثانی از موتی بهر میراث بردن ست اولی × و در تساوی
بمرتبه نزدیکی آنکه مدلی بوارث ست اولی × و در تساوی منازل آنهاست × متفق وصف من بهم بدلی ست ×
در قرابت هم اتحاد بود × منقسم برؤس شان بی کد × یعنی از صنف ثانی که اجداد و جدات فاسده اند هر که اقرب بموتی
باشد از جهت پدر یا مادر بهر بردن میراث از موتی اولی باشد باتفاق فقیهین پس اب الام اولی از اب ام الام و اب ام الاب
و همچنین اب ام الاب اولی از اب ام ام الاب و از اب ام اب الاب ست و برین قیاس حال جدات و در صورت تساوی
در مرتبه قرب ازین جماعه که تساوی القرابة اند هر که متصل و متوسل بوارث ست اولی بود نزد ابی سهیل فرائضی و ابی فضل خفاف
و علی بن عیسی بصری چنانکه اب ام الام اولی ست از اب اب الام که مدلی بام ام الام ست که جده صحیحه باشد و ابن اب
الام ست که جد فاسد بود و ابو سلیمان جرجانی و ابو علی بستی مدلی بوارث را بر مدلی بغیر وارث ترجیح و تفضیل نداده اند و در صورت
مذکوره هر دو را وارث میدانند همچنین ست مذهب امامیه و اگر منازل قرب و بعد و ادلاء بوارث و غیر وارث در یکدیگر مساوی ست
و صفت ذکورة و انوثة کسی که بواسطه اش هر یکی نسبت کرده شده نیز متفق و متحد ست یعنی بصورت تساوی مراتب قرب
و ادلاء بوارث و غیر وارث او صاف مدلی به هر یکی متحد ست که هر یکی بوصف ذکورة متصف ست یا بوصف انوثة و در جهت
قرابت هم اتحاد ست که هر یک از جانب اب میت ست یا هر واحد از طرف ام میت ست چنانچه اب ام الاب و ام

بیان صنف ثانی

اب ام الاب پس درین صورت ترکه را برابدان انها للذکر ضعف الانثی اثلاثا تقسیم نمایند باتفاق فریقین یعنی اولاد بیان مدلی
و مدلی به در فصل حجب گذشت سے وصف مدلی بهم اگر یابی مختلف یابیت که دریابی اول البطن کاختلاف دران بو
هست آنرا محل قسمت دان یعنی با وجود استوا منازل این صنف وصنف مدلی بهم که واسطه انتساب اند بسوی
میت اگر مختلف بذکورة و انوثت یابی پس ترا بایدتا دریافت کنی اول بطنی را که دران اختلاف واقع ست وآن بطن را
محل قسمت دانی وللذکر ضعف الانثی تقسیم کنی وطایفه نسا وزمره رجال را دو فرقه جداگانه گردانی چنانچه در صنف اول گذشت
نزد محمد رحمه الله مسئله از ۳ تصحیح از ۱۸

مکرم

| | | | |
|---|---|---|---|
| الاب | الاب | الاب | الاب |
| ام | ام | ام | ام |
| اب ۲ | ام ۱ | اب ۲ | ام ۱ |
| اب | اب | ام | ام |
| ۸ | ۴ | ۴ | ۲ |

درین صورت در مرتبه سوم اختلاف بذکورت و انوثت و اام دو واب ست که رؤس آنها شش باشند مسئله از شش بود چهار
سهام هر دو اب که یک فرقه ست و دو سهام هر دو ام که فرقه دیگر ست و در مرتبه چهارم رؤس اب وام فرقه رجال و اب ام
فرقه نسا سه ست و سهام هر یکی ازان فرقه با رؤس انها مباینت دارد پس شش را در سه که اعداد رؤس ست ضرب کرده
از حاصل ضرب که هجده باشد تصحیح مسئله نمایند دوازده که سهام هر دو اب در جه ثالثه ست باب و ام آنها در درجه رابعه هشت
و چهار للذکر مثل حظ الانثیین بر سد و شش که سهام هر دو ام در جه ثالثه ست باب و ام آنها در درجه رابعه چهار و دو میرسد و نزد علمای
شیعه درین صورت مسئله از شش باشد وللذکر ضعف الانثی در مرتبه چهارم قسمت یابد سه اختلاف ست در قرابت اگر دو جانبی
ام و جانبی ست پدر مثلثین ست حق طرف پدر و ثلثی حق جانب ماد یعنی اگر با وجود تساوی مراتب واتفاق وصف
بهم در جهت قرابت اختلاف ست که یک جانب ام ست و یک جانب اب درین صورت دو ثلث حق جانب پدر ست که ابیه باشد و یک ثلث
حق جانب مادر ست که جهت مادر باشد بالاتفاق درین صورت

مسئله از سه تصحیح از ۹

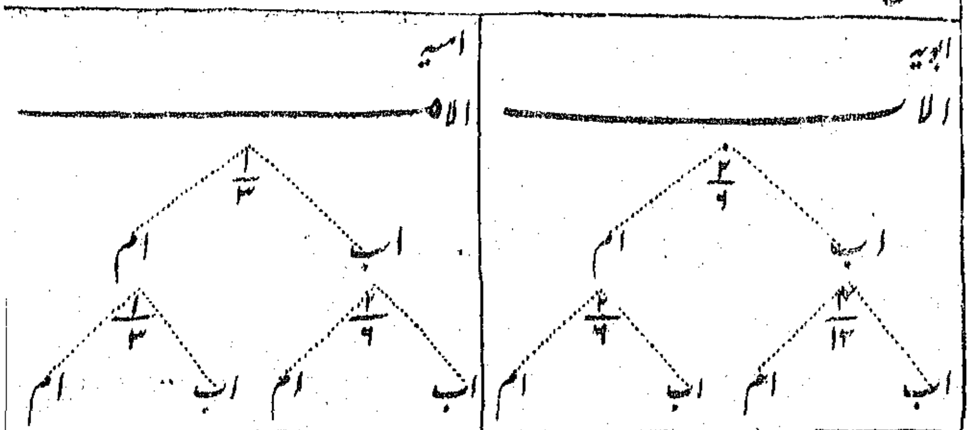
منظم

| | | | |
|---|---|---|---|
| الاب | الاب | الام | الام |
| ام | ام | ام | ام |
| اب | اب | اب | اب |
| اب ۳ | ام ۲ | اب ۲ | ام ۱ |

۵ گر فریقی کثیر الاشخاص ست و به همه قسمت حق خاص ست بدان طریقیکه کرده اند بیان یعنی مرد را حصه دو زن برسانند یعنی اگر فریقی از فرقه ابویه و امیه کثیر الاشخاص ست یعنی مثلاً اصول پدری یا اصول مادری چند اشخاص اند چنانچه در مثال که در جانب پدر دو شخص اند و جانب مادر دو شخص بر همه اشخاص آن فریق حق خاص آن فریق را قسمت واجب است بدان طریق که بیان کرده اند که مرد را حصه دو زن برسانند و للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و نزد علمای شیعه بجانب مادر تقسیم بر زن و مرد علی السویه است و جانب پدر للذکر ضعف الانثی مثلاً اگر شخصی مرد و چهار جد پدری و مادری و چهار جده پدری و مادری گذشت بنقشه

نزد اهل سنت اصل مسئله از سه و تصحیح از ۲۷ و نزد امامیه اصل مسئله از ۳ و تصحیح از ۱۰۸

محسن




| | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| نزد اهل سنت | ۸ | ۴ | ۴ | ۲ | $\frac{4}{3}$ | $\frac{2}{3}$ | $\frac{2}{9}$ | $\frac{1}{3}$ |
| نزد امامیه | ۳۲ | ۱۶ | ۱۶ | ۸ | ۹ | ۹ | ۹ | ۹ |

درین صورت نزد اهل سنت بمذهب ابی سهیل فرائضی و ابی فضل خفاف و علی ابن عیسی بصری دو شخص که اب اب الام و ام اب الام باشند مستحق ترکه نیستند و باقی شش کس که ملی بوارث اند استحقاق دارند و بمذهب ابی سلیمان جرجانی و ابی علی بستی هر هشت مستحق هستند و بهر صورت اصل مسئله از سه ست دو سهم حظ اب و یک سهم حظ ام در جد اولی پس اب اب وام ام را دو فرقه جداگانه سازند و حقوق هر یک را در اعلی الخلاف که مرتبه دوم ست تقسیم کنند و چون سهام هر یک رؤس مرتبه دوم که سه ست مستقیم نیست و میان هر دو رؤس تماثل ست اصل مسئله را در سه که رؤس یک فرقه ست ضرب کنند و از نه که حاصل ضرب ست تصحیح نموده از شش سهام اب چهار بپدرش و دو بمادرش بدهند و همچنین از سه سهام ام دو بپدرش و یک بمادرش رسانند پس اب الاب را یک فرقه و ام الاب را فرقه ثانیه و همچنین اب الام را یک فرقه و ام الام را فرقه دیگر جداگانه قرار داده حق هر فرقه با بوین آن للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و چون سهام هر یکی ازین فرق چهارگانه بر رؤس ابوین آنها بنا بر مذهب ثانی مستقیم نیست و رؤس اربعه با هم متماثل اند پس عدد رؤس یک فرقه را که سه است در تصحیح که نه باشد ضرب کنند و از بست و هفت

حاصل ضرب دوازده سهام باب الاب رسیده هشت ازان بپدرش و چهار بمادرش رسد و شش سهام بام الاب رسیده
چهار ازان بپدر و دو بمادرش رسد و همچنین شش سهام باب الام رسیده چهار ازان بپدر و دو بمادرش رسد و سه سهام بام الام
رسیده دو بپدر و یک بمادرش رسد و بر مذهب اول ابوین اب الام را چیزی نرسد بلکه از حصه ام شش باب ام الام و سه بام ام
الام رسد و بر مذهب مشهور امامیه دو ثلث باجداد پدری و یک ثلث باجداد مادری میرسد و ثلثین اجداد پدری اثلاثا
منقسم شده و ثلثان آن ثلثین بجد و جده پدری پدر و یکثلث آن ثلثین بجد و جده مادری پدر رسد و للذکر مثل حظ الانثیین قسمت باید و ثلثی که از
اصل باجداد مادری رسیده میان آنها علی التسویه تقسیم پذیرد و چون سهام اجداد پدری نه است و سهام اجداد مادری چهار و این هر دو باهم متباین اند یکی را در
دیگری ضرب کنند سی و شش حاصل ضرب را در اصل مسئله که سه است ضرب کرده ازیکصد و هشت حاصل ضرب تصحیح مسئله بنا
سی و دو باب اب الاب و شانزده بهر یک از ام اب الاب و اب ام الاب و هشت بام ام الاب بدهند و بهر یکی از
امامیه نه رسانند و درین مسئله اگرچه بعضی علمای شیعه طریقی دیگر اختیار کرده اند لکن صحیح ازان همین است لهذا ذکرش تطویل لاطائل
دانستیم بدانکه ضابطه کلیه در اجداد ساقطه بعض علمای اهل سنت چنین ضبط کرده اند که انها یا متساویة الدرجه اند یا نه متفاوته
ثانی اقرب اولی است و بعصوبت اول جهت قرابت یا متحد است یا مختلف بحالت اختلاف تقسیم مال اثلاثا نموده دو ثلث با بویه
یکثلث بامیه میرسد و بحالت اتحاد قرابت اگر صفت ذکورت و انوثت اصول متفق است برابدان فروع قسمت باید و اگر صفت مختلف
بود بر اهل الخلاف تقسیم کنند بیان صنف ثالث ه صنف ثالث یعنی اولاد ثانیست بخیر اقرب و آنهم اولی نیست
گر تساوی التقرب شدند باهم پس نسل اهل عصوبت است اقدم باین توضیح حال صنف ثالث است که اولاد خواهران و دختران برادران
مطلقا و پسران برادران مادری باشند حکم این صنف مثل حکم صنف اول و ثانی است که بخیر اقرب و آنهم اولی نیست بل اقرب
اولی است و اگر در قرب بایکدیگر تساوی است پس اولاد عصبات از اولاد ذوی الارحام اولی و اقدم است و نزد امامیه چون
بنا بر عصوبت نیست اولاد عصبه و غیر عصبه برابر است لکن قوت قرابت البته ملحوظ خواهد بود و درین صنف هم اختیار نسل اهل عصوبت
در باب ترجیح و در صنف اول موجب اختیار نسل وارثان که مراد ازان نسل صاحب فرض باشد آنست که در صنف اول وجود ذو رحمی و لا عصبه ... ذو رحمی
ولد ذو رحمی ممکن نیست از آنکه ذو رحمی که در بطن ثانی است بالضروره از اولاد بنات خواهد بود مثل ابن البنت و اولادش نیز ذوی الارحام
باشند و عصبه که در بطن ثانیست از اولاد ابنا باشد و اولادش یا عصبه خواهد بود مثل ابن ابن الابن یا از اهل فرض خواهد بود مثل بنت
ابن الابن پس در صنف ثالث وجود ذو رحمی ولد صاحب فرض با ذو رحمی ولد ذو رحم که هر دو متساوی الدرجه باشند متصور نیست
زیرا که درین صنف ولد اهل الفرض مثل اولاد اخوات جز در بطن اول نخواهد بود و ولد ذو رحم در بطن ثانی و ما بعدش خواهد بود لکن اجتماع
ولد العصبه و ولد ذوی رحم متساوی الدرجه البته ممکن است مثل بنت ابن الاخ با ابن بنت الاخ ه اگر یکی بنت اخت است و دیگر
بنت ابن برادر است دیگر خواه اعیانی از برادر و اخت است خواه علاتی اندا... خواه علاتی است و احد ازان و آن دیگر
هست از بنی الاعیان پس همه مال را بوی اینها ... بنت ابن الاخ تنها و ... هست ... مرد ... انتهی

که ابو یوسف وحید زمان رحمه الله قائل قسمت ست برابدان بهمه است نزد محمد ابن حسن رحمه الله حصه مرد مثل حصه زن بلکه بود نزد وی اعتبار
اصول رحمه الله و اختلاف فروع نامقبول رحمه الله این مثال تقدیم و ترجیح اولاد عصبات بر اولاد ذوی الارحام ست صورت مسئله اینست که
مرد و یک ابن بنت الاخت و یک بنت ابن الاخ گذشت و این هر دو اخ و اخت که ابن و بنت موجوده از نسل شان هستند خواه
اعیانی باشند یا علاتیه یکی ازینها علاتی ست و دیگری از بنو الاعیان ست در همه صورتها مستحق تمام مال متروکه تنها بنت ابن الاخ باشد
زیراکه وی ولد العصبه ست و مذهب شیعه درین مسئله اینست که حق اصول الفروع خواهد رسید و اگر یکی ازین هر دو اعیانی و دیگر
علاتی باشد همه مال را اولاد اعیانی مستحق خواهد بود و اولاد بنی العلات محروم خواهد ماند تا اینجا بیان توریث اولاد اخوه و اخوات اعیانیه
و علاتیه بود و اگر اخت و اخ مذکوره اخیافی باشند وی همه مرد را که ابن بنت الاخت ست مضاعف ذی سهم انثی که بنت ابن
الاخ ست بمذهب ابو یوسف باید داد زیراکه ابو یوسف رحمه الله در ذوی الارحام برابدان قسمت میکرد باید کرد و مواریث هر جا
ترجیح ذکر بر انثی ست و تساوی مذکر و مونث در اولاد ام بوجه تصریح نص بر خلاف قیاس بوده لکن نزد محمد ابن حسن شیبانی
رحمه الله حصه مرد مماثل و مساوی حصه زن ست زیراکه نزد وی اعتبار وراثت اصول ست و اختلاف رؤس فروع را قبول
نمیکند و چون استحقاق اینها بقرابت مادر ست و باعتبار این قرابت ذکر بر انثی تفضیل ندارد پس حقوق اینها با وجود اختلاف صفت ذکورت
و انوثت متساوی باشد و نزد علمای شیعه نیز همین حکم تقسیم بالتساوی ست مگر تساوی ست و عصوبت هم × یا بعضی عصبه بود
ست باهم یا یکی از نسل اهل فرض و دیگر از نسل اهل عصوبت ست و دیگر نزد ابو یوسف اعتبار اینجا نیست جز قوت قرابت را و نزد محمد قسمت واقع
قسمت بر اخ و اخت شد بدین صورت بلکه جهات از اصول میگیرد و ضم کند با وی از فروع عدد پس چون هر فریق از اینها
منقسم بر فروع آن مساوی یعنی اگر در عصوبت هم تساوی ست که هر یک از ذوی الارحام ولد العصبه ست مثل بنت ابن الاخ
با بنت ابن الاخ هر دو از بنو الاعیان خواه بنو العلات یا تساوی در نفی عصوبت باهم حاصل شده مثل بنت بنت الاخ و ابن بنت
الاخ یا یکی از ذوی الارحام از اولاد اهل فرض ست و دیگر از اولاد عصبه ست مثل بنت بنت اخ اعیانی و بنت اخ اخیافی در صورت
نزد ابو یوسف رحمه الله اینجا جز قوت قرابت اعتبار چیزی دیگر نیست پس ترجیح دهند اولاد بنو الاعیان را بر اولاد بنو العلات و اولاد
بنو الاخیاف ترجیح بود و اولاد بنو العلات را بر اولاد بنو الاخیاف تفضیل باشد و از محمد رحمه الله در قسمت بر اخ و اخت که اصول
این فروع ذوی الارحام اند بدین صورت روایت ست که جهات قرابت از اصول گرفته از فروع عدد با وی ضم کند یعنی اگر فروع
یک اصل دو یا سه رؤس اند اصل را دو یا سه رؤس گیرد و بر طبق آن مال بر اصول تقسیم نماید پس آنچه هر فرقه را از اصول رسد
مثل آن فرقه بر فروع منقسم و از مذهب اثنا عشریه در صورت اجتماع اولاد اخوه و اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه اولاد
بنو العلات را چیزی نمیرسد و اولاد بنو الاخیاف اگر همه از نسل یک اخ یا یک اخت اند یک سدس مال با اینها رسد و اگر
همه از نسل زیاده از یک اخ یا اخت اند یک ثلث مال با اینها رسد و در هر صورت میان شان علی السویه بر مرد و زن تقسیم باید نمود
مال باقی در هر دو صورت بر اولاد بنو الاعیان للذکر ضعف الانثی منقسم گردد و وجه خصوص کلیه بمذهب امامیه این ست که مال

بر اصول التقسیم کرده سوی فروع منتقل سازند و تقسیم در فروع اخیافیه بالسویه دارند و در ما سوی آن للذکر مثل حظ الانثیین قسمت نمایند ۵ از سه اخ گرسنه بنت هست مگر جهت هر برادر ست و گرد همچنین از سه اخت سه دختر هم سه ابن از سه خواهر دیگر پیش ابو یوسف انند ایشان بر فروع از چهار شد قسمت × هست اقدم فروع اعیانی بعد فروع علات بعد آن دانی × ابعد از نهیا فروع اخیافیست × لیک ما قبل بعد انا فیست × این مثالیست جامع کلالات ثلثه که اخوه و اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه باشند و بعض ایشان اولاد اهل فرض اند و بعض اولاد عصبات بدین طریق که شخصی مرد و سه دختر سه برادران مختلف الجهات گذاشت یکی بنت اخ اعیانی دوم بنت اخ علاتی سوم بنت اخ اخیافی و همچنین از سه اخت مختلفة الجهات سه دختر گذاشت یکی بنت اخت اعیانیه دوم بنت اخت علاتیه سوم بنت اخت اخیافیه و همچنین سه ابن از سه اخت مختلفة الجهات دیگر گذاشت یکی ابن الاخت اعیانیه دوم ابن الاخت علاتیه سوم ابن الاخت اخیافیه بدینصورت

خالد

| هر سه اعیانیه | | | هر سه علاتیه | | | هر سه اخیافیه | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| الاخ | الاخت | الاخت | الاخ | الاخت | الاخت | الاخ | الاخت | الاخت |
| بنت | بنت | ابن | بنت | بنت | ابن | بنت | بنت | ابن |

نزد ابی یوسف رحمه الله درینحال مال متروک بلاحظه رؤس اربعة ابن ثمنین بر فروع ارباعا منقسم گردد و فروع اعیانیه در استحقاق مقدم یعنی با وجود اولاد اخ و اخت اعیانیه کسی از اولاد علاتیه و اخیافیه مستحق آن نخواهد بود و بعد آن فروع بنی العلات را شمارند یعنی بصورت فقدان فروع اعیانیه اولاد اخ و اخت علاتیه اولی و اقدم بالاستحقاق باشند که با وجود آنها اولاد اخیافیه و ذوا

الحق نخواهند بود و بعد ازین هر دو فرقه فروع اخیافیست یعنی بتقدیر فقدان اولاد علاتیه اقدم باستحقاق اولاد اخ و اخت اخیافیه است و معنی این مصرع ع لیک ما قبل بعد انا فیست × این است که فرقه متقدمه فرق متاخره را نفی میکند و از استحقاق باز میدارد یعنی با وجود فرقه متقدمه فرقه متاخره را چیزی نمیرسد پس اولاد اعیانیه اولاد علاتیه و اخیافیه را نافی است و اولاد علاتیه اخیافیه را مانع و حاجب است ۵ و از محمد مقتبس مرویست × که ثلث حق فروع اخیافیست × باقیش حق فروع اعیانی × هست تحقیقش بنظر دانی × ثلث اولین سه حصه شود × متساوی بهر یکی برود × کرده قسمت بقیه را ابتثمین × سه از ان سهم بنت اخ کیش × دو از ان حق ابن اخت بدان × حصه بنت اخت واحد از ان × پس محمد با بقول صریح × مسئله از نه کند تصحیح × هر چه بالا مذکور شد مذهب ابو یوسف رحمه الله بود و از محمد رحمه الله در تقسیم صورت مذکوره مرویست که ثلث ترکه حق اولاد اخ و اخت اخیافیه است و بقیه آن حق فروع اخ و اخت اعیانیه است و طریقه قسمت آن برین نمط بدانی که ثلث اولین که حصه اولاد اخیافیه است منقسم بسه حصه شود و بهر یکی از ابن و بنتین متساوی برسد و باقی ثلثین را بر پنج حصه قسمت کرده سه از ان سهم بنت اخ اعیانی جدا کنی و دو از ان حق ابن الاخت اعیانیه و یکی از ان حصه بنت اخت اعیانیه ثانیه دانی پس محمد رحمه الله بنا بر قول صریح خود که قائل بتقسیم ...

برادران و اخوات باعتبار عدد فروع وجهات در اصول ست این مسئله را از تصحیح مسئله که بوجود ثلث اصل مسئله از سه ست و ثلث آن که یک باشد بر بنی الاخیاف ثلثه مستقیم نیست و ثلثین که دو بود یکی ازان به بنت الاخ اعیانیه میرسد و یک حق ابن الاخت و بنت الاخت است که بر روس ثلثه باشد و آن غیر مستقیم ست و میان این هر سه روس و روس بنی الاخیاف مماثلت ست پس سه عدد روس را در اصل مسئله ضرب کنند تا نه حاصل شود و ازان مسئله تصحیح یابد و نزد امامیه نیز در صورت ثلثین حق اولاد اعیانیه ست و ثلث حق اولاد اخیافیه و ان ثلث علی السویه برای اخ و اخت این منقسم شده باولاد آنها خواهد رسید لکن ثلثین بر چهار سهم منقسم شده و ازان به بنت الاخ حق پدرش و یک یک به بنت الاخت و ابن الاخت حقوق مادر آنها خواهد رسید و تصحیح مسئله برین تقدیر از سی و شش باشد چهار چهار به بنی الاخیاف برسد و دوازده به بنت الاخ و شش شش به هر یک از بنت الاخت و ابن الاخت برسد ﻫ و سه ابن سه اخ سه بنت گذشت × سه اخی مختلف الجهت سه سید آنکه نسل برادر عینی ست × وارث مال بجز او کس نیست × که جز او نسل ذوی العصوبة نیست × حکم این مسئله نزد هر دو یکیست × یعنی و اگر سه پسران سه برادران میت سه بنت گذاشتند و هر برادری که هر یک ازین بنات ثلثه از اولاد وی هستند جهت مختلف داشت یعنی یکی اعیانی بود دوم علاتی و سوم اخیافی پس هر که ازین هر سه بنات نسل برادر عینی ست وارث مال متروک سوای او دیگر نیست زیرا که او ولد العصبه ست و سوای او کسی از نسل ذوی العصوبة نیست و از هر دو یعنی ابی یوسف و محمد رحمهما الله حکم این مسئله یکی ست و نهجی دران اختلاف نیست و صورت مسئله اینست

زید

| اخ اخیافی | اخ علاتی | اخ عینی |
| --- | --- | --- |
| ابن | ابن | ابن |
| بنت | بنت | بنت |
| محجوب | محجوب | وارث تمام مال |

و بطریقه اثنا عشریه مسئله از شش ست یکی ازان به بنت ابن الاخ اخیافی و باقی پنج سهام به بنت ابن الاخ اعیانی میرسد بیان صنف رابع ﻫ حکم صنف رابع سه بیتین × منفرد و واحدی چو هست ازین × مستحق تمام مال شود × که جز او وارثی دگر نبود × یعنی صنف رابع که عمات مطلقاً و اعمام لام و اخوال و خالات مطلقا باشند حکم درین صنف آنست که اگر یکی ازینها تنها ست و سوای او کسی از ذوی الارحام نیست تمام مال متروک میت مستحق خواهد شد زیرا که جز او وارثی نیست که مزاحم و مانع وی شود بالاتفاق بین الفریقین ﻫ چند شخص اند مجتمع گر زان × متحد حیز قرابت شان × اند بجهت اقدم ست اقوی × پدری و ان نه مادری اولی × زین همه اقدم ست اعیانی × اتفاق همه برین دانی × هر زن و مردگان بود اقوی × هست بالجمله اقدم و اولی × یعنی حکم منفرد صنف رابع بیان کردیم و اگر چند شخص ازان صنف مجتمعاً باشند و حیز قرابت شان هم متحد باشد یعنی هر همه از جانب ام هستند [illegible]

بیان صنف رابع

و خالات یا جمله از جانب باب باشند مانند اعمام اخیافیه و عمات علی الاطلاق در صورت هر که از آنها اقوی ست اولی و اقدم باشد پس
علاتی را از اخیافی اولی دانی و اعیانی اقدم و اولی ازین هر دو ست بر همین صاحبین مع امام را اتفاق ست و با جمله زن باشند یا مرد
هر کسی که اقوی از ایشان بود در استحقاق میراث اقدم و اولی ست پس عمهٔ اعیانیه از عمهٔ علاتیه و عم و عمهٔ اخیافیه اولی ست و عمهٔ علاتیه
از عم و عمهٔ اخیافیه اولی ست و همچنین خال و خالهٔ اعیانیه از علاتیه و اخیافیه اولی و خال و خالهٔ علاتیه از اخیافیه اولی ست و نزد علمای
شیعه در صورت اجتماع متحد الحیز اعمام و عمات باشند یا اخوال و خالات علاتیه را اعیانیه حاجب اند و بتقدیر انعدام اعیانیه علاتیه قائم
مقام آنها شوند و از اخیافیات واحد سدس مال را و متعدد ثلث مال را مستحق اند و باقی با عیانیه و اگر نباشند بعلاتیه میرسد
اگر ذکور و اناث مجتمع اند * متساوی القرابت اند و لیکن * اصل مشهور پس نگاه بدار * ضعف انثی نصیب مرد شمار * یعنی اگر ذکور
و اناث مجتمع اند که بعضی مرد اند و بعضی زن و هر یکی از آنها متساوی القرابت و متحد الحیز ست پس در تقسیم بر آنها اصل مشهور را
نگاه داری و مضاعف حصهٔ انثی حصهٔ مرد شماری و نزد امامیه در اخیافیه تقسیم میان ذکر و انثی متساویست و در اعیانیه و علاتیه للذکر
ضعف الانثی پس هر عم و عمهٔ اخیافیه از ثلث مساوی برسد و هر یک از عم و عمهٔ اعیانیه باشند یا علاتیه للذکر مثل حظ الانثیین
خواهد رسید * هیچ اخیافی اند یعنی چند که عمات همچنین جمع اند * خواه خال ست و خاله مطلق * لیک هر دو زیک جهت ذی حق
این مثال اجتماع ذکور و اناثی ست که حیز قرابت شان متحد بود و بدین طریق که مثلاً چند اعمام اخیافی اند یعنی برادران مادری پدر
که باهمچنین عمات یعنی خواهران مادری پدر جمع شوند خواه خال و خاله اند مطلقا اعیانیه باشند یا علاتیه یا اخیافیه که باهم جمع شوند
لاکن خال و خاله هر دو از یک جهت ذی حق باشند یعنی اگر خال اعیانی ست خاله هم اعیانیه باشد و اگر خال علاتی ست
خاله هم علاتیه باشد و اگر خال اخیافی ست خاله هم اخیافیه باشد درین هر دو صورت ترکه للذکر ضعف الانثی تقسیم خواهد یافت
لکن نزد امامیه چون هر دو صورت انتساب بام ست مال بمساوات بین الذکر و الانثی منقسم خواهد شد و زن نیم مرد نخواهد یافت
مختلف حیز قرابت اگر * هست پس ضعف و قوتش منگر * بل ثلث ده بنصیب مادریان * دو ثلث جانب پدریان
حق هر فرقه بر اشخاص * میشود منقسم بقسمت خاص * تا اینجا ذکر متحد الحیز بود حالا بیان صورت اختلاف حیز میکند و میگوید که اگر
حیز قرابت اشخاص مجتمعه مختلف ست یعنی بعضی ازان از طرف پدر میت باشند چون عمات مطلقا و عم لام و بعضی ازان از جانب مادر
میت باشند چون اخوال و خالات مطلقا پس نظر بضعف متحیز یک حیز و قوت متحیز حیز دیگر نباید کرد بلکه یک ثلث بحصهٔ کسانیکه منسوب
بسوی مادر میت اند بدهی و دو ثلث بحصهٔ آنانکه منتسب جانب پدر میت اند برسانی و حق هر فرقه از پدری و مادری بر اشخاص آنها بقسمت
خاص که عبارت از للذکر ضعف الانثی ست منقسم میشود و مراد ازین قول که ضعف و قوت را منگر این نیست که در هر فرقه ضعف و قوت
را نظر نباید کرد که اگر مثلاً عمات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه با اخوال اعیانی و علاتی و اخیافی جمع شوند دو ثلث بهمه عمات و یک ثلث بجمیع اخوال
باید رسانید زیرا که در صورت قوت و ضعف هر فرقه برای توریث اشخاص آن فرقه ملحوظ خواهد بود پس ازین جمله عمهٔ اعیانیه و خال اعیانی
وارث خواهند بود و باقی ساقط خواهند گردید و بمذهب شیعه عمهٔ اعیانیه و اخیافیه و خال اعیانی و اخیافی وارث اند از دو ثلث یکی

سدس بعمه اخیافیه و باقی بعمه اعیانیه و از ثلث یک سدس بخال اخیافی و باقی باعیانی میرسد و اگر عمه اعیانیه با خال علاتی یا اخیافی جمع شود
قوت قرابت عمه مانع توریث خال ضعیف القرابت نخواهد بود و کلیه مذهب اثنا عشریه بصورت اجتماع اعمام و عمات با اخوال و
خالات این که ثلث حق حیز مادریست و ثلثین حق حیز پدریست واحد باشند یا متعدد و مختلف الجهة یا متفق الجهة مگر بحالت اجتماع کلالات
جهات ثلثه در حیز پدری کلالة الاب را کلالة الابوین مسقط است و از حق حیز متحد الحیز بکلالة الام بصورت وحدت یک سدس و بحالت
تعدد یک ثلث و باقی بکلالة الابوین میرسد و قسمت فیما بین ذکور و اناث کلالة الابوین یا کلالة الاب حیز پدری للذکر ضعف الانثی
ست و در کلالة الام خواه از حیز پدری باشند یا از حیز مادری قسمت بالتساوی بین الذکر و الانثی خواهد بود ــه چون لام
و اب اند عمه چند × که بخالات مادری جمع اند همچنین عمه الام و انی بکه باآن خاله هست اعیانی × این مثله عدم اعتبار قوت قرابت
ذوی الارحامی از صنف رابع ست که حیز قرابت آنها مختلف باشد پس هرگاه عمه اعیانیه متعدده با خالات اخیافیه متعدده جمع شوند
هرچند عمات قرابت قویه و خالات قرابت ضعیفه دارند لکن قوت قرابت شان مزاحم توریث خالات نمیتواند شد بلکه ثلثین بعمات
و یک ثلث بخالات خواهد رسید و همچنین عمه اخیافیه که با وی خاله اعیانیه باشد پس قوت قرابت خاله مانع ارث عمه نمیشود
و درین باب حکم فریقین متحد ست **بیان حکم اولاد صنف رابع** ــه حکم اولاد صنف رابع دان × با همان صنف بیان حکم اولاد صنف رابع
اولین یکسان × که بمیراث اقرب ست اولی × در تساوی مقدم ست اقوی × لیک با اینهمه شود منضم × وحدت حیز قرابت هم
در تساوی بیت اقدم آن باشد × عصبه را هر آنکه هست ولد × چون از بیان احکام صنف رابع فراغت حاصل شد احکام اولاد
این صنف بیان میکنند و وجه عدم ایراد احکام اولاد در اصناف ثلثه متقدمه آنست که چون صنف اول عبارت از اولاد و بنات
و اولاد بنات الابن هرچند که پایین روند پس اولاد اینها که خارج ازین صنف باشند متصور نیست و صنف ثانی که اجداد و جدات ساقطه
اند هرچند آنکه بالاتر روند و اولاد آنها داخل صنف رابع ست و صنف ثالث که اولاد اخوات و بنات اخوة مطلقا و بنو الاخوة لام
کو فروتر باشند و آن هم اولاد یکه خارج ازان صنف باشند متصور نیست باقی ماند صنف رابع که اعمام و عمات و اخوال و خالات
از حکم اولاد شان محتاج بیان ست لهذا احکام آنها جداگانه بیان میکنند و میگویند که حکم اولاد صنف رابع با حکم صنف اول
یکسان دانی که بصورت انعدام احدی ازین صنف رابع هرکه از اولاد آنها اقرب بیت ست از هر جهتی که باشد اولی بمیراث
بود و در صورت تساوی القرب و بعد قرابت اقوی مقدم ست لکن با اینهمه قوت قرابت و اقربیت وحدت حیز قرابت نیز
منضم میشود یعنی اگر در قرب بیت مساوی باشند و حیز قرابت آنها متحد بود پس هرکه قرابت قویه دارد بالاجماع اولی ست
از کسی که قرابت قویه ندارد چنانچه اگر اولاد عمه اعیانیه و اولاد عمه علاتیه و اولاد عمه اخیافیه گذاشت اولاد اعیانیه مقدم ست و اگر اولاد
اعیانیه نباشند اولاد علاتیه برا اولاد اخیافیه مقدم اند همچنین در اولاد اخوال اعیانیه و علاتیه و اخیافیه تقدم و تاخر ست و نزد امامیه
اولاد هر یکی از اینها قایم مقام آبای خود ست و اولاد عم و عمه اخیافیه یا اولاد عم و عمه اعیانیه و علاتیه وارث سدس ست اگر یکی باشد
و وارث ثلث ست اگر زاید بر یک بود و اولاد اعیانیه حاجب اولاد علاتیه ست همچنین در اولاد اخوال و خالات نیز با وجود یکی از …

صنف اولاد دیگری را استحقاق نیست مگر در یک صورت که ابن العم اعیانی با عم علاقی یافته شود و ابن العم حاجب عم مذکور خواهد بود لکن
علمای ایشان نوشته اند که اگر با این هر دو خال هم باشد ابن العم اعیانی محجوب شود انتهی و اگر تساوی در اقربیت و قوت قرابت است
درین صورت هر کسی که ولد عصبه است بالعم اقدم باشد و چون خود اثنا عشریه عصوبت را معتبر نداشته اند نزد آنها عصوبت را در تقدیم و
تاخیر دخلی نیست ه پس اگر دختری بود از عم و دائی از ابن عمه اش اقدم و لیکن در صورتیکه هر یک ازان از جهت است از
بنو الاعیان و از این هر دو عمه اعیانی و مگر علاقی ست آن ثانی و پس برد مال را درین صورت و هر که دارد قرابتش قوت و این ازان
صورتیست که ذوی الارحام در قرب درجه و قوت قرابت متساوی باشند مگر یکی ازان ولد عصبه بود و صورتش اینست که اگر دختری
از عم و پسری از عمه نیست باشد پس آن دختر ازین پسر اقدم ست لکن در صورتیکه هر یک از عم و عمه در جهت قرابت از بنو الاعیان باشند
که درین صورت قرب درجه اولادشان و قوت قرابت آنها مساویست لکن چون بنت العم ولد عصبه است بر ابن العمه که ولد
ذی رحم ست در میراث تقدم دارد و نزد اثنا عشریه مال اثلاثا در بطن اول منقسم گردیده نصیب هر یک از عم و عمه با ولاد آنها منتقل
خواهد شد بعد ازین مثال تقدم و قوت بیان کرده و اگر ازین هر دو یعنی عمه و عم عمه اعیانیه است مگر آن دیگر یعنی عم علاقی ست پس تمام
مال را درین صورت آنکس خواهد برد که قرابت او قوت دارد پس ابن عمه اعیانیه بر بنت عم علاقی تقدم دارد بالاتفاق بین الفریقین
و همه مال النصیب ابن عمه اعیانیه در ظاهر الروایه خواهد بود بر قیاس اولویت خاله علاتیه بر خاله اخیافیه که اصلی با آنکه ولد ذی رحم ست
بر ثانیه با آنکه ولد وارث ست تقدم دارد چنانکه گذشت ه در قرابت چو قوتیست صحیح و ده برادلا بوارثش ترجیح و پس عمه از
الاعیان و اقدم از بنت عم لاب میدان و چون او لا بیان نمود که بصورت اعیانی بودن عم و علاتی بودن عمه بقرابت مستحق میراث
میشود حالا کلیه آن بیان میکند و میگوید که در قرابت اگر قوتی صحیح ست برادلا بالوارث آنرا ترجیح باید داد یعنی اگر یکی از ذوی الارحام
صاحب قرابت قویه باشد و دیگری مدلی بوارث یعنی ولد وارث بود صاحب قرابت قویه را بر ولد وارث ترجیح باشد زیرا که چیزیکه
که در ذات شخص موجود ست و آن قوت قرابت باشد ترجیح ولد وارث با مریست که در ذات دیگری موجود ست که آن عصوبت باشد پس
بنا برین چون عمه اعیانیه از بنت العم علاتی در میراث اقدم ست بالاتفاق بین الفریقین چنانکه گذشت ه مذهب بعضهم گرچه بنت ایشهم
کز همه نسل وارث ست اقدم و پس همه مال را بود تنها و مستحق بنت عم لاب اینجا و یعنی ظاهر الروایه همان بود که قوی القرابه بر ولد الوارث
ترجیح دارد اگرچه اینهم مذهب بعض مشایخ ست که در میراث نسل وارث اقدم ست پس نزد این علما اینجا یعنی در مسئله متقدمه تمام مال بنت عم
را تنها بنت عم علاقی مستحق ست ه در قرابت مساوی ست الا و مختلف حیز قرابت ها و اعتبار عصوبت و قوت و نماید اندرین
دو ثلث حق حیز آبا ست و یک ثلث زان قرابت ام راست و معتبر در فریق مادریان و هم قوت قرابت دان و معتبر جانب
پدردانی و قوت و نسل وارث ثانی و حالا حکم اختلاف حیز قرابت بیان میکند و میگوید که اگر درجه قرابت متساوی است لکن حیز قرابتها
مختلف ست که بعضی از جانب اب اند و بعضی از جانب ام درین صورت اعتبار عصوبت و قوت نماید یعنی نه بعضی نظر نکنند که [illegible]
جانب ذوی الارحام ابویه کسی اولاد عصبه است و جانب ذوی الارحام امیه قوت قرابت ست پس ولد عمه اعیانیه بر ولد [illegible]

یا خالهٔ علاتیه یا اخیافیه هیچ ندارد بر قیاس عمهٔ عینیه که با وجود بودنش ذات القرابتین اولاد وارث که جدهٔ صحیح وجدهٔ صحیحه باشند بر خالهٔ علاتیه تقدم نمیدارد بلکه هردو بالاشتراک مستحق اند لکن در ینصورت اختلاف حیز قرابت دو ثلث مال حق حیز آبائی ست و یک ثلث از ان حق اقربای مادری ست وهنگام تقسیم سهام هر فریق بر اصناف آنها در فریق مادری یان قوت قرابت در قسمت حق معتبر دانی یعنی اگر بطرف اقربای مادری اولاد اعیانیه و علاتیه و اخیافیه باشند همه حق آن فریق با عیانیه رسد ورنه بعلاتیه ورنه باخیافیه و در فریق پدری معتبر قوت قرابت ست بعد آن معتبر نسل وارث ست یعنی اولاد عصبه چون جانب مادری یان عصوبت منصوص نبود باعتبار نسل وارث اینجا تنیز نبوده شد پس اگر در فریق پدری اولاد کلالات ثلثه مجتمع شود اولاد اعیانیه مقدم ست بعد ازان اولاد علاتیه بعد ازان اولاد اخیافیه و نزد علمای امامیه احکام اولاد مختلف الحیز مثل احکام آبا و امهات آنهاست و هر یکی از آنها قایم مقام مادر و پدر خود شود و حق ابوین آنها بعینه منتقل بآنها گردد ٥ نزد ابو یوسف عقیلی و فهیم × حصهٔ هر فریق را تقسیم × در فروع ست بر سر ابدان × بالحاظ جهات لیکن در ان × بطریق محمد و انا × قسمت صنف اول ست اینجا که بود تقسیم نصیب فریق بطن اعلی بخلاف بالتحقیق بملکیت در روی جهات و نیز عدد از اصول و فروع اخذ کند × در تقسیم حق هر فریق بر فروع موجوده اختلاف ست پس نزد ابو یوسف رحمه الله حکم آنست که حصهٔ هر فریق در فروع آن بر سر ابدان للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند لکن جهات قرابت هر یکی ملحوظ دارند اگر مستحق بجهة واحده ست سهم همان جهت باو دهند و اگر مستحق بدو جهة ست سهام هردو جهة باو رسانند و بطریقه محمد رحمه الله قسمت درینجا مثل قسمت صنف اول ست که جای قسمت نصیب هر فریق بطن اعلی بخلاف ست یعنی اول البطنی که دران اختلاف مذکور ست وانوثت واقع شده لکن در بطن اعلی باختلاف جهات از اصول میگیرد و عدد از فروع اخذ میکنند و طریق آن قسمت بینمایند مثلا دو پسر بنت عمهٔ علاتیه و دو دختر ابن عمهٔ علاتیه دیگر که همین هر دو دختران بنت عم علاتی اند و دو دختر بنت خالهٔ علاتیه و دو پسر ابن خالهٔ علاتیه دیگر که همان دو پسر بنت خال علاتی اند بدینصورت

نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از ۳ و تصحیح از ۳۰ و نزد محمد رحمه الله مسئله از ۳ و تصحیح از ۳۶ و نزد امامیه مسئله از ۳ و تصحیح از ۲۴

زید

فریق ابویه — فریق امیه

| | عمهٔ علاتیه ۱ بنت | عمهٔ علاتیه ۱ ابن — عم علاتی ۲ بنت | خالهٔ علاتیه بنت | خالهٔ علاتیه ابن — خال علاتی بنت |
|---|---|---|---|---|
| | انثی | بنتی | بنتی | ابنی |
| نزد ابی یوسف | ۱۰ | ۱۰ | ۲ | ۸ |
| نزد محمد | ٦ | ۱۸ | ۲ | ۱۰ |
| نزد امامیه | ۳ | ۱۲ | ۲ | ٦ |

اصل مسئله از سه ست دو از ان حق حیز پدری و یک از ان حق حیز مادری ست و تصحیح مسئله نزد ابو یوسف رحمه الله از سی باشد.

زیرا که رؤس فروع ابویه بملاحظه جهات اصول هشت ست که بمنزله چهار ابن باشند و سهام آن فریق بر آنها استقامت ندارد بلکه میان آنها
توافق کلی بالنصف ست و رؤس فروع امیه نظر بجهات اصول بمنزله پنج ابن ست و سهم واحد شان با رؤس مباینت دارد و میان
دو که وفق عدد رؤس فریق اول ست و پنج که عدد رؤس فریق ثانی باشد تباین ست پس باهم ضرب کنند و حاصل ضرب را که ده باشد در
اصل مسئله ضرب نمایند و از حاصل ضرب که سی باشد تصحیح مسئله دانند بست بفریق ابویه رسانند هر یک از ابن و بنت پنج
سهام خواهد یافت و باقی ده بفریق امیه دهند هر یکی را از ابنین چهار و هر یکی را از بنتین یک خواهد رسید و نزد محمد رحمه الله تعالی تصحیح مسئله
از سی و شش زیرا که نزد وی اولا تقسیم در بطن العلیا ست باعتبار عدد فروع که چهار عمه و دو عم و چهار خاله و دو خال باشند که مجموع بمنزله
هشت عمه و هشت خاله اند و اگر اختصار نموده دو عم و دو خال را یک عم و یک خال گیرند و چهار عمه و چهار خاله را نیز بمنزله یک عم
و یک خال قرار دهند هر دو جا و رؤس باقی ماند حصه ابویه بر رؤس آنها مستقیم ست مگر حصه امیه بر رؤس آنها غیر مستقیم پس
دو را در اصل مسئله ضرب کنند و از شش حاصل ضرب چهار را بابویات و دو را بامیات تقسیم نمایند و در فریق ابویه دو سهم نصیب عم را
بهر دو دختران دختر ش رسانند و دو سهام هر دو عمه که طایفه اناث اند بر اولاد آنها تقسیم کنند و چون اولاد شان مختلف بذکورت و انوثت
ست پس ابن را دو ابن و بنت را و بنت گیرند که مجموع سه ابن شدند و میان دو سهام عمتین و سه رؤس اولاد آنها تباین ست
و دو سهم از شش حاصل ضرب که بفریق امیه رسید و یکی از آن حق خال ست که بهر دو پسران بنت وی میرسد لکن مستقیم نیست که عدد
رؤس دو ست و باقی یک که حق طایفه اناث یعنی هر دو خاله ست چون بر اولاد شان که مختلف بذکورت و انوثت ست
یک ابن مثل دو ابن و یک بنت مثل دو بنت اند مجموع سه ابن شدند بوجه تباین منقسم نتوانند شد و میان این رؤس اولاد خال و خالات
تماثل ست یکی از آن باید گرفت و چون با این سه با دو که عدد رؤس پسران بنت خال ست مباینت دارد یکی را در دیگر ضرب کرد
شش حاصل ضرب در تصحیح اول که شش بوده ضرب نموده از حاصل که سی و شش باشد تصحیح مسئله نمایند بست و چهار از آن حصه فریق
ابویه ست که بهر یکی از دو دختران ابن عمه و بنت عمه سه سهم و از شش از جانب مادر و سه از جانب پدر میرسد و هر یکی را از هر دو پسران بنت
عمه سه سهم میرسد و دوازده از آن حصه فریق مادری ست که هر یکی از هر دو پسران ابن الخاله و بنت الخال پنج سهم سه از
طرف مادر و دو از طرف پدر می یابد و هر یکی از هر دو دختران بنت الخاله یک سهم می یابد و بر طریقه امامیه اگر چه اصل مسئله از سه
است لکن تصحیح از بست و چهار باشد شانزده از آن بابویات و هشت بامیات خواهد رسید چهار از آن که نصیب عمه اولی ست
بهر دو پسران دختر ش رسد و چهار سهم عمه ثانیه و هشت سهم مجموع دوازده سهام بهر دو دختران ابن و بنت آنها رسد و هر دو
سهم خاله اولی بهر دو دختران دختر ش رسد و هر دو سهم خاله ثانیه و هر چهار سهم خال مجموع شش سهام بهر دو پسران ابن و بنت
آنها رسد و اینجا مثالی دیگر برای توضیح که مشتمل بر اختلاف جنس قرابت و هر جنس ذی محتوی جهات ثلاثه باشد

نگاشته می شود

نزد اہل سنت مسئلہ از سه و تصحیح از ۹ — نزد امامیه مسئله از سه و تصحیح از ۱۸

زبیده

| ابویه | | | | | امیه | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| عمه اعیانیه | عم علاتی | عمه علاتیه | عم اخیافی | عمه اخیافیه | خال اعیانی | خاله اعیانیه | خال علاتی | خاله علاتیه | خال اخیافی | خاله اخیافیه |
| ابن | بنت | ابن | بنت | ابن | بنت | ابن | بنت | ابن | بنت | ابن |
| بنت | ابن | بنت | ابن | بنت | ابن | بنت | ابن | بنت | ابن | بنت |

درین صورت بنت الابن عمه اعیانیه و ابن البنت خال اعیانی و بنت الابن خاله اعیانیه مقدم اند اصل مسئله از سه و تصحیح از
نه شش ازین به بنت الابن عمه اعیانیه و دو با ابن البنت خال اعیانی و یک به بنت الابن خاله اعیانیه میرسد و اگر اولاد عم و عمه و خال
و خاله اعیانیات نباشد اولاد عم و عمه و خال و خاله علاتیات مقدم اند و تصحیح مثل سابق است چهار ازان با ابن البنت عم و دو به بنت
الابن عمه و دو با ابن البنت خال و یک به بنت الابن خاله میرسد و اگر کسی ازینها نباشد اخیافیات ابویه و امیه مستحق خواهند بود
مثل علاتیات قسمت مال میانه شان باشد درین هر سه صورت میان ابی یوسف و محمد رحمهما الله اتفاق است و بطریقه امامیه
درین صورت اولاد اعیانیه و اخیافیه ابویه و امیه استحقاق دارند و علاتیات هر دو طرف ساقط شوند پس اصل مسئله از سه و آنرا
اولاد مخرج ثلث ضرب کرده حاصل ضرب را که نه باشد در دو عدد رؤس اخیافیات امیه ضرب داده از هجده حاصل تصحیح مسئله نماید
دوازده حق ابویه و شش حق امیه است و ازان دوازده هشت سهم عمه اعیانیه به بنت الابن او منتقل شود و چهار باقی علی التساوی با اعیانیه
بعم و عمه اخیافیه رسیده باولاد هر یکی واصل گردد و ازان شش سهم جانب امیه چهار میان خال و خاله اعیانیتین بالتساوی منقسم
شده باولاد آنها و دو به هر یک از خال و خاله اخیافیتین بمساوات رسیده بهر یک از اولاد آنها منتقل گردد و بصورت انعدام اعیانیه
از هر طرفی علاتیه آن طرف مستحق شوند و جائیکه نصیب فرقه بر افراد شان مستقیم نباشد تصحیح را در رؤس آن فرقه ضرب کرده از خال ضرب
تصحیح نماید ❁ عمه والدین و عم شان و خاله و خال والدین ایشان و نیز اولاد شان و نسل ولد همچنین عم و خال جد و جده و خاله
و عم عمه اینها و بعد ازان نسل شان و ان سفلا همه احکام صنف رابع را منتقل وان بجانب اینها یعنی هرگاه کسی ازین صنف رابع
نیز که عمومه و خؤوله میت و اولاد آنها اند موجود نباشد پس تمام احکام این صنف رابع را جانب عمه و عم و خاله و خال والدین پس باولاد
و نسل اولاد شان منتقل دانند و اگر کسی ازینها نیز یافته نشود جمله این احکام بسوی عم و عمه و خال و خاله جد و جده همچنین پس باولاد
و نسل اولاد شان منتقل پندارند و یکی را بعد دیگری بجای عمومه و خؤوله میت و اولاد آنها شمارند و اولاد هر متقدمی را اگرچه سفل باشند
از متاخر اقدم و اولی انگارند بالاتفاق بین الفریقین و این حکم را بر همین دو فرقه یعنی عمومه و خؤوله ابوین و جدین منحصر ندانند بلکه عمومه و
خؤوله ابوین جدین پس عمومه و خؤوله جدین جدین همچنین الی غیر النهایه قایم مقام عمومه و خؤوله میت توانند شد بدانکه لفظ همچنین در
قوله همچنین عم و خال را مفید فواید عدیده است اول تعقیب دوم مماثلت بعم و خال والدین خواه تنها باشند یا با عمه و خاله

بوند یا عمه و خاله بدون اینها باشند سوم اتحاد حکم اولاد اینها با اولاد عمومه و خؤله والدین **بیان خنثی مشکل** وارث از بیست مشکل
از خنثی گاه مرد می‌شمار و گاه انثی اگر بجای این نصیب زن از مرد کم بود زن شمار باید کرد و در حق مرد کمتر ست از زن و داشتن در شمار
مرد احسن و هرکه از مرد و زن بود محجوب اگر کنی جای خنثی این مفروض حال بدتر شمار خنثی را جای محجوب و از خنثی را
رفته چون اکثر صحابه بدین و صاحبین و امام اعظم بدین اگر بود ابن و بنت هم خنثی حظ خنثی ست نصف چون انثی
چون از احکام ذوی الارحام فراغت حاصل گردید باحکام خنثی مشکل مشتغل شده باید دانست که خنثی مشتق ست از خنث بالفتح
بمعنی نرمی و انعطاف و چون در خنثی این وصف موجود ست لهذا باین اسم مسمی گردید و مشکل از آن گویند که انسان منحصر در مرد و زن
ست و در چنین شخص هر دو صفت متضاده موجود یافته شد پس حالش مشکل یعنی مشتبه گردیده و مراد از خنثی مشکل شخصی ست که آلت
زنی و مردی هر دو دارد یا هیچ یکی از اینها ندارد و در صورت ثانیه نزد امامیه در عداد خنثی نیست و حکمش موقوف بر حکم قرعه ست و ذکورتش
یا ثابت شود یا انوثتش لکن نزد اهل سنت مسمی از خنثی ست پس هرچه از ذکورت و انوثت خنثی بمرجحات شرعیه عقلیه راجح آید
در حکم وی اشتباهی باقی نماند اگر آله مردی مبال باشد از رجال شمارند و اگر آله زنی مخرج بول بود در نساء دانند و اگر هر دو آله مخرج بول بود
آله است که بول از او لا ابتدا و این جمله متفق علیه بین الفریقین ست و بصورت عدم سبقت بول از احد الآلتین صاحبین کثرت مقدار
بول را برای ترجیح اعتبار کنند و الا خنثی مشکل شمارند و علمای امامیه تا آخر انقطاع بول را معتبر داشته‌اند و بصورت تساوی بعضی
از ایشان بعمل بالقرعه رفته‌اند و بعضی بشمردن استخوانهای هر دو پهلوی او رفته و بصورت تساوی عدد هر دو ضلع زن شمارند
و در حالت اختلاف مرد شمارند و لا بد این اشکال و اشتباه خنثی بعد بلوغ رفع تواند شد که اگر مثل رجال محتلم شود و ملتحی گردد و مباشرت
کند مرد ست و اگر مثل نسوان پستان برآرد و حایض شود و حامل گردد زن ست بالجمله تا زمانیکه ذکورت یا انوثت وی مشخص نشود
در شمار خنثی مشکل خواهد بود و هرگاه وی در سلک مذکر یا مؤنث منسلک شود در توریث وی علما را اختلاف ست بنابر آن علیه میگوید که
اگر وارث ترکه کسی خنثی مشکل باشد آنرا گاهی مرد شمار کنی و گاهی زن بشمری بدین طریق اگر بجای خنثی فرض کنی حصه آن زن
از مردی که در انجا فرض کرده شود کمتر باشد پس خنثی را زن شمار باید کرد مثلا یک پسر و دیگر ولد خنثی ست خنثی را زن شمرده نصف
حصه پسر خواهند داد و اگر حصه مردی که بجای خنثی گیری کم از زن ست خنثی را مرد شمردن احسن ست مثل زوج و مادر و اخ اخیافی و خنثی آن
که اینجا خنثی را مرد باید گرفت و مسئله از شش ست سه بزوج و یک بمادر و یک به برادر اخیافی و یک حق عصوبت بخنثی باید داد و اگر خنثی
را زن شمارند حق سه سهام شود و مسئله عول بهشت کند و هر که از مرد و زن که اگر بجای خنثی در ورثه مفروض کنی آنکس محجوب
گردد در آن صورت بجای محجوب خنثی را باید داشت یعنی اگر بمحل خنثی زن باشد محجوب گردد و اگر مرد باشد محجوب شود خنثی را همان زن
محجوب باید دانست و همچنین بجای خنثی اگر مرد را نصب کنی محجوب باشد و اگر زن را نصب کنی محجوب نباشد خنثی را اینجا مرد شمار
چنانچه اگر شخصی از اعمام خود عم و خنثی گذاشت همه مال بعم خواهد رسید و خنثی در عداد عمات محسوب شده محجوب خواهد گردید
اگر شوهر و یک خواهر اعیانیه و یک خنثی لاب گذاشت همه مال را و حصه ... خواهر اعیانیه ... خنثی را مرد شمرده محجوب

گردانند زیرا که اگر زن شمرند مسئله اش بهفت عول کند و یک سهم بخنثی رسد و وجه شمردن خنثی در بعض احیان زن و در بعض
اوقات مرد آنست که حال بدتر برای خنثی قرار داده اند پس هر صفتی از ذکورت و انوثت که موجب نقصان و خسارت خواهد بود
خنثی بهمان صفت محسوب خواهد شد و همین معنی شامل اکثر صحابه امام اعظم ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین وی رحمهما الله تعالی و همین
روایت مفتی بهست مثالش اینست که اگر کسی را یک پسر و یک دختر و یک ولد خنثی بود حصه خنثی مثل حصه انثی نصف حصه ذکر
است ۵ هست مختار عامر شعبی + قول عبد الله ابن عم نبی + که بخنثی حوالہ بایکرد + نصف هر یک از حصه زن و مرد +
یعنی قول اکثر صحابه و مختار امام اعظم و صاحبین رحمهم الله آن بود که سبق ذکر یافت لکن عامر شعبی که منسوب بشعب همدان است قول
عبد الله بن عباس را که ابن عم نبی علیه السلام بود اختیار نمود و آن قول اینست که خنثی نصف حصه هر یک از زن و مرد که بجای خنثی
فرض توان کرد بدهند وجه مناسبتی که ورثه دیگر را با او ست یعنی ورثه دیگر میخواهند که او را زن شمار کرده حصه زن را و بدهند و خود خنثی میخواهد
که من از زمره مردانم پس مسلک مشترک پیش گیریم چون ترجیح قول یکی بر دیگری ممکن نیست پس نصف حصه ذکورت و نصف حصه انوثت بخنثی بدهند
که رفع نزاع شود و همین است مذهب شیعه در باب خنثی ۵ لیک مضمون قول عامر را هر یک از صاحبین گفت جدا + یعنی مضمون
قول عامر شعبی را هر یک از ابو یوسف و محمد رحمهما الله جداگانه بیان کرده اند و مراد از اعطای نصف حصه مرد و نصف حصه زن یکی
جدا گرفته و آن را حسب رای خود تخریج نموده و از این تخریج لازم نمی آید که همین مذهب عامر مختار ایشان است بل مذهب ایشان
همانست که سبق ذکر یافت ۵ گفت بو یوسف اول تقسیم + کن بر دو زن از شریک و سهیم + پس فریقی کز آن بود خنثی نصف حصه
مرد و نصف یک انثی حصه کامل از برایش دان + صحت مسئله بکن بیان + که اگر کسر در حق خنثی است + بسط سویش حق
فریقیها ست + پس فزودن بدان حق خنثی + بر شمردن صحاح آنهمه را + نیست گر کسر در حق خنثی + جمله حصه اش بر اصل فزا + همچنین
دان بهر دو صورت عول هست + باری خلاصه قول + یعنی ابو یوسف رحمه الله در تخریج قول عامر شعبی چنین گفته که اولاً مال میت را
بر زن و مرد که شریک و سهیم وراثت اند خواه چند فریق باشند یا یک فریق تنها تقسیم کنند پس حصه فریقی که از آن فریق خنثی است او را
را از آن فریق بر آورده بر زن و مرد موجود یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یک مرد و نصف حصه یک انثی
از آن فریق حصه کامل خنثی دانند اگر خنثی از فریق اولاد است نصف حصه یک پسر و نصف حصه یک دختر گیرد و اگر از فریق اخوه
و اخوات باشد نیمه نصیب یک اخ و یک اخت گیرد و همچنین از هر فریق که باشد و صحت مسئله بدین طریق نمایند که اگر حقی که بخنثی
رسیده در وی کسری هست حق فریق خنثی را بسوی آن کسر بسط کنند یعنی در مخرج آن کسر ضرب نمایند و حصه خنثی را نیز بسط
کرده بر آن بیفزایند و آنهمه را اعداد صحیحه شمارند مثالش بعد از این مذکور است و اگر در حق خنثی کسر نیست جمله حصه اش بر اصل مسئله
که برای تقسیم فریقی که در آن خنثی است قرار یافته افزوده تقسیم کنند مثلاً در مسئله مذکوره سابق که ابن و بنت و ولد خنثی است چهار برای
ابن و دو برای بنت قرار دهند و سه و سه که حق خنثی باشند بر شش افزوده از نه تصحیح مسئله نمایند باری خلاصه قول اینست که

بهر دو صورت طریقهٔ عول معتبر دانند ۵ در مثالی که گفته ام بالا یک پسر راست نصف دختر را سه ربع هست حصهٔ خنثی را
نیمهٔ مرد و نیمهٔ انثی یک و دیگر به بنت و ابن می‌دهی به خنثی یکی و نصف نهی الغرض مسئله بهر صورت بیا بدازنه بهای بحش
صحت این مثال التصحیح مسئله ست در صورتیکه کسر در حق خنثی باشد میگویند که در مثالی که بالا گفته ام و آن ابن و بنت و ولد
خنثی ست حصهٔ ابن یک عدد صحیح و حصهٔ دختر نصف عدد ست پس حصهٔ خنثی سه ربع ست که نصف حصهٔ مرد و نصف حصهٔ
زن بود چون اصل مسئلهٔ فریق ابن و بنت که از یک و نیم فرض کرده شد از جنس ربع که کسر نصیب خنثی ست بسط کنند شش
ربع میشود و سه ربع حصهٔ خنثی بران افزایند همگی نه ربع میشود و آنرا نه صحیح گرفته چهار از ان با ابن و دو به بنت و سه بخنثی بدهند و اگر تقسیم
میان ابن و بنت از سه کنی دو و با ابن و یک به بنت بدهی درین صورت حق خنثی یک و نیم نهی که سه نصف باشد بهرگاه سه
که از ان مسئله ابن و بنت درست شده از جنس نصف بسط کنی و بر آن سه نصف که حق خنثی ست بیفزای نه نصف میشود آنها
صحاح شمرده چهار با ابن و دو به بنت و سه بخنثی تقسیم کنی الغرض این مسئله بهر دو صورت حسب تخریج ابو یوسف رحمه الله
تصحیح می یابد همین طریقه را در تقسیم خنثی بعض علمای شیعه هم اختیار کرده اند ۵ هست رای محمد انا که نصیب فریق خنثی را
بشمول وی دوباره کن بتقدیر یکه زنش گیر و گاه مردش گیر آنچه در هر دو حالتش برسد نصف هر دو بر و بحسب هر دو عدد و هر دو مسئله
بشمار و نسبت هر دو را ملاحظه دار حاصل ضرب یک بوفق دگر با تباین تو افق ست اگر حاصل ضرب یک بکل دگر
در تباین بگیر ای دلبر هر چه درست آید نیمهٔ بشمار دو حال زن آنرا آنچه حاصل شود ز ضرب اخیر پس همان مقسم
فرائض گیر باید دانست که علمای اهل سنت در تخریج ابو یوسف و محمد رحمه الله ضابطه بیان نکرده اکتفا بر تقسیم مثال مذکوره
بالا نموده اند زیرا که قول شعبی مختار ایشان نیست و باندک تامل پی بقاعده آن توان برد لکن چون درین کتاب اختلاف فرقین
مبین شده و مذهب شیعه عین مذهب شعبی ست بعض علمای شیعه طریقهٔ ابو یوسف رحمه الله رفته اند و اکثر علمای ایشان طریقهٔ محمد رحمه الله
اختیار کرده اند لهذا ضوابط تخریج ابو یوسف و محمد رحمه الله ضبط کردم که بر هر یکی استخراج مسئله خنثی سهل شود چنانچه ضابطهٔ
تخریج ابو یوسف گذشت و ضابطهٔ تخریج برای محمد رحمه الله نیست که نصیب فریقی را که خنثی از ان فریق ست بشمول خنثی دوبار
اندازه باید نمود و درین دوبار خنثی را یکبار در زمرهٔ رجال داخل کرده تصحیح مسئلهٔ فریقش باید پرداخت و بار دیگر خنثی را شامل فرقهٔ نسا نموده
تصحیح مسئله باید ساخت هر چه درین دو حالت خنثی را بدست نصیب دو نصیب منتفی در جمع دهید و برای تقسیم مسئلهٔ فریقی خنثی در نسبت اعداد دیری یکی از هر دو مسئله
جدا جدا اعتبار کنی و نسبت و ساعداد هر دو مسئله ملاحظه داری اگر در هر دو توافق ست وفق یکی را در کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب با تباین
و در صورت تباین کل یکی را در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضربش بگیری با لجمله بتقدیر نسبتی هر چه از ین هر دو مسئله بر
تو آید خواه حاصل ضرب وفق با کل یکی در کل دیگری آنرا در دو عدد که شمار هر دو حال ذکورت و انوثت خنثی ست ضرب کنی
و آنچه از ین ضرب اخیر حاصل شود همان حاصل را محل تقسیم سهام فرائض گیری یعنی تصحیح مسئله از ان شماری ۵
در مثال گذشته در یک حال به خنثی بود و دو خمس از مال بهالک در حالت دگر او را ربع مال ست حق یک انثی مسئله

کن از چهل تصحیح حصه یک را این تصحیح سیزده زان بود حق خنثی و هجده ابن و نه حق انثی و هر چه از پنج یافته هر کس ضرب آن در چهار
باید و پس و انچه از چهار یافته هر یک ضرب در پنج باید پس بشک و حاصل هر دو ضرب را یکجا حصه هر یکی از ان سید
یعنی در مثال مذکور که ابن و بنت و خنثی ست در یک حال که حال ذکورت خنثی ست بملاحظه روس دو ابن و یک بنت مسئله از
پنج باشد و دو خمس از اصل مسئله بخنثی بفروض المذکوره میرسد لکن در حالت دیگر که حالت انوثت خنثی ست نظر بر روس یک
ابن و دو بنت مسئله از چهار باشد و ربع از اصل مسئله که حق یک انثی ست بخنثی میرسد و چون میان هر دو مسئله تباین ست یکی
را در دیگر ضرب کنند و حاصل ضرب را که بست باشد در دو عدد حالتین ضرب نمایند چهل حاصل شود از ان تصحیح مسئله کنند و حظ
هر یکی ازین اشخاص ثلثه بدین تصحیح بداند که سیزده از ان حق خنثی ست و هجده حق ابن و نه حق انثی که بنت باشد و طریقه دریافت
این سهام آنست که از مسئله پنج سهم یکه بهر کس رسیده ضرب آن سهم در چهار می باید و انچه از مسئله چهار هر یک یافته ضرب آن در پنج
می باید و حاصل هر دو ضرب حصه آن کسی دانی که سهمش ضرب کرده پس برای خنثی از پنج دو سهم بود و بعد ضرب در چهار هشت
شد و از چهار یک سهم بود و بعد ضرب در پنج پنج شد و مجموع این هر دو حاصل سیزده ست و همچنین حصه دیگران پی بری و اگر با فریق
خنثی ورثه دیگر هم شریک ترکه باشند باید که مخرج منفرد یا مشترک سهام آنها را در تصحیح مسئله خنثی ضرب کرده حاصل را مخرج سهام
هر یکی قرار دهند و طریقه دریافت حصص هر یکی آنست که سهام ذوی الفروض را که از اصل مسئله بآنها رسیده باشد در تصحیح مسئله خنثی
ضرب کرده حاصل ضرب را شمارند و سهام خنثی و هر یکی از فریقش که از تصحیح مسئله خودش بوی رسیده در اعداد یکه از مسئله
اهل فروض بعد اخراج سهام اهل فرض باقی ماند ضرب نموده حاصل ضرب را حصه آنها شمارند و مثال صورت توافق
آنست که ولد خنثی و یک بنت ست و بفرض ذکورت خنثی مسئله از شش کنی و بتقدیر انوثت آن از چهار و میان هر دو توافق
بالنصف ست پس نصف احد چهار او را در کل آخر ضرب کرده دوازده را که حاصل ضرب ست در عدد حالتین زده از بست و چهار
تصحیح مسئله نموده چهارده بخنثی و ده به بنت رسانی لکن چون تقدیر مسئله از اقل مخارج سهام ورثه میباشد اصل این هر دو مسئله
از دو و سه که متباین اند خواهد بود و تصحیح از دوازده بیان حمل سـ مدت حمل منتهاش کمال هست نزد ابو حنیفه دو سال
لیث بن سعد شد سه قائل و سوی چار ست شافعی مایل و قول زهری مخالف انهاست که بود هفت سال بی
کم و کاست و لیک هر یک اقل مدت آن غیر شش مه نکرده ست بیان و چون از بیان وراثت خنثی مشکل فارغ شدم و در
وراثت حمل نیز مثل خنثی تردد بود که ذکر قرار داده شود یا انثی ذکر احکام حمل بعد احکام خنثی مناسب نموده بدانکه منتهای کمال
مدت حمل که اکثر مدت عبارت از آن ست نزد ابو حنیفه و اصحاب وی رحمهم الله دو سال ست و لیث ابن سعد فهمی قائل
شده که اکثر مدتش سه سال ست و امام شافعی رحمه الله قائل بدانست که اکثرش چهار سال ست و قول زهری رحمه الله خلاف
این هر سه اعلام ست یعنی نزد وی هفت سال کامل اکثر مدت حمل باشد و علمای امامیه اقصای مدت حمل را یکسال قرار
داده اند لکن هر یکی از انها که اختلاف در اقصای مدت حمل کرده اقل مدت آنرا سوای شش ماه چیزی دیگر بیان نکرده ست

هر نصیبی که آن بود کمتر — از عطا چار ابن یا دختر — بو حنیفه برای حمل نهد — دیگران را اقل حصه دهد

وز محمد دو قول شد مروی — زان یکی آنکه بهر حمل نهی — حصه سه بنات یا سه پسر — هر نصیبی که آن بود کمتر

قول ثانی که حصه دو پسر — یا دو دختر هر آنچه هست اکثر — بنهی حمل را و بقیه آن — ورثه را اقل حصه شان

از ابو یوسف ست هم مروی — دو همین قول لیک نیست قوی — بلکه از وی مقوله اقوی — که درینجاست برهان فتوی

هست مروی که حق یک دختر — یا حق یک پسر که هست اکثر — بایدش از برای حمل نهاد — ورثه را بقیه باید داد

لیک اخذ کفیل هست ضرور — تا کند جبر نقص بعد ظهور — باید دانست که بصورت اندراج حمل در ورثه بعض علما
بر آن رفته اند که اگر مدت وضعش قریب باشد یعنی یک ماه یا کمتر از آن بود بانتظار وضع حمل در تقسیم ترکه توقف کنند و اگر ضرورت
قبل آن داعی تقسیم شود قسمت نمایند و امام شافعی فرموده که زنهار تا وضع حمل تقسیم ترکه نکنند مدتش قریب باشد یا بعید
مگر کسی را که حصه اش بتعدد حمل و اختلاف حالتش متغیر و متبدل نمی شود اگر بدهند حرجی نیست بالجمله در صورتیکه قبل وضع
حمل ضرورت تقسیم ترکه واقع شود امام ابو حنیفه رحمه الله سهام چار ابن یا حصص چار بنت هرچه ازین هر دو اکثر و ازید باشد
برای حمل می نهد و دیگر ورثه را اقل حصه شان میدهد و این روایت را ابن المبارک از امام راویست و بعض علما همین را اخذ
کرده اند و از محمد رحمه الله دو قول مرویست از آن هر دو یک قول که لیث بن سعد از وی روایت کرده اینست که برای حمل
حصه سه دختر یا حصه سه پسر هرچه ازید و اکثر باشد باید نهاد و قول دوم محمد رحمه الله بروایت دیگر اینست که حصه دو پسر یا دو دختر
هرچه ازید و اکثر باشد برای حمل نهند و از بقیه ترکه دیگر ورثه را اقل حصه آنها بدهند و همین ست قول حسن رحمه الله و این قول
محمد رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله هم بروایت هشام مرویست مگر قوتی ندارد بلکه قول اقوی از ابو یوسف رحمه الله که در باب
حمل برهان فتوی ست بروایت خصاف مروی شده که حق یک دختر یا حق یک پسر هرچه اکثر باشد برای حمل باید نهاد و باقی
ترکه ورثه را باید داد لکن درینصورت گرفتن کفیل از ورثه ضرور ست تا که آن کفیل جبر نقصان حق حمل بعد ظهور و تولد مستقیم
نماید یعنی اگر از حمل زاید از یک ولد پیدا شود کفیل بتقاضای حق این اولاد از ورثه کند و جبر نقصان اولاد نماید و مذهب امامیه اینست
که برای حمل حصه دو ذکر نهاده شود و بورثه دیگر اصل حصه آنها اگر وجود و عدم حمل را در تزئید و تنقیص نصیب آنها دخلی نبود بدهند و ورثه
حصه ورثه با آنها بدهند و باقی را امانت گذارند و اگر بعد تولد نقصانی در حق موالید واقع شود از ورثه آنرا باز ستانند

زوجه میت ست حامل اگر — زاد بر ختم مدت اکثر — یا کمتر ز اکثر مدت — بر زمانیکه باقیست عدت

وارث میت و اقارب آن — مورث شان هم آن لد اوان — زاد گر بعد اکثر مدت — یا که بعد از گذشتن عدت

وارث و مورثش مدان نهان — بعد صدور علوق آن بشمار — یعنی هرگاه یکی از ورثه حمل باشد باید دید که این حامله که از
احد الورثه باشد زوجه میت ست یا زوجه کسی دیگر از اقربای میت ست پس اگر حامله زوجه میت ست و بر وقت ختم اکثر مدت
یعنی دو سال نزد حنفیه و چهار سال نزد شافعی و یک سال نزد امامیه بزاید یا کمتر از اکثر مدت خواه شش ماه یا کم و زاید

تا زمانیکه باقرار زن هنوز عدت وفات یا طلاق منقضی نشده باشد بزاید این ولد فرزند میت و وارث است و اقربای میت
اگر بمیرند وارث آنها نیز باشد و اگر خود پس بمیرد مورث اقارب میت او را دانند و اقربای میت را وارثش گردانند و اگر حامله بعد انقضای
اکثر مدت حمل بزاید یا بعد اقرار بانقضای عدت بزاید آن ولد را نه او وارث و مورث احدی از میت و اقربایش نباید دانست
بلکه علوق النطفه و انعقاد حمل بعد فوت زوج باید شمرد و اینکه گفته‌اند ؎ هست حامل اگر زن دیگر بر سر شش ماه زاد یا کمتر حظ میراث
میرسد بولد او ورنه زنهار مستحق نشود یعنی اگر حامله زوجه میت نباشد بلکه زوجه دیگری از اقربای میت است پس بر سر شش ماه یا
کمتر از ان مولود از وی متولد شد در صورت نصیبه میراثش بولد او میرسد زیرا که علوقش قبل الموت متیقن متحقق باشد و اگر اندرون
شش ماه نزاد بلکه بعد شش ماه زاد آن ولد زنهار مستحق میراث نمیشود زیرا که تیقن علوقش قبل الموت بالبدیهه نیست و وجودش
در وقت موت شوهر زن حامله تقریر نمودن اینجا ضروری نیست و در زوجه میت ضروری بود تا نسب ولدش ثابت کرده شود
پس آنجا نظر باکثر مدت کرده خواهد شد و نزد امامیه از حملی که داخل ورثه است از میت باشد یا از اقربای او اگر اندرون شش ماه
ولد متولد شود بی شبهه وارث خواهد شد اگر بعد اکثر مدت که یکسال است متولد شود توریث آن مشروط بعدم وقوع وطی است که استناد
حمل از ان بواطی ممکن باشد و اگر چنین وطی در مدت حمل واقع شود ولد حامله مستند باین واطی خواهد شد ؎ گر اقل ولد برآید و مرد
حظ میراث را نخواهد برد و اکثرش گر برآید و میرد حظ کامل از ارث میگیرد و گر خروجش بود زجانب سر معتبر سینه است در اکثر و
در خروجش بود زجانب پا همان ناف را اکثرش شمار انجا و تا اینجا بیان مدت حمل و تشخیص سهام و تعیین حامله بود و چون از
شرائط توریث حمل حیات اوست و آن بعد تولد از حس و حرکت و گریه و خنده و عطسه وغیره ظاهر میشود احتیاج بیان آن شد تا
اکنون بحالت موتش هنگام زادن بیان تعیین زمان موت ضروری بود تا ثعلبیه میگوید که اگر اقل ولد از بطن حامله بیرون آمد
و مرد نصیبه میراث نخواهد برد و اگر اکثر ولد برآید و میرد نصیبه ارث میگیرد و اعتبار اکثر مختلف است اگر خروج ولد از جانب
سر باشد برآمدنش تا تمام سینه در شمار اکثر است که اگر در حالت حیات تا تمام سینه برآید بعد از ان بمیرد وارث خواهد شد
و اگر خروجش از جانب پا باشد انجا برآمدنش تا ناف در شمار اکثر است که اگر زنده تا ناف خارج شد پس بمیرد مستحق وراثت خواهد بود
و اگر کمتر از ین زنده برآید بعد از ان بمیرد وارث نمی شود و نزد امامیه اعتبار حیات و ممات بعد وضع حمل و خروج تمام ولد است
که اگر بعد وضع حیاتش متحقق شود وارث خواهد شد و مجرد حرکت را مثل جنبش مضغه گوشت از آثار حیات نشمرده اند بلکه حرکت ارادی
جنین را شرط کرده اند ؎ علما راست در مسائل حمل بهر تصحیح ضابطی ذی التحمل حمل را از ذکور کرده شمار ساز تصحیح مسئله یکبار

فرض کن بار دیگرش انثی    باز تصحیح ساز مسئله را    نسبت هر دو مسئله بنگر    تا چه بوده است ای خردپرور
اکتفا در تماثل است بیک    در تداخل باکثرش بی شک    در میانش توافق است اگر    ضرب کن وفق یک بکل دگر
ور تباین بود همه یک را    در صحیح دگر بزن اینجا    حاصل ضرب هر یک از ین دو    تا بتصحیح مسئله بشمر

اکنون قاعده تصحیح مسئله مبنی که حمل در ورثه اوست بیان میکنند و میگوید که علما را برای تصحیح مسائل حمل ضابطه و قاعده

ست که شامل جمیع جزئیات باشد و آن قاعده بعینها قاعدهٔ تصحیح مسئلهٔ خنثی بمذهب عامر شعبی ست که شیخ محمد حمید است بتطبیق که حمل را از ذکور شمار کرده یکبار تصحیح نمایند و بار دیگر حمل انثی فرض کرده بار دیگر تصحیح شامل سازند پس بنگرند که میان هر دو مسئله کدام نسبت ست اگر تماثل ست بیکی از این هر دو مسئله اکتفا نمایند و اگر تداخل ست بمسئله که اعداد وی اکثر باشد اکتفا کنند و اگر در میان هر دو مسئله توافق ست وفق یکی را در کل دیگری ضرب کنند و اگر در هر دو تباین بود کل یکی را در جمیع دیگری زنند و حاصل ضرب هر یکی در این دو صورت که توافق و تباین باشد عین تصحیح مسئله است سازند ۵ پس سهامیکه از ذکورت او

حصهٔ هر کس ست ای خوشخو    زن تصحیح کرده انوثت اوست    در توافق او بوفق ضرب نکوست    بعد از آن حصهٔ انوثت گیر

زن تصحیح حالت دیگر بید    یا بوفقش توافق ست اگر    حاصل ضرب هر دو حال نگر    ده بهر وارثی از نصیب او

هر چه کمتر بود از این حصه دو    فضل هر وارثی نگهداری    مستحق را بوقت بسپاری    همه باقی بپیش ظهور ولد

ده بوی گر همه حق باشد    ور بود مستحق بعض از آن    مابقی را بوارثان برسان

چون از قاعدهٔ تقسیم مسئله فراغ حاصل شد طریقهٔ استخراج سهام هر دو حالت بیان میکند که بعد از تصحیح مسئله سهامیکه از مسئلهٔ ذکورت حمل بحصهٔ هر کس رسیده در کل تصحیح که از تقدیر انوثت حمل قرار یافته است ضرب باید کرد اگر میان هر دو مسئله تباین باشد و اگر میان هر دو مسئله توافق ست در وفق این تصحیح انوثت ضرب باید دون نکوست بعد از آن سهامیکه از مسئلهٔ انوثت حمل هر یکی از ورثه رسیده در کل تصحیح حالت ذکورت اگر میان مسئلتین تباین ست باشد یا در وفق تصحیح حالت ذکورت اگر میان مسئلتین توافق ست ضرب کنند و در حاصل ضرب هر دو حال ملاحظه کنی بسبب کمی بیند پس هر وارثی از هر دو حصهٔ او هر چه کمتر بود و بدهند و فضل حصهٔ تا شیئ زائد هر وارث را نگاه دارند هر که مستحق آن فضل باشد بر وقت وضع حمل و ظهور ولد آن فضل را بوی سپارند باین تفصیل که تمام باقی ترکه را از حصهٔ حمل و فضل حصص ورثه مولود دیگر از حمل پیدا شده بدهند اگر آن ولد مستحق آن همه مال باشد و اگر ولد مذکور مستحق بعض از آن مال ست آنقدر بوی رسانیده مابقی را بوارثان مستحق آن برسانند و هر قدر فضلی که از حصهٔ هر کسی موقوف بر ظهور حمل بوده بآنکس بدهند ۵ اگر شخصی بماند یک دختر هم زن حامل و اب و مادر ؛ که بود حمل در شمارهٔ مرد ؛ صحت از بست و چار باید کرد ؛ ور بود در شمارهٔ انثی صحت از بست و هفت وان انجا ؛ وفق یک زان نگاه دیگر ؛ دو صد و شانزده شمار شمر ؛ بدهی بست و چار زین حاصل حصهٔ کمتر زن حامل ؛ هر یک از والدین را برسان ؛ سی و دو کمترین حصهٔ شان ؛ سیزده هم دو حق دختر ؛ که همین ست حصهٔ کمتر ؛ یکصد و پانزده که می مانند ؛ منقسم بعد وضع گردانند ؛ هر گاه از بیان ضابطهٔ تقسیم مسئلهٔ حمل پرداخت آمد مثالی برای توضیح بیان کرد که اگر شخصی بمرد و از وی یک دختر و یک زوجه حامله پدر و مادر باقی ماند پس اگر حمل در شمار ذکور باشد درین صورت بسبب اجتماع یک ثمن و دو سدس مسئله را از بست و چهار تصحیح باید کرد سه حق زوجه و چهار حق هر یک از ابوین و سیزده حق دختر و حمل للذکر مثل حظ الانثیین ست و اگر حمل در شمار انثی بود درین صورت باجتماع یک ثمن و دو سدس و دو ثلث مسئله منبریه گردید و اصل از بست و چهار و عول بسوی بست و هفت باشد سه حق زوجه و هشت حق ابوین و شانزده

حق بنت وحمل ست و درمیان هر دو مسئله توافق بالثلث ست و ثلث مسئلهٔ اول هشت و ثلث مسئلهٔ ثانی نه باشند پس وفق
احد المثلین را در کل دیگر ضرب کرده دو صد و شانزده حاصل ضرب شمارند و از همین حاصل ضرب مسئله تصحیح پذیرد و سه
سهام زوجه را از مسئلهٔ ذکورت چون ورنه که وفق تصحیح انوثت ست ضرب کنند بست و هفت میشود و چهار سهام هر یک از
ابوین را از مسئلهٔ ذکورت در وفق تصحیح انوثت ضرب کنند سی و شش میشود و همچنین سه سهام زوجه را از مسئلهٔ انوثت در هشت
که وفق تصحیح ذکورت ست ضرب کنند بست و چهار می شود و چهار سهام کل واحد ابوین را از مسئلهٔ انوثت در وفق تصحیح ذکورت ضرب
کنند سی و دو میشود پس بست و چهار که حصهٔ کمتر زن حامل ست بوی بدهند و سه سهم از اکثر حصهٔ وی بطور حمل موقوف دارند
و سی و دو که کمتر حصهٔ هر یک از والدین ست بهر یکی از انها برسانند و چهار سهام فضل حصهٔ هر یکی از آنها بر تولد ولد موقوف دارند
و چون بر مذهب امام حصهٔ چهار ابن یا چهار بنت هر چه اکثر باشد باید نهاد و اینجا حصهٔ چهار ابن اکثر ست و اگر سیزده باقی از مسئلهٔ
ذکورت را بر چهار ابن و یک بنت تقسیم نمایند حق هر ابن دو سهم کامل و هشت تسع و حظ بنت یک سهم و چهار تسع باشد پس این
حصهٔ دختر را در نه که وفق تصحیح انوثت ست ضرب کرده حاصل ضرب را که سیزده میشود حق دختر بدهند که حصهٔ کمتر دختر از دو صد
و شانزده همین سیزده ست و بعد تقسیم این سهام یکصد و پانزده سهام که باقی میمانند آن را بعد وضع حمل تقسیم گردانند و بمذهب امام ابو یوسف
درینصورت اصل مسئله از بست و چهار ست کما مر و تصحیح از یکصد و بست بضرب اصل مسئله در پنج که عدد رؤس بنت و ابن باشد
چهل از ان با بوین و پانزده بزوجه و سیزده به بنت دهند و باقی پنجاه و دو حق دو ابن برای حمل نگاه دارند ه متولد شود و اگر دختر
واحده یا زواحده اکثر جملهٔ ما بقی که موقوف ست در نصیب بنات مصروف ست یعنی بعد تقسیم بورثهٔ موجوده و نگاه داشت
مال باقی بحصهٔ حمل احتمال چند صورت ست یکی آنکه از حمل دختری واحده یا اکثر از واحده متولد شود درینصورت تمام مال موقوف که
برای حمل نگاه داشته بودند در حصهٔ بنات متولده و بنت سابقه مصروف خواهد شد زیرا که درینصورت حق بنات دو ثلث ست و آن
از مسئلهٔ انوثت شانزده بود و چون آن را در هشت که وفق مسئلهٔ ذکورت ست ضرب کنند یکصد و بست و هشت حاصل میشود
و همین قدر درین مسئله بعد ادای حقوق ابوین و زوجه باقی بود که سیزده از ان به بنت داده یکصد و پانزده نگاه داشته بودند پس سیزده
سهام حق بنت سابقه را با یکصد و پانزده موقوف جمع کرده مجموع یکصد و بست و هشت را برین بنات علی السویه تقسیم نمایند و
طریقهٔ تقسیم همان ست که اگر سهام اینها بر رؤس بقسمت صحیح منقسم شود فبها ورنه بصورت توافق وفق رؤس را و بصورت تباین
کل رؤس را در کل تصحیح مسئله ضرب کرده از حاصل ضرب تصحیح مسئله نموده بقسمت صحیح تقسیم کنند و نزد امام ابو یوسف سیزده سهام
بنت سابقهٔ موجوده را با پنجاه و دو که موقوف بوده شامل نموده مجموع شصت و پنج را بر بنات بطریقهٔ مذکوره تقسیم نمایند و هر چند
ثلثین که بمسئلهٔ شان هشتاد میشود در حصهٔ بنات می باید لیکن چون در مذهب ایشان عول جایز نیست نقصان بنات جایز میدارند
ه شود از حمل اگر پسر پیدا شود فوق یک یا یکی بود تنها پس باقی سه سهم زوجه برآرند سهم ابوین هم چهار چهار و حق بنت و بقیه یکی
یکجا بکل بر اولاد تقسیم نمایند احتمال دوم اینست که اگر از حمل پسر پیدا شود و آن پسر فوق یک باشد یا یکی تنها بود درینصورت

از باقی موقوفست سهام فضل حصه زوجه بود و برای زوجه بازند تا است و بنت حصه کامل وی شود و برای پدر و مادر نیز چهار
چهار سهم ازان باقی بازند یعنی چهار ازان باقی که فضل حصه پدر و چهار فضل حصه مادرست به پدر و مادر بدهند تا سهم شش کامل
حصه هر یک از ابوین شود و بعد ازان حق بنت را که سیزده بود با بقیه که یک صد و چهار باشد یکجا کنند و کل را که یکصد و هفده باشد
بر اولاد للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و در صورت انکسار بطریقه مذکوره تصحیح نمایند و نزد امامیه بقیه را بشمول حصه بنت که مجموع
شصت و پنج باشد بر اولاد للذکر حظ الانثیین قسمت کنند ⁂ و ربود حمل میت سلطن + ده حق والدین و هم حق زن + از انچه موقوف
بر تولد بود + پس بده حق دختر موجود + بهر تکمیل نصف پنج و نود + از تتمه نصیب بنت شود + مابقی نه حق عصوبت و ان عصبه
هست اب باو برسان + حالا بیان احتمال سوم میکنند که اگر حمل میت سلطن پوشیده بود که حین تولد موت او ظاهر شد پس
حق والدین که چهار سهام فضل حصه هر یک از اب و ام و حق زن که سه سهم فضل حصه اش بود ه آنها از مالیکه موقوف بر تولد بود
مستفید کنند بعد ازان حق بنت واحده موجوده را که نصف ست با بهند و چون سیزده سهم با دختر موجوده رسیده است برای تکمیل
نصف که فرض بنت ست از تتمه سهام موقوفه نود و پنج بسبب بنت میشود تا یکصد و هشت که نصف دو صد و شانزده ست بنت را
برسد و مابقی نه سهام از مال موقوف که حق عصوبت ست بپدر باید رسانید که عصبه همانست و نزد علمای اثنا عشریه در
صورت ظهور میت از حمل تکمیل شصت سهام که نصف یکصد و بست باشد برای بنت نموده مابقی پنج را بر ابوین و بنت بقاعده
رد به رد نمایند بدانکه اگر با حمل وارثی باشد که حمل دخلی در تغییر و تبدیل حق او ندارد تمام حصه اش بوی بدهند مثل پدر و زوجه
حامله و پسر که حمل را در تغییر سدس پدر و ثمن زوجه دخلی نیست و اگر وارثی گذشته است که در یکی از دو حال ذکورت و انوثت حمل
محجوب از میراث تواند گردید چنین وارث را تا زمان تولد چیزی ندهند مثل زوجه حامله و اخ یا عم میت که بصورت تولد
ابن اخ و عم از میراث محروم خواهد شد بیان مفقود ⁂ وارث کس نمیشود مفقود + وارثش نیز کس نخواهد بود + مال
او را نگاه باید داشت + مدتی زنده بایدش انگاشت + اختلافی بمد فقهر دوست + فوق صد پنج یا که ده یا بیست + چون زاقران
او نماند کسی + حکم مرگش نموده اند بسی + بعض گویند کز دم میلاد + چون نود بگذرد نه کم نه زیاد + حکم بر مرگ او بود اولی +
علما رهست این فتوی ⁂ مفقود عبارت از شخص غایب ست که خبرش منقطع شود و حال حیات و مماتش معلوم نباشد
حکمش اینست که در استحقاق مال مورث خودش بمنزله میت ست و وارث کسی نمی شود و در حق مال خود مثل احیاست
که وارث مال او تا مدت معینه کسی نخواهد شد بلکه مالش را نگاه باید داشت تا مدتی معین او را زنده باید انگاشت و زوجه اش را نیز تا آن
مدت حکم تزوج نیست لکن اختلافی در مدت مذکوره مرویست ابو یوسف رحمه الله گفته که یکصد و پنج سال از وقت تولد او
و در اکثر روایات از وی یکصد سال آمده گویند که محمد بن مسلمه بر همین روایت فتوی میداد لکن چون خودش یکصد و هفت
سال زندگانی کرد متقر خطای خود گردید و محمد رحمه الله گفته که مدت یکصد و ده سال از زمان میلاد مفقودست و حسن بن زیاد
از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که از هنگام ولادت یکصد و بیست سال ست و بعضی از علما حکم مرگش از وقت نموده اند

باب مفقود

که از اقران و امثال او کسی زنده نماند و همین است در ظاهر الروایة و بعض مجتهدین گویند که چون از وقت تولد نود سال بلا نقصان
و زیادت بگذرد حکم به مرگ مفقود اولی باشد و علما بر همین قول اخیر فتوی داده اند و به مذهب امام مدت انتظار مفقود اختلاف یافته
است از چهار سال و ده سال و نود سال و صد سال و یکصد و بیست سال لکن اشهر و احوط انتظار تا آن مدت است که امثال و
و اقرانش زنده نمانند ه مال مفقود جمعی از اعلام + داشته وقف با جتهاد امام + لیکن از مال مورثان او حصه او برای تنجیه
چونکه در مدتش نشد حاضر + حکم مرگش شرع شد صادر + ماسبق آن وارثان او ببرند + که دم حکم بر زعم خود زنده بود و مالی که بهر
موقوف + ساز بر وارث کسی مصروف + که متروکات وی مفقود + مال در حیز توقف بود + یعنی جمعی از علمای اعلام تقسیم مال
مفقود را بر اجتهاد امام وقت و قاضی عهد موقوف داشته اند که هر گاه حاکم وقت بداند که تا این مدت امثال مفقود زنده نتوانند
ماند مالش بر ورثه او تقسیم نماید و همین است مذهب امام شافعی رحمه الله و مال مفقود را اگرچه بر اجتهاد امام موقوف داشته اند لکن از
مال مورثان مفقود که قبل انقضای مدت انتظار مفقود فوت شوند حصه مفقود بدارند و مثل حمل هر کسی را که مفقود حاجب خواهد بود
آن کس محجوب خواهد گردید خواه بحجب حرمان یا بحجب نقصان و بورثه دیگر اقل نصیب آنها خواهند داد و هر گاه که مفقود در مدت انتظار
حاضر نشد حکم مرگ او از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی مفقود را آن وارثان مفقود خواهند برد که وقت حکم مرگش او
بر هیچ رند یعنی زنده اند و مالیکه از برای مفقود از ترکه مورثش موقوف بود بر ورثه آن شخص مصروف باید ساخت که از ترکه او مال مذکور
برای مفقود موقوف بود یعنی آن مال را بورثه مورثش بدهند بالاتفاق بین الفریقین مانند حمل که اگر میت پیدا شود مالی
که برایش نهاده اند بورثه موجوده بدهند ه اصل تصحیح مسئله که در آن جهت مفقود دانیش نمیان + زنده مفقود وله
بگیر اول + از تصحیح مسئله بعمل + بعد از آنش گرفته از اموات + باز تصحیح کن بحال وفات + نسبت هر دو مسئله بنگر + ضرب تصحیح هیچو
شمر + یعنی قاعده تصحیح مسئله که احد الورثه در آن مفقود باشد چنین است که اولا مفقود را زنده فرض کرده تصحیح مسئله بعمل آرند
و بعد از آن مفقود را از اموات گرفته تصحیح مسئله بحالت وفات مفقود کنند و نسبت هر دو مسئله ملاحظه نمایند و ضرب این هر دو
مسائل باهم و تصحیح مسئله از مثل حمل شمارند یعنی بصورت تماثل و تداخل اکتفا بیکی و باکثر نمایند و بحالت توافق و تباین هر دو مسئله
وفق یکی در کل دیگری و کل یکی در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضرب را تصحیح مسئله شمارند پس هر چه هر کس را از
مسئله وفات مفقود رسیده در وفق مسئله حیاتش یا کل آن ضرب کنند و آنچه هر واحد از مسئله حیاتش یافته در وفق مسئله
وفاتش یا کل آن زنند از حاصل هر دو ضرب هر چه کمتر باشد بوارث موجود بدهند و باقی را بر ظهور حال مفقود موقوف دارند
بعد ظهور حالش هر که مستحق بقیه موقوفه باشد بوی بدهند بالاتفاق بین الفریقین مثلا زنی مرد و زوج و دو اخت اعیانیه حاضر
و یک اخ عینی مفقود گذاشت بتقدیر حیات مفقود وجود نصف که فرض زوج است مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق اخ و اختین
است و چون این یک بر رؤس اربعه انها مستقیم نیست رؤس را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح از هشت نمایند چهار بزوج و دو
باخ و یک یک باخوات بدهند و بر فرض ممات مفقود باجتماع نصف با ثلثین حق اخوات مسئله از شش باشد و عول بهفت بسی تصحیح

اول را بوجه تباین در ثانی ضرب کنند واز پنجاه و شش که حاصل ضرب است تصحیح مسئله پردازند برای زوج از مسئلهٔ حیات چهار
بود بعد ضربش در مسئلهٔ وفات بست و هشت حاصل میشود و برای او از مسئلهٔ موت سه بود بعد ضربش در تصحیح حیات بست
و چهار میشود و همین اقل است بوی بدهند و برای هر دو اخت از مسئلهٔ حیات دو بود بعد ضربش در مسئلهٔ وفات چهارده میشود
و برای آنها از مسئلهٔ ممات چهار بود بعد ضربش در مسئلهٔ حیات سی و دو میشود پس چهارده که اقل نصیبین است بآنها داده شود باقی
هجده از تصحیح بانتظار مفقود نگاه دارند پس اگر زندگی مفقود پی برند زوج را چهار سهم باقی وی بدهند که بست و هشت کامل بوی رسد
و چهارده باقی مانده حق مفقود وا رند و اگر حکم موت مفقود نفاذ یابد زوج را چیزی ندهند بلکه تمام هجده موقوف بهر دو اخت سپارند
و نزد امام محمد صورت مسئله از دو و تصحیح از هشت باشد چهار از آن زوج دهند و دو حق اخ مفقود دارند
تخریج نصف نصف است ۱۲ منه
و دو به اختین سپارند و بصورت ظهور موت مفقود حصهٔ مفقود بحالت نبودن وارثی دیگر غیر همین اختین باختین رسد

بیان مرتد

میرد و کشته گردد مرتد یا که ملحق بدار حرب شود کسب اسلام وی حق هر دو وارثان مسلم او
مذهب صاحبین هست همین لیک نزد امام اعظم دین هرچه مکسوب حال ردت او موضعش بیت مال هست و
شافعی گفت هست بیت المال موضع مال کسب هر دو حال هرچه بعد لحوق کسب نمود فیئی بالاتفاق خواهد بود
مرتد است که از اسلام بگردد و بعد ایمان کلمات کفر بزبان آرد و حکم مرتد است که اگر مرتد بحالت ارتداد بمیرد یا از دست کسی
کشته شود یا از دار اسلام گریخته بدار الحرب ملحق شود و قاضی اسلام حکم لحاق آن بدار حرب نماید پس آنچه در حالت اسلام و در حالت
ردت کسب نموده مال آن هر دو حال حق ورثهٔ مسلم اوست همین است مذهب صاحبین رحمهما الله لیکن نزدیک امام
اعظم دین ابو حنیفه رحمه الله هرچه در حال ردت کسب نموده جای و موضعش بیت المال است و هرچه در حال اسلام کسب کرده
لاجرم حق ورثهٔ مسلمین او باشد و امام شافعی فرموده که موضع کسب هر دو حال از اسلام و ردت بیت المال است پس مال
مرتد را داخل بیت المال نمایند و مرتد هرچه از اموال بعد لحوق بدار حرب کسب نموده است آنهمه باتفاق امام اعظم و صاحبین
و شافعی رحمهم الله فیئی یعنی غنیمت مسلمانان باشد و بورثهٔ او نمیرسد زیرا که مسلم از کافر حربی وارث نمیشود ه آنچه مرتده را
در هر حال + وارث مسلم برد آنمال + یعنی مالیکه زن مرتده مالک است در هر حال خواه در حال اسلام کسب نموده
یا در حال ردت حاصل کرده بعد مرگش وارثان مسلمین وی آن مال خواهند یافت نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی و وجه
فرق در مرتد و مرتده اینست که بر مرتد بعد ارتداد تا سه روز عرض اسلام نمایند اگر قبول اسلام کرد فبها ورنه او را بکشند پس
موتش مستند بردت او است که بمجرد ردت هالک گردیده از اینجا است که مکسوب حال ردتش نزد امام ابو حنیفه رحمه الله بورثه
نمیرسد اگرچه ادای دیون و معاش از کسب هر دو حال لازم باشد و مرتده اگر از ارتداد برنگردد حکم قتل او نیست بلکه او را حبس کنند
تا توبه نماید یا بمیرد پس مکسوب هر دو حالتش از املاک او باشد و بورثهٔ مسلم او رسد و اگر مرتده ملحق بدار حرب شود حکمش با اسیر و مال
مرتد یکی است چون از بیان مورثیت مرتد و مرتده پرداخته آمد به بیان وارثیت هر دو پرداخته میشود ه هر زن و مرد کان

شود مرتد + وارث هیچکس نمیگردد + مرتد وارث نه جمله اهل بلد + پس توارث میان شان باشد یعنی هر زن و مرد که از اسلام
برگردد و مرتد شود وارث احدی از مورثان خود نمیشود مسلم باشند یا مرتد مثل او مگر در یک صورت که اگر جمله اهل یک بلده
مرتد شوند پس توارث در میان شان جاری خواهد شد که هرگاه کسی از انها بمیرد وارثان او باقربای موجوده او اگرچه مرتد باشند خواه
مرتد نزد علمای اثنا عشریه مرتد + و مرتد خواه فطری باشد یعنی هنگام انعقاد حملش احد الابوین او مسلم بودند و خود هم بعد بلوغ از
اسلام برگشته و خواه ملی که اول از کفر خود برگشته مذهب اسلام اختیار کند بعد ازان از اسلام برگردد میراث وی بورثه مسلم او
اگرچه بعید القرابة باشند خواه در بعید و بوارث کافر گو اقرب بود نخواهد رسید مثل مذهب اهل سنت و بصورت فقدان وارث مسلم
مال او بمذهب مختار ارث امام زمان ست چنانچه نزد اهل سنت موضع آن مال بیت المال ست و ازینجا لازم آمد که مرتد وارث
هیچکسی از مسلم و مرتد نمی تواند شد و باوجود ارتداد تمام اهل بلد توارث میانه آنها جاری نخواهد شد لکن مرتد وارث کافر تواند شد.
و مرتد فطری نزد ایشان بمجرد ارتداد واجب القتل ست و مرتد ملی بعد امهال تا سه روز یا تا آنزمان که رجوع او بسوی اسلام
متیقن باشد لکن درینجا خلاف اهل سنت ست زیراکه نزد شان حکم بقتل مرتدی که اسلامش تبعی بود نیست و دیگر نزد شان مرتد بمجرد
ارتداد میان فریقین اختلافی نیست **بیان اسیر** مسلمی را اگر گرفته ببند + کافران سوی دار حرب برند + تا زمانیکه مسلم
ست اسیر + حکم او عین حکم مسلم گیر + و برگشت از طریقه اسلام + عین مرتد شناس در احکام + از انجا که اسیر را در یک صورت
حکم مفقود و حکمی ست لهذا بیان احکامش ضرور افتاد پس میگوید که اگر مسلمی را کافران گرفته سوی دار حرب ببند برند تا زمانیکه
اسیر مسلم ست حکم او عین حکم مسلم باید گرفت که وارث مورثان خود و مورث وارثان خود میشود و اگر اسیر از طریقه اسلام برگشت
و مرتد شد احکام او عین احکام مرتد شناسند باتفاق فریقین چنانکه گذشت **و** گر ز اسلام و کفر نیست خبر + هم ز موت و
حیات نیست اثر + پس اسیر ست درچنین هنگام + مثل مفقود در همه احکام + یعنی اگر از اسلام و ردت اسیر اطلاعی نیست
و از موت و حیات او نشانی پیدا نیست درین وقت اسیر در همه احکام مثل مفقود ست بالاتفاق بین الفریقین هرگاه اسیر در
حکم مفقود باشد پس مالش را تقسیم نباید کرد و زوجه اش را تزویج با دیگری نمیرسد تا زمانیکه حالش دریافت نشود و اگر ورثه
اش دعوی ردتش نمایند دعوی شان مقبول نخواهد شد مگر آنکه دو مسلم عادل بران ادای شهادت نمایند در آنصورت البته
قاضی را میرسد که حکم بفراق زوجه و تقسیم مال وی نافذ فرماید **بیان حرقی و غرقی** جمعی از اقربا که باهم شان
از قرابت توارث ست عیان + بود ناگه آنجماعه غرق شدند + یا جمله مبتلای حرق شدند + شده باشد آنچنان معدوم + که نشد
سبق مرگ کس مفهوم + هر قریبی که او بقید حیات + هست وارث شود ازین اموات + نشود وارث کلی زینها + زین جماعه
بمذهب اکثر + یعنی جماعتی از اقربا که باهم قرابتی داشتند که بسبب آن قرابت یکدیگر را وارث توانند شد آنجماعه دفعة غرق شدند
که در یک کشتی بودند و آنها را غرقی گویند که منسوب بغرق اند یا همه آنها مبتلای حرق شدند که در خانه بودند و خانه را آتش
درگرفت و انها را حرقی گویند منسوب بحرق یا بافتادن سقفی یا دیواری بر سر شان هلاک گردیدند و انها را هدمی منسوب بهدم

بیان اسیر

بیان حرقی و غرقی

وهمچنین اگر در معرکه کشته شدند یا در وبای عام مردند یا بجمله آنچنان معدوم شدند که سبقت مرگ یکی بر دیگری کسی را مفهوم نگشت
پس حکم این جماعت آنست که هر کس از اقربای ایشان که او بقید حیات است وارث این اموات خواهد شد و از این جماعه اموات یکی وارث
دیگری نمیشود بمذهب اکثر صحابه چنانچه از ابوبکر صدیق رض در توریث اهل یمامه و از عمر فاروق رض در توریث اهل طاعون
عمواس و از علی مرتضی رض در توریث مقتولان جمل و صفین و از عثمان بن عفان و زید بن ثابت رض در بعض وقائع مروی شده
و مختار اکثر ائمه دین از ابوحنیفه و شافعی و مالک رحمهم الله همین است و همین رفته اند علمای اثنا عشریه در هالکان بحرق و
هالکان حتف الانف که عبارت از موت بلا سبب خارجی است و هالکان بامراض و وبایه وغیره ۵ لیک قولیست از علی و
ز ابن مسعود هم شده مروی که هم وارث اند این اموات + ورثه احیای که دشمنند بذات + هرچه باهم رسیده زین میراث + نمیتوان
با یکدگر محل تراث + یعنی اگرچه از جناب مرتضوی و ابن مسعود رضی الله عنهما نیز اتفاق صحابه یکبار مرویست لکن یک قول دیگر هم از جناب علی رض
و عبدالله ابن مسعود رضی الله عنهما باینطریقه مروی گشته که این اموات ورثاء ذاتیه خود بالذات وارث یکدگر هستند که از هر متاع که مملوکه ذاتی هر شخص از این
اموات است بدیگری از این اموات که توارث میانه آنهاست بارث خواهد رسید خواه تنها آن میت وارث شود یا با غیر خود از احیا و اموات آنچه از این ...
یکدگر در حصه هر یکی از این اموات رسیده آن مال موروث محل ارث یکدگر نخواهد بود ورنه وارثیت مال ذاتی خودش لازم خواهد آمد و همین است
مذهب امامیه در توریث کسانیکه بغرق یا بهدم سقف دفعةً بمیرند و سبق یا اقتران موت احدهما از آخر معلوم
نباشد و علاقه وراثت از جانبین بود زیرا که بصورت علم تقدم و تاخر موت موخر وارث باشد و بصورت اذعان
اقتران موت احدهما وارث دیگری نخواهد شد و بحالت عدم توارث از جانبین مثل دو برادر غریق که یکی از آن حصه
ولد است باهم متوارث نگردانند و طریقه تقسیم نزد این فرقه آنست که اولا اقوی را میت و اضعف را وارث میکنند و
بعد آن بالعکس می نمایند مثلا پسر و پدر دفعةً غرق شدند از ورثه پسر غریق زوجه و یک ابن است و همچنین از وارثان پدر
غریق زوجه و یک ابن است و ترکه پدر غریق یکصد و بست و هشت دینار و ترکه پسر غریق چهل و هشت دینار و نصف ...
بر مذهب اکثر اشهر ترکه هر یکی جداگانه تقسیم کرده از ترکه پسر غریق ثمنش که شش دینار است بزوجه و باقی چهل و دو بپسرش
بدهند و از ترکه پدر غریق شده ثمنش که شانزده دینار است بزوجه و باقی یکصد و دوازده به پسر زنده او رسانند و بنابر روایت
ثانی که مختار امامیه است اولا پدر را میت و پسر را وارث قرار داده ثمن ترکه اش که شانزده دینار است بزوجه او دهند
و باقی را میان هر دو ابن حی و غریق تقسیم نمایند پنجاه و شش دینار بهر یکی خواهد رسید بعد از آن پسر را میت و پدر را
وارث فرض کرده سدس ترکه اش که هشت دینار از مال ذاتی او باشد در حصه پدرش رسانیده از آن یکی بزوجه و هفت
به پسر زنده پدر غریق رسانند و ثمن ترکه پسر غریق که شش دینار باشد بزوجه و باقی سی و چهار دینار به پسر پسر غریق و ...
و شش دینار که از ترکه پدر غریق بمیراث پسر غریق رسیده است ثمنش که هفت دینار باشد بزوجه پسر غریق و باقی چهل و نه دینار به پسر او رسانند پس
بزوجه پدر غریق هفده دینار و به پسر زنده اش شصت و سه دینار و بزوجه پسر غریق سیزده دینار و به پسرش هشتاد و سه

دینار میرسد و همچنین اگر برسر دو برادر رضاعه بقیا و هریکی مادر و یک دختر و مولی گذاشتند و ترکه هریکی نود دینار ست درین مسئله بمذهب

اشهر از ترکه هر واحد سدس آن که پانزده دینار باشد بمادر هریک و نصف آن که چهل و پنج دینار بود بدختر هریک و باقی سی دینار

بمولی هریک بدهند و بمذهب امامیه درین صورت تقسیم ترکه هریکی بر مادر و دختر او فرضاً و رداً باشد که وجود بنت نزد شان حاجب اخوة

ست و مولی هم با وجود وارث نسبی مستحق چیزی نیست لکن بروایت ثانیه از جناب مرتضوی و ابن مسعود اولاد برادر اکبر را میت برادر

اصغر او وارث شمرده شصت دینار سدس نصف ام و بنت رسانیده سی دینار باقی به برادر اصغر دهند و همچنین از ترکه برادر اصغر بعد دفع

نصیب ام و بنت وی سی دینار به برادر اکبر رسانند و از ین سی دینار بهر یک پنج بمادر و پانزده بدختر هریک رسانیده ده ده بمولی

هریک بدهند پس مادر هریکی را بست دینار و دختر هریکی را شصت دینار و مولی هریکی را ده دینار میرسد والله اعلم بالصواب

فلنختم الکتاب ۵ ختم شد تکمله بحمدالله ٭ از ابوالحامد جریده سیاه ٭ وارم امید از خدای کریم ٭ که رسد خلق را زان بنفع عمیم ٭ چون

از ختم شرح نظم فارغ شدم بذکر بعض مسائل متعلقه این فن در خاتمه می پردازم خاتمه و آن مشتمل ست بر سه فصل **فصل اول در**

**طریقه تقسیم ترکه بر ورثه و اوصیا** بدانکه در صورت نفاذ وصیت از ثلث احتیاج بدقت عمل نیست که اصل مسئله را از سه فرض کنند

یکی از ان حق موصی له ست و دو باقی را با تصحیح مسئله ورثه ملاحظه کنند که کدام نسبت دارد اگر توافق ست وفق تصحیح مسئله را و اگر تباین

ست کل تصحیح مسئله را در سه ضرب کرده حاصل ضرب مخرج سهام موصی له و ورثه شمارند لکن در صورتیکه وصیت برای اجنبی بمثل

حصه احدی از ورثه خود نماید و ورثه بنفاذ وصیت اجازت دهند درینصورت باید که تصحیح مسئله ورثه بقواعد تصحیح نموده عدد سهام

وارثی را که برای موصی له بقدر حصه آن وارث وصیت کرده است بر تصحیح افزوده مبلغ را تصحیح شمارند و بطریقه معمول تقسیم آن نمایند

مثلاً شخصی یک زوجه و یک پدر و یک پسر گذاشت و برای عمرو وصیت نموده که بمثل حصه پسر او بدهند تصحیح مسئله از بست و چهار باشد

سه سهام بزوجه چهار باب و هفده با بن رسد پس هفده بر بست و چهار افزوده از سی و یک تصحیح مسئله شمارند و در صورتیکه بعض

ورثه اجازت نفاذ وصیت دهند و بعض آخر اجازت ندهند درینصورت تقسیم مسئله خالی از دشواری نیست و طریقه اش مثل طریقه

تقسیم مسائل حمل ست که اولاً بفرض اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند بعد آن بفرض عدم اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند و در هر دو مسئله

ملاحظه نسبت نموده بصورت توافق وفق احدهما در کل دیگر و بحالت تباین کل احدهما در کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب را مخرج

هر دو مسئله شمارند و حصه مجیز را از مسئله اجازت در کل مسئله عدم اجازت بصورت تباین و در وفق آن بصورت توافق ضرب کرده حاصل

ضرب باو بدهند و سهام غیر مجیز را از مسئله عدم اجازت در کل مسئله اجازت یا در وفق آن ضرب کرده حاصلش بغیر مجیز دهند هرچه باقی

ماند بموصی له رسانند مثلاً شخصی مرد و اب و ام و ابن و موصی له بمثل حصه ابن گذاشت پس بصورت اجازت جمله ورثه بنفاذ وصیت

مسئله از ده تصحیح می یابد و بحالت امتناع اب و ام از نفاذ وصیت زائد بر ثلث تصحیح مسئله از نه شمارند و بین المبلغین تباین

یکی را در دیگری ضرب کنند و حاصل ضرب را که نود باشد تصحیح مسئله دانند حصه هریک از اب و ام را که از مسئله عدم

اجازت یک بود بضرب آن در مسئله اجازت ده میشود بهریکی بدهند و حصه ابن را که از مسئله اجازت چهار بود بضرب

آن در کل مسئله عدم اجازت سی و شش میشود و بوی رسانند باقی سی و چهار بموصی له بدهند صورتش اینست

اصل مسئله بصورت اجازت نفاذ وصیت و تقسیم از ۱۰ تصحیح اخیر از ۹۰

| | | | |
|---|---|---|---|
| زید | | | |
| ابن | اب | ام | موصی له بمثل حصة الابن |
| ۴ | ۱ | ۱ | ۴ |

اصل مسئله بصورت منع وصیت زائد بر ثلث ۳ تصحیح از ۹ میان هر دو مسئله النسبة تباین

| | | | |
|---|---|---|---|
| زید | | | |
| ابن | اب | ام | موصی له |
| سهم | $\frac{1}{10}$ | | |
| باقی | | | |

**فصل دوم** در بعض مسائل متفرقه فرائض که برای تشحیذ اذهان ثبت تحریر یافت **مسئله** کدام صورت است که شخصی مرد و زوجه حامله گذاشت اگر زنش پسر واحد یا فوق الواحد خواه همه آنها ذکر باشند خواه مختلط بذکور و اناث زاید جز ثمن حق ادنی زوجیت چیزی نیابد و اگر یک دختر زاید مستحق نصف ترکه باشند و اگر فوق واحده زاید یک ثلث از ترکه حق او باشد **الجواب** اگر زنی عبد خود را آزاد کرده با وی نکاح کند بصورت تولد یک پسر یا فوق آن زوجه ثمن ترکه بالاتفاق خواهد یافت و بصورت تولد یک دختر نصف ترکه حق دختر باشد و از نصف باقی ثمن کل حق زوجیت و سه ثمن بولا زوجه را خواهد رسید و در حالت تولد زاید بر یک دختر ثلثان بدختران دهند و از ثلث باقی ثمن بزوجیت و باقی بولا زوجه را دهند نزد اهل سنت و درین هر دو صورت نزد امامیه زوجه را جز ثمن چیزی نرسد و باقی بر دختران رد کرده شود که نزد شان وجود ورثه نسبی حاجب استحقاق ولائی ست اگر ولد مرده زاید زوجه بالاتفاق مستحق کل ترکه خواهد بود ثمن بزوجیت و باقی بولا **مسئله** در کدام حالت زن حامله اگر پسر زاید آن پسر از ترکه میت وارث تواند شد و اگر دختر زاید آن دختر از میراث محروم باشد **الجواب** در صورتیکه میت دو دختر و عم و زن حامله برادر خود گذاشت مسئله از سه دو ازان بدختران و باقی یک برادر زاده بحالت ذکورت حق عصوبت خواهد رسید و بحالت انوثت در ذوی الارحام شده باقی بعم که عصبه است میرسد و نزد امامیه درین صورت همه ترکه حق دختران ست **مسئله** اگر کسی را احدا لورثه حمل باشد کدام صورت ست که اگر پسر پیدا شود چیزی بآن پسر نرسد و اگر دختر زاید آن دختر وارث شود **الجواب** در آن صورت که میت زوج و ابوین و یک بنت و زوجه پسر حامله بگذارد اصل مسئله از دوازده و بتقدیر ذکورت حمل عول بسیزده و حمل ذکر را چیزی نمی رسد که از ترکه حق عصوبت باقی نمانده و بتقدیر انوثت حمل عول به پانزده شده بس تصحیح که دو باشد به بنت الابن تکملة للثلثین دهند و درین مسئله نزد امامیه که عول ناجائز ست بار تصحیح مسئله از دوازده ست حمل بهر دو صورت محروم و از اصل تصحیح سه بزوج و دو بهر یک از ابوین و پنج به بنت رسد **مسئله** در کدام صورت اگر از زن حامله پسر متولد شود وارث تمام ترکه میت باشد و بزن حامله چیزی نرسد و اگر دختر متولد شود

زن وارث تمام ترکه باشد و بدختر چیزی نرسد الجواب در صورتیکه زن غلام خود را آزاد کرده با برادر غلام مذکور تزویج نموده حامله شد
و اولا زوجش مرد و بعد از ان عبد معتق درگذشت پس بحالت تولد پسر آن پسر وارث عبد معتق باشد که ابن الاخ و عصبهٔ اوست و در صورت
تولد دختر زن بحق ولا وارث خواهد شد و دختر را که از ذوی الارحام است چیزی نخواهد رسید و نزد امامیه بهر دو صورت ولد الاخ وارث
است مسئله کدام صورت است که اگر بشمول ورثهٔ دیگر پسر میت بودی از ترکه دو هزار دینار یافتی و اگر بجای پسر اخ یا عم میت بودی
چهار هزار دینار یافتی الجواب بصورتیکه میت ده دختر گذاشت و ترکه اش دوازده هزار دینار است و نزد امامیه فرضاً و رداً همه
بدختران رسد اخ و عم را حقی نیست مسئله کدام صورت است که شخصی چهار زوجه گذاشت زوجهٔ اولی نصف ترکه و نصف ثمن ترکه
و ثانیه ربع مال متروک و نصف ثمن آن و ثالثه و رابعه هر یک نصف ثمن یابند الجواب در آنصورت که میت غیر زوجات اربعه
وارثی [illegible] زوجهٔ اولی بنت عمهٔ او و زوجهٔ ثانیه بنت خاله اش باشد و ثالثه و رابعه قرابتی با وی ندارند پس مسئله از شانزده باشد یک
سهم بثالثه و رابعه رسد و بثلثهم حق زوجهٔ اولی است یک بزوجیت و شش بقرابت رحمی الجمیع پنج ثمن السهام نصیب زوجهٔ ثانیه یک
بزوجیت و چهار بقرابت رحمی یا امیه باتفاق فریقین مسئله چگونه متصور است که شخصی در ترکهٔ میتی دعوی کند که زوجهٔ خالهٔ من اگر زنده
است وی ازین مال وارث باشد و من محروم و اگر مرده هست من وارث باشم الجواب صورتش آنست که میت مادر و دو خواهر
اعیانیه و یک خواهر اخیافیه و یک برادر علاتی که همان شوهر خواهر اخیافیهٔ اوست گذاشت مسئله از شش یک از ان حق مادر است
و چهار حصه هر دو اخت اعیانیه باقی یک سهم بحالت حیات خواهر اخیافیه فریضهٔ وی است و بصورت ممات نصیبهٔ زوج او بعصوبت
باشد که برادر علاتی میت است و نزد امامیه درینصورت جز مادر دیگری را ارث نرسد مسئله زنی مرد و سه ابنای عم خود گذاشت در
کدام صورت یکی از انها ثلثین بالانفراد و دو دیگر یک ثلث بالاشتراک خواهند یافت الجواب بصورتیکه یکی از آنها شوهر آن زن باشد که
نصف بزوجیت و سدس بعصوبت گیرد و باقی دو سدس بهر دو برادر دیگر رسد بالاتفاق بین الفریقین مسئله در کدام صورت
برادر زوجهٔ میت وارث شود و برادر اعیانی میت را حاجب باشد الجواب بحالتی که شخصی با زنی نکاح کرد و پسر آن شخص با مادر این
زن ازدواج نمود و ازین پسری تولد یافت که برادر اخیافی زوجهٔ جد خود بود و بعد فوت پدر خود و [illegible] وارث ترکهٔ جد خود شود و برادر
اعیانی جد را حاجب باشد بالاتفاق مسئله کدام صورت است که هفت برادر با خواهر اخیافیهٔ خود در میراث متساوی السهام باشند
الجواب وقتی که پسر شخصی با مادر زوجهٔ پدر خود نکاح کرده از وی هفت فرزند که [illegible] بهر و بعد [illegible] ابنای شقیقه وفات
یافته [illegible] خود [illegible] را با زوجهٔ خود که اخت اخیافیهٔ اینهاست گذاشت پس ثمن بزوجه و از باقی ایشان [illegible] یک ثمن بهر یک
از ابنای سبعه میرسد بالاتفاق مسئله مردی و پسرش در ماورای صورت ولا چگونه بالمناصفه وارث ترکهٔ میتی توانند شد
الجواب صورتش نیست که زنی در نکاح ابن العم خود در آمده درگذشت و همین عم و ابنش را که زوج میت باشد گذاشت بالاتفاق
مسئله در کدام حالت غیر صورت ولا زنی و پسرش مال میت را بالمناصفه وراثت توانند شد الجواب بصورتیکه شخصی دختر خود را
به برادرزادهٔ خود متزوج کرده و از وی پسری متولد شده و این شخص بعد فوت برادرزادهٔ خود درگذشت پس نصف ترکه بفریضه

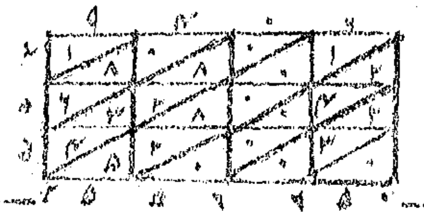
دختر پسرش و نصف باقی به پسر دختر پسرش که نبیره برادر اوست بعد همه به خواهر رسید و نزد امامیه جمله ترکه به دختر [illegible] نبیره مسئله
یکی از دو برادر اعیانی در کدام صورت وارث سه ربع مال میت و آن دیگر مستحق یک ربع ترکه تواند شد الجواب چون یکی از آن دو [illegible]
با دختر عم خود نکاح کند و آن زن با پسر و نصف مال شوهر حق زوجیت و ربع آن بصورت حق اوست و ربع باقی حق برادر دیگر است بالاتفاق
۱۴ مسئله در کدام صورت از سه دختر میت یکی وارث ثلثین و دیگری وارث یک ثلث و سیومی محروم از میراث باشد الجواب
در صورتیکه عبدی با حره نکاح کرد و از وی دو دختر حره متولد شدند و بعد از آن با کنیزی تزوج نمود و از وی یک دختر رقیقه بوجود آمد بعد از آن یکی
از دختران حره اش پدر خود را از مولایش خرید پس پدرش مرد درین صورت بنت حره مشتریه مستحقه ثلثین بفرض و ثلث دیگر بولا و بنت حره
دیگر وارث یک ثلث بفرض است و بنت رقیقه از میراث خالی بخواهد بود و نزد اثنا عشریه هر دو دختر حره تمام ترکه بالاشتراک اقتسام خواهند
نمود و مشتریه استحقاق ولا ندارد ۱۵ مسئله شخصی هفده دینار و هفده تن از زنان وارثه مختلفة السهام گذاشته درگذشت بکدام طریقه به هر یک
از آن زنان یک دینار میرسد الجواب طریقش آنست که بیست سه زوجه و دو جده و چهار اخوات اخیافیه و هشت اخوات اعیانیه گذارد
درین صورت مسئله از دوازده عول بهفده باشد از هفده دینار سه که حق هر سه زوجات است و دو دینار حق هر دو جده و چهار
حق چهار اخوات اخیافیه و هشت دینار حق هشت اخوات اعیانیه است و درین صورت اثنا عشریه که عول را جایز ندانند نقصان را باخوات
عاید گردانند پس بطریقه شان ربع مال که چهار دینار و یک ربع باشد بزوجات اربعه و دو دینار و پنج سدس به جده و پنج دینار و ثلث به
اخوات اخیافیه اربعه و باقی چهار دینار و یک ربع باخوات اعیانیه ثمانیه رسد ۱۶ مسئله خال اخیافی میت در کدام صورت وارث گردد
عم اعیانی را حاجب باشد الجواب در صورتیکه برادر علاتی شخصی از ام الام آن شخص بعد التزویج پسری گذاشته درگذرد پس این شخص هم عم اعیانی
و هم ابن الاخ که خال اخیافی اوست گذاشته بمیرد عم اعیانی از میراث وی محروم خواهد ماند و ترکه اش بالکلیه بخال اخیافی که برادر
زاده اوست خواهد رسید بالاتفاق ۱۷ مسئله کسی وصیت کرد که بعد از گذشتنم ازین جهان از ابنای خمسه من [illegible] مال من
یکی را دو دینار و سدس بقیه مال و دومین را چهار دینار و سدس باقی سیومین را شش دینار و سدس باقی و چهارمین را هشت
دینار و سدس بقیه و پنجمین را هرچه باقی ماند بدهند تا بهر یکی دنانیر صحاح بلا کسر بطریق ارث شرعی برسد پس اینهمه مال چند دینار است
الجواب پنجاه دینار که بهر یکی از ابنای خمسه ده دینار میرسد ۱۸ مسئله می تواند شد که یکی عم دیگری باشد و آن دیگر خال همین عم او الجواب
آری اگر پدر شخصی با دختر زوجه پسر خودش نکاح کند و از هر یکی ازین اب و ابن پسری متولد شود ابن الاب عم علاتی ابن الابن باشد و
ابن الابن خال اخیافی ابن الاب بود ۱۹ مسئله امکان دارد که یک شخص هم عم و هم خال شخصی دیگر باشد و آن دیگر ابن العم و ابن الخال
کسی باشد الجواب بلی اگر دو برادر علاتی با خواهران اخیافیه یکدیگر تاهل نمایند و ازین هر دو یک یک ولد متولد شود ولد هر یک [illegible]
آن برادر دیگر عم علاتی و خال اخیافی باشد و هر یکی از اولاد این هر دو برادر علاتی ابن العم و ابن الخال یکدیگر باشند [illegible]
شخصی ابن العم و خال دیگری می تواند شد الجواب البته در صورتیکه از دو برادران اعیانیه برادر اکبر با زنی نکاح کند و برادر
اصغر با ربیبه برادر اکبر خود نکاح کند پس پسر برادر اکبر ازین زن فرزند ربیبه را که از تخم برادر اصغر بوجود آمده است خال باشد و هم ابن العم

مسئله شخصی اول در پیش زن خود برای حاجتی بیرون رفت چون آخر روز باز آمد کسی را پیش زوجهٔ خویش دید پرسید که این کیست زن گفت
که شوهر من است و تو بندهٔ او هستی این صورت اگر ممکن الوقوع است بینوا و توجرا **جواب** نعم بایں طور که مرد دختر خود را بنکاح غلام خود در آورد
دختر که از ان بنده حامله گردید و یوم المیلاد قبل وضع حمل بندهٔ مذکور بحاجتی رفته بود که پدر زنش وفات یافت و وارثی جز آن دختر نگذاشت
پس دختر مذکوره بالارث مالک غلام گردید و نکاحش فسخ گشت بعد از ان بوضع حمل عدتش منقضی شد و همان دم با دیگری
نکاح کرد و غلام را بدست همین زوج خود فروخت هر چند این مسئله از مسایل مستغربه ارثیه نیست لکن چون شگفت افزای طبایع
و حیرت افزای اذهان بود و بمیراث هم تعلق داشت برای تشحیذ خاطر سمت تحریر یافت **فصل سیوم** چون درین علم ضرورت
ضرب و قسمت بسیار است لهذا بعض قواعد آن در دو اصل بنگارش می سپارم **اصل اول** بدانکه ضرب تکرار عدد یست بشمار
آحاد عدد دیگر و آن برشش نوع است یکی ضرب آحاد در آحاد و دیگر ضرب آحاد در عقود که عبارت از عشرات و مئات و الوف است
سوم ضرب آحاد در مرکبات مثل یازده و دوازده و غیر آن چهارم ضرب عقود در عقود پنجم ضرب عقود در مرکبات ششم ضرب مرکبات
در مرکبات برای دریافت قسم اول ازین اقسام ستة این مثلث کافیست

| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | | | | | | | | |
| ۲ | ۴ | | | | | | | |
| ۳ | ۶ | ۹ | | | | | | |
| ۴ | ۸ | ۱۲ | ۱۶ | | | | | |
| ۵ | ۱۰ | ۱۵ | ۲۰ | ۲۵ | | | | |
| ۶ | ۱۲ | ۱۸ | ۲۴ | ۳۰ | ۳۶ | | | |
| ۷ | ۱۴ | ۲۱ | ۲۸ | ۳۵ | ۴۲ | ۴۹ | | |
| ۸ | ۱۶ | ۲۴ | ۳۲ | ۴۰ | ۴۸ | ۵۶ | ۶۴ | |
| ۹ | ۱۸ | ۲۷ | ۳۶ | ۴۵ | ۵۴ | ۶۳ | ۷۲ | ۸۱ |

و طریق ضرب آحاد در عقود و ضرب عقود در عقود و غیره راجع بطریق ضرب آحاد در آحاد است که سهولت اعمال ضرب و بیان آن در آخر

ضرب نموده حاصل ضرب محفوظ داشته مراتب مضروبین با هم جمع کنند و از جمله آن یک مرتبه را طرح نموده در انتهای بقیه مراتب
مجموعه اول عدد حاصل ضرب نویسند و بعد آن دیگر اگر باشد و در مرتبه مراتب باقیه ما قبل صفر گذارند مثالش ۸۰ / ۷ — ۵۶۰
ضرب هفت در هشتاد که بضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و شش میشود و مرتبه هفت یک است و مرتبه هشتاد دو مجموع سه
شدند بعد طرح یکی از آن دو باقی ماندند پس شش را در مرتبه دوم نوشتیم و پنجاه را بعد از آن و در مرتبه اول صفر گذاشتیم پانصد و شصت شدند
و همچنین ۹۰۰ / ۶۰ — ۵۴۰۰۰ ضرب شصت در نهصد که حاصل ضرب صورت اول صورت ثانی پنجاه و چهار است و مجموع مراتب پنج بعد
اسقاط یک چهار می ماند پس چهار را که اول اعداد حاصل ضرب است در مرتبه چهارم و پنجاه را بعد آن نوشتیم و در مرتبه اول و ثانی
و ثالث اصفار گذاشتیم مجموع پنجاه و چهار هزار می شوند و طریقه ضرب آحاد در مرکبات و ضرب عقود در مرکبات آنست که اول مرکبات
را در سطری نویسند و آحاد یا عقود را زیر آن مرتبه او نویسند و زیر آن خطی عرضی کشیده اولا آحاد یا عقود را در مرتبه اول اعداد مرکبه ضرب
کرده حاصل ضرب را اگر کمتر از عشره باشد در مرتبه آحاد زیر خط عرضی نویسند و اگر زاید بر عشره بود آحاد زیر خط نگاشته برای هر عشره
واحدی محفوظ دارند بعده همان آحاد یا عقود را در مرتبه ثانیه مرکبات ضرب کنند و بر حاصل ضرب اعداد محفوظه افزوده آنچه حاصل
شود اگر مرکب است آحاد آن در مرتبه ثانیه نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر در مرتبه ثانیه مضروب فیه صفر باشد اعداد محفوظه سابق
را در آنجا نویسند و اگر چیزی از سابق محفوظ نباشد آنجا صفر گذارند بعد آن در مرتبه سوم همچنین ضرب کنند مثالش ضرب شش است
در چهار هزار و سی و دو بدین صورت ۴۰۳۲ / ۶ — ۲۴۱۹۲ و همچنین ضرب پنجاه در هشتاد هزار و ششصد و هفتاد و پنج بدین صورت
۸۰۶۷۵ / ۵۰ — ۴۰۳۳۷۵۰ و طریق ضرب مرکبات در مرکبات بسیار است لکن سهل از همه طریقه شبکه است که شکلی مربع کشیده طول آن را برابر
احد المضروبین و عرض آن را برابر مراتب مضروب آخر بمربعات صغار منقسم سازند و هر مربع صغیر را بخط موترب دو مثلث کنند بعده احد المضروبین
را بالای مربعات فوقانیه بلحاظ مراتب نویسند و مضروب آخر بطرف چپ شکل نگارند بطوری که عشرات بالای آحاد و میات بالای
عشرات و الوف بالای میات باشند پس صورت هر یکی از مضروب را در مضروب فیه ضرب کرده از حاصل ضرب در مربعی
که مقابل هر دو است آحاد بمثلث زیرین و عشرات بمثلث بالایی نویسند و در مرتبه که صفر باشد مربعات مقابل او را خالی گذارند و بعد
تمام شدن عمل جمع اعداد نمایند بهر چه در مثلث زیرین مربع تحتانیه جانب یمین است اولا آن را نویسند بعده اعداد یکه ما بین سطور
بالایش واقع است جمع کرده بطریقه جمع نگارند که اگر عشره حاصل شود صفر بجایش نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر مرکب حاصل
شود آحاد در آن مرتبه گذاشته برای هر عشره یکی محفوظ کنند و آن را در سطر ثانی افزایند و اگر در سطری عددی نباشد آنجا عدد محفوظ نویسند
اگر باشد ورنه صفر گذارند و صورت شبکه اینست



و طریقهٔ امتحان صحت وسقم آنست که میزان مضروبین که عبارت از بقیهٔ آنهاست بعد طرح نه نه گرفته در یکدیگر ضرب کرده حاصل ضرب
با میزان سطر مجموع بپیمایند اگر میان هر دو تماثل نیست خطا در عمل است **فصل دوم** در آنکه قسمت تجزیهٔ اعداد مقسوم است بر آحاد
اعداد مقسوم علیه و در قسمت مقسوم یا مساوی مقسوم علیه است یا کمتر از مقسوم علیه یا زاید بر آن در صورت اول خارج قسمت واحد
و در صورت ثانی مقسوم را به مقسوم علیه نسبت کنند حاصل نسبت خارج قسمت باشد مثلا مقسوم هفت است و مقسوم علیه هشت
با ثانی نسبت هفت ثمن است همان خارج قسمت باشد و همچنین پانزده مقسوم را با سی مقسوم علیه نسبت نصف است که همان خارج
قسمت باشد و در صورت ثالثه عددی ثالث را طلب کنند که اگر آنرا در مقسوم علیه ضرب نمایند مساوی مقسوم شود یا کمتر از مقسوم
علیه کم باشد اگر مساوی مقسوم حاصل شود همین عدد ثالث خارج قسمت باشد و اگر کم از مقسوم بکمتر از مقسوم علیه حاصل شود
آنرا خارج صحیح دانند و هر چه از مقسوم باقی مانده است آنرا با مقسوم علیه نسبت کنند و حاصل نسبت را با خارج صحیح ضم کرده همه را خارج
قسمت دانند مثلا [illegible] را بر بیست و شش قسمت کنند خارج قسمت هفتاد و یک صحیح و شش جزو کسر از بیست و شش جزو باشد

۷۱ ۵۲ ۱۸ ۲۶

۱۸۲



هذا الجدول المثلثی خاتم ما اردنا ایراده فی ذلک الکتاب اللهم لا اتم لمنهاک انت الموفق للصواب
لا رادّ لفضلک انت المفتح لمغلقات الابواب علیک التعویل والاتکال اذا عاقت الاسباب
وانت خیر الوارثین لیس وراءک المرجع والمآب بک اشکرک شکرا لا ینبغی لاحد سواک ایها الکریم الوهاب
علی توفیقک ایای بختم الکتاب شرح نظم الفرائض المستطاب الجامع المشتمل اختلاف احکام مواریث
اهل السنة والامامیة فی کل باب والناسخ لاکثر صحف الفن لاحتوائه علی فرائد خرائد الفرائض
والحساب التی خلت عنها تلک الزبر مع کثرة الفصول والابواب ولسبع خلون من اول جمادین قد
واستراح من تسویده المکتاب سنة الف ومائتین وتسعة وسبعین من هجرة مصلح الحسنات
مقیل السیئات ابو القاسم محمد الحبیب المرسل الی الثقلین بالکتاب وفصل الخطاب صلی الله وسلم علیه وعلی آله
واصحابه ورثة الانبیاء خیر آل واصحاب وقد انشد موزونا سنة ختامه بلسان العجم عالی الجناب
الحبر العلامة قدوة اولی الالباب الاعظم بالمجد العلی والافخم بالفضل الجلی مولانا مولوی
هادی علی اللکهنوی سلمه الله الولی **قطعه**

جمع کرد این کتاب فن فرائض ... همه آسان ز مشکل مسائل
گفت هادی بسال تاریخش ... شده مجلی مسائل میراث